

تصوير ابو عبد الرحمن الكردي

لا اله الا الله

فردوس

چاپ سوم
ویرایش جدید



تالیف: محمد قطب
ترجمه: جهانگیر ولد بیگی

« لا اله الا الله »

روح زندگی

تألیف: محمد قطب

ترجمہ: جہانگیر ولد بیگی

قطب، محمد Qutb, muhammad

لا اله الا الله، روح زندگی / مؤلف؛ محمد قطب. مترجم؛ جهانگیر ولدبیگی. تهران: احسان، ۱۳۸۲.

۲۳۹ ص.

ISBN 964-356-188-7

چاپ سوم، ۱۳۸۶

عنوان اصلی: لا اله الا الله؛ عقیده و شریعة و منهاج حیاة.
کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. تهلل. الف. ولدبیگی، جهانگیر، ۱۳۵۰ - مترجم. ب. عنوان.

۲۰۴۱ ل ۶ ق ۱۰۱/۵/ BP ۲۹۷/۱۸

۱۳۸۲

۸۲-۹۵۱۹ م

کتابخانه ملی ایران

● «لا اله الا الله» روح زندگی

تألیف: محمد قطب

مترجم: جهانگیر ولدبیگی

نوبت و سال چاپ: سوم، ۱۳۸۶

تیراژ: ۲۰۰۰

قیمت: 40000

شابک: ۹۶۴-۲۵۶-۱۸۸-۷

■ مرکز پخش: سنندج، پاساژ عزتی، طبقه ی اول، کتابسرای پیشه‌وا (پیشوا).

تلفن: ۰۹۱۸۸۷۱۹۴۱۸-۰۸۷۱-۲۲۵۴۰۷۰

« فهرست مطالب »

عنوان

صفحه

مقدمه‌ی مؤلف	۵
پیشگفتار	۱۷
مقتضیات «لا اله الا الله» در رسالت محمدی	۳۹
مقتضیات ایمانی	۶۵
مقتضیات تعبّدی	۸۰
مقتضیات تشریعی	۹۶
مقتضیات اخلاقی	۱۱۴
مقتضیات فکری و عقیدتی	۱۳۳
مقتضیات فرهنگی	۱۴۷
مقتضیات بیانی و گفتاری	۱۶۰
انحرافات وارد شده بر مفهوم «لا اله الا الله»	۱۷۳
نواقض «لا اله الا الله»	۱۹۸
وظایف بیداری اسلام	۲۲۱

تقدیم به او:

او که چون درّی در «درّستان» هستی چشم به جهان گشود. زیست، اما
نه چون هر زیستنی. رفت اما نه چون هر رفتنی.
او که راه ولایت ویش را در پیش گرفت و موحدانه «ولی الله» گشت و
تا آخرین لحظات حیات مبارکش «یار» دین و «مسیح» پروردگارش بود، و
سرانجام بدانچه که خواست با کمال عزّت دست یافت.
استادی که جایگاه و محبتش در قلبم چنان است که مگر عاشقان
راستین طول تاریخ آن را درک کنند.

و به:

پدر بزرگوار و محبوب که چشم از دیدارش چندان سیراب نشد و رفت.
او که تنها آرزویش سیر در صراط مستقیم خداوندی خود و فرزندانش بود.
«دروود بر آن‌ها، آنگاه که آمدند و آنگاه که رفتند و آنگاه که
زنده خواهند شد».

مقدمه‌ی مؤلف

«به نام خداوند مهربان مهرورز»

پیش از این، بارها و بارها در زمینه‌ی «لا اله الا الله» مطالبی را نوشته‌ام. در این باره نوشته‌ام که:

مدلول واقعی خداوند از این جمله چیست؟

نسل‌های تربیت یافته‌ی مدرسه‌ی رسول خدا ﷺ، چگونه مفهوم واقعی این جمله را درک کردند؟

مفهوم این جمله در طی نسل‌های بعدی، چگونه و به چه کیفیتی بیان شد که نسل‌های متأخر تنها درکی که از آن دارند گفتنش با زبان است؟

و این که راه و روش برگرداندن معنا و مفهوم واقعی و شامل و کامل این جمله چیست، تا امت اسلامی با چنان برگشتی، به حقیقت و واقعیت اصیل اسلامی خود پی برده و اهداف رسالت‌هایی را که خداوند پیامبران را به منظور تحقق آن مبعوث کرد، محقق شوند و با این کار وعده‌های الهی جامه‌ی عمل ببوشانند؟

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ. مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (آل عمران: ۱۱۰)

«شما [ای پیروان محمد] بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید» مادام که [امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید، و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند برای ایشان بهتر است، از آنان کسانی هستند مؤمن و بیشترشان فاسقند]. ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ (بقره: ۱۴۳)

«بی‌گمان شما را ملت میانه روی قرار دادیم، تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر نیز بر شما گواه باشد».

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا

أَسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمْكِّنَ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيَبْدُلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا ﴿٥٥﴾ (نور؛ ۵۵)

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آن‌ها را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است. همچنین آیین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً پابرجا خواهد ساخت، و نیز خوف آنان را به امن مبدل می‌سازد [آنچنان که بدون دغدغه] مرا می‌پرستند و چیزی را انباز نمی‌گردانند».

پیش از این در کتاب‌هایی چون «هل نحل مسلمون»، «واقعنا المعاصر»، مطالبی را در این زمینه نوشته‌ام. اما همچنان علاقه‌مندم در این زمینه مطالب بیشتری را بنویسم و بگویم؛ زیرا همه‌ی مطالب نوشته شده، تمام آن چیزی نیست که درباره‌ی مدلول و مقتضیات «لا اله الا الله»، در صدد بیانش بوده‌ام و گمان نمی‌کنم این چند صفحه نیز تمام آن چیزی باشد که شایسته‌ی گفتن و نوشتن در این زمینه باشد.

باب سخن در این زمینه همچنان باز است و تا ابد نیز برای هر آن که خداوند او را به تفکر و سخن گفتن در این موضوع بسیار مهم توفیق دهد، باز خواهد ماند. در این چند صفحه (در این کتاب) به نکات بسیار مهمی که قبلاً کمتر مورد توجه قرار گرفته می‌پردازم و بیشتر جوانبی را بررسی خواهم کرد که قبلاً بیان نکرده‌ام.

آنچه مرا به دوباره نوشتن مطالبی در این زمینه واداشت، موضع بسیاری از داعیان دین و جوانان شتابزده و علاوه بر این موضع بی‌دینانی بود که تظاهر به مسلمانی و دفاع از حقوق مسلمانان می‌کنند اما در خلال این دفاع افکاری را رواج می‌دهند که سبب گمراهی مردم می‌شود و آن‌ها را بیشتر و بیشتر از مسیر اصیل اسلامی خود دور می‌گرداند.

[حقیقت این است که] علمانیون هرگاه بخواهند خود را مسلمان نشان دهند، موضعشان روشن و مشخص است؛ خواه آن‌هایی که بخواهند دین را در مسایل اعتقادی محض محدود کنند، یا آن‌هایی که به ناچار اجازه می‌دهند که برخی از شعائر تعبّدی، در کنار اعتقادات درونی، در محدوده‌ای مشخص، انجام گیرد، به

شرطی که به امور زندگی، به ویژه سیاسی، سرایت نکند؛ زیرا سیاست اساسی‌ترین چیزی است که باید با دین فاصله داشته باشد تا از افراط‌گرایی (بنیادگرایی) و اصولی که خداوند نازل فرموده تا بندگان را ملتزم باشند، جلوگیری به عمل آید.

اما بسیاری از داعیان و به ویژه جوانان شتابزده، سرگرم منازعه و مبارزه‌ی فکری بین خود و لائیک شده‌اند به گونه‌ای که بیش از حد به مسئله‌ی حاکمیت دین توجه دارند گویی که تنها چیزی که جوامع بشری در مسیر اسلامی شدن از آن بی‌بهره‌اند همین مسئله است. حتی بسیاری از آنان دین را تنها و تنها منحصر به تطبیق و اجرا شدن حدودات آن می‌دانند و به وسعت و شمولیت آن در مسایل دیگر توجه نمی‌کنند. همین دید باعث شده است که چنین معتقد باشند که مردم به مجرد تطبیق حدودات شرعی وظایف خود را به انجام رسانده و با این کار در یک زندگی کاملاً اسلامی به سر می‌برند، گرچه جوانب دیگر زندگی بر اساس و در چارچوبی حرکت کند که امروز قرار دارد. یا چنین معتقدند که با اصلاحات جزئی که رنگ و بوی اسلامی داشته باشد، جامعه به سرعت به سمت و سویی گرایش پیدا می‌کند که حاکمیت از آن اعتقادات و عبادات آنان است. به عبارت دیگر چنین جوانانی به مسئله‌ی شرک در زمینه‌ی قانون‌گذاری بسیار اهمیت می‌دهند و به سادگی از کنار شرک در زمینه‌های عبادی و اعتقادی می‌گذرند، در حالی که تمام این مسائل سه‌گانه (اعتقادی، عبادی، تشریعی) با تمام جزئیاتشان در مفهوم «لا اله الا الله» گرد آمده و مشکلات و خلل موجود در زندگی مسلمانان امروزی به همین مسئله برمی‌گردد.

اهمیت دادن به جنبه‌ای از جوانب امر [دین] در میان جامعه‌ی اسلامی بر هیچ مفکر و مصلحی پوشیده نیست. این نوع توجه امری بشری است که از طرف برخی از داعیان و مفکرین بدون هیچ هدفی (غیر عمد) صورت گرفته است. علت چنین امری تنها و تنها به مشکلاتی برمی‌گردد که آن‌ها در خود با آن روبرو بوده و بیشتر از سایر مشکلات جلب توجه کرده است. آن‌ها در صدد حل آن مشکلات و دعوت مردم به سوی اوامر خداوند بوده‌اند، در نتیجه بیش از موارد دیگر به آن اهمیت داده‌اند؛ مثلاً: ابن تیمیّه رحمته الله بر مسئله‌ی «صفات خدا» تأکید بسیار می‌ورزید؛ زیرا

بسیاری در این زمینه دچار انحراف شده و مشکل عصر او به شما می‌آمد، اما با این وجود از قسمت‌های دیگر غافل نبود و در کتاب‌ها و فتاوایش به آن‌ها پرداخته است.

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمته الله بیشتر به مسئله‌ی قبور و ضرایح تأکید ورزیده؛ زیرا بحران عصرش بود، اما با این وجود در کتابهایش به مسایل دیگری نیز پرداخته و حق آن‌ها را اداء کرده است.

سید قطب رحمته الله نیز بیشتر بر مسئله‌ی حاکمیت دین بر جامعه اهتمام ورزید؛ زیرا بحران و مشکل اصلی عصرش بود. اما با این وجود حق مسایل دیگر را به ویژه در تفسیر «فی ظلال» و کتاب‌های «خصائص التصور الاسلامی» و «مقومات التصور الاسلامی» خود، ادا کرده است و...

اما کسانی که از افکار چنین بزرگانی تلمذ کردند، از روش آن‌ها غافل شدند. بسیاری از شاگردان ابن تیمیه رحمته الله، تنها به مسئله‌ی صفات پرداخته، گویی که عقیده تنها عبارت است از صفات خدا و بحث در این زمینه. بسیاری از شاگردان ابن عبدالوهاب رحمته الله، تنها به مسئله‌ی قبور و شرک در این زمینه پرداخته، گویی که شرک تنها عبارت است از این مسئله. بسیاری از شاگردان سید قطب رحمته الله نیز بر مسئله‌ی حاکمیت دین پرداخته، گویی که اصل دین این است و بس.

اصل این است که شاگردان این بزرگواران باید به جوانب مختلف افکار استادانشان توجه کنند و تنها به آن جنبه از جوانب امر دین اکتفا نکنند که در زمان آن بزرگواران مشکل اصلی به شمار می‌آمد [زیرا زمان در حال تغییر و تحول].

آنچه مدنظر است و در صدد ارائه‌ی آن در این چند صفحه می‌باشم عبارت است از: عدم انحصار «لا اله الا الله» در مسایلی که تاکنون به آن‌ها عادت کرده‌ایم؛ این مسایل خواه مسایلی اعتقادی باشند یا شعائر عبادی و یا تحکیم قوانین دین بر ادارات و...

با تمام اهمیتی که خداوند به این سه مسئله می‌دهد و نقض آن‌ها یا یکی از آن‌ها را نقض در اصل «لا اله الا الله» می‌شمارد، می‌خواهم بگویم: این جمله در بردارنده‌ی تمام جوانب زندگی است؛ کوچک یا بزرگ، نهان یا آشکار و...، و این آیه

به تنهایی دلیلی روشن بر این مطلب است:

﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ...﴾ (انعام ۱۶۳-۱۶۴)

«بگو: بی‌گمان نماز و عبادت و زیستن و مردن من، از آن خداست که پروردگار

جهانیان است. خدا را هیچ شریکی نیست...».

اگر اعتقادی صحیح داشته باشیم و از شرک در عبادت در امان بوده و دوایر و مراکز ما بر اساس شریعت و اوامر خداوند، حکم کنند، اما هم‌چنان در زمینه‌های علمی، اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی دچار انحراف باشیم و در مقابل این انحرافات سکوت کنیم و هیچ تلاش و کوششی در جهت حل آن‌ها از خود نشان ندهیم، نمی‌توانیم بگوییم حق «لا اله الا الله» را به طور کامل ادا کرده‌ایم؛ زیرا همه‌ی این امور از مقتضیات «لا اله الا الله» هستند و خداوند و پیامبرش ﷺ در این زمینه تعالیم واضح و روشنی را بیان کرده‌اند که التزام به آن‌ها وظیفه‌ی هر مسلمانی است؛ این تعالیم خواه فرض عین باشند یا فرض کفایه؛ زیرا این مسایل واجب نامیده شده‌اند و از مقتضیات «لا اله الا الله» به شمار می‌آیند.^(۱)

بسیاری از مسلمانان از من می‌پرسند: بحث در مورد «لا اله الا الله» تا کی باید ادامه داشته باشد؟ آیا امروز زمان انتقال از مرحله‌ی گفتار به مرحله کردار نرسیده است؟ چه بسا چنین سؤالاتی انگیزه‌ای برای نوشتن این کتاب بوده باشند، اما باید بگوییم:

۱. مسئله، مسئله‌ی بحث از «لا اله الا الله» به تنهایی نیست، بلکه مسئله مسئله‌ی بحث از «لا اله الا الله» و مقتضیات آن به عنوان نخستین گام در یک مسیر طولانی است؛ مسیری که پیش از این رسول خدا ﷺ و بعد از ایشان مصلحان دین آن را پیموده‌اند، و امت اسلامی نیز بر اساس آن تربیت یافته‌است.

بحث در این زمینه سرآغازی خواهد بود برای تربیتی اساسی؛ تربیتی که نمونه و الگویی والا برای سایرین می‌گردد تا در پرتو آن راه یابند و هدایت شوند.

۱- بسیار تعجب‌آور است که امام غزالی رحمته‌الله علیه در قرن پنجم از فرض عین و کفایه و ارتباط آن‌ها با اصل دین بحث کرده‌اند، اما ما در قرن ۱۵ در مورد شمولیت «لا اله الا الله» در زمینه‌های علمی، فرهنگی، نظامی و... و این که چه ارتباطی با دین و اصول آن دارد، با هم مجادله و منازعه می‌کنیم.

این همان راه و روشی است که پیامبر ﷺ در طی سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه آن را پیمود و بر مصلحان بعد از ایشان ﷺ واجب است آن را در پیش گیرند. این امری است پایان‌ناپذیر و تحققش نیاز به زمان طولانی دارد. تلاش و کوشش جدی در پرداختن به این مسئله و بحث و سخن از مقتضیات «لا اله الا الله» در خلال تربیت، جاودانه و مستمر خواهد بود؛ زیرا قرآن در تمام مراحل تربیت، سخن از «لا اله الا الله» را قطع نکرده است. رسول خدا ﷺ نیز تا زمان لقایش به حضرت حق ادامه دهنده این راه و روش بوده‌اند.

۲. مسئله‌ی رسیدن زمان انتقال از بحث و سخن به عمل چیز مستقل و خارج از دایره و چارچوب «لا اله الا الله» نیست تا نیاز به آن احساس شود. عمل به مقتضیات «لا اله الا الله» در متن بحث از آن قرار دارد. بحث و هدف و مسیر به هر سو و سمتی که باشد، از این چارچوب و دایره، یعنی دایره‌ی «لا اله الا الله»، خارج نیست؛ زیرا غیر از این چارچوب و دایره، دایره‌ی دیگری در دین خدا و واقعیت حیات و نیز چیزی در زندگی خارج از نماز و عبادت و زیستن و مردن که مشخصاً در دایره‌ی «لا اله الا الله» قرار دارند، متصور نیست.

آن‌چه در زندگی واقعی قابل بحث است، انتقال از بخشی از «لا اله الا الله» به بخش دیگر و از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر است، آن‌گونه که گروه نخست یعنی یاران بزرگوار پیامبر ﷺ از مرحله‌ی ضعف در مکه به مرحله‌ی قدرت و بعد از آن به مرحله‌ی حکومتی نیرومند در مدینه و سپس به مرحله‌ی دولتی فراگیر در شبه جزیره‌ی عرب و بعد از آن به دولتی فراگیرتر در زمین انتقال یافتند. و نیز از مرحله‌ی نفوذ عقیده در دل‌ها به مرحله قیام و برپائی جامعه‌ای متحرک و سپس به مرحله‌ی مقابله با جوامع جاهلی اطراف و اکنافش و بعد از آن به مرحله‌ی اجرای عملی برنامه‌ی ربّانی در تمام مراحل مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، و در عرصه‌های مختلف داخلی و خارجی، و در مراحل گوناگون صلح و جنگ و... انتقال یافتند.

تمام این نقل و انتقالات در چارچوب و دایره‌ی «لا اله الا الله» انجام گرفت و هیچ انتقالی به خارج از این دایره صورت نگرفت و هیچگاه بحث از توقف و ایستایی در یکی از مقتضیات «لا اله الا الله» مطرح نبوده و نخواهد بود. در عصر

حاضر چنین بر احساسات و ادراک بسیاری از مردم غالب است که مسایل علمی، فرهنگی، تکنولوژی، ادبی، فکری، اجتماعی و سیاسی موجود، مسایلی محض و تخصصی هستند و خارج از چارچوب دین و بی‌ارتباط با آن می‌باشند، و مؤمن و کافر در این زمینه‌ها با هم یکسانند، و چنانچه اُمت اسلامی بخواهد در این زمینه‌ها به پیشرفت‌هایی دست یابد، بر اوست که برخوردی موضوعی با آن‌ها داشته و آن‌ها را با مسایل عقیدتی و دینی خود ارتباط ندهد. وظیفه‌ی اُمت اسلامی تنها از بین بردن اختلاف و کم کردن فاصله‌ی خود با چرخ تمدن و سعی و تلاش در ایجاد دولتی جدید و هماهنگ کردن خود و زندگیش با زندگی و عصری است که در آن به سر می‌برد.

علت چنین برداشت و درکی به دو یا سه عامل اساسی بر می‌گردد:

۱. تأثیری است که جنگ فکری بر مسلمانان معاصر گذاشته است.

اروپایی که مسلمان امروز آن را هادی و راهنمای خود در تمام مسایل علمی، فرهنگی و تکنولوژی قلمداد می‌کند، دین را تنها در مسایل فکری محض خلاصه کرده و روح بی‌دینی را در بقیه‌ی مسایل و امورات زندگی دمیده و آن‌ها را از چارچوب و دایره‌ی دین جدا خارج کرده است.

۲. اُمت اسلامی در اثر عقب ماندگی عقیدتی و فکری، از مفهوم واقعی «لا اله الا الله» چنان فاصله گرفته که این کلام را در تلفظ زبانی آن خلاصه کرده یا حداکثر آن را به یک کلام درونی یا یک شعار دینی محض تبدیل کرده است. چنین اُفت و فاصله‌ای با حقیقت، بعید است نقش «لا اله الا الله» را در زندگی واقعی و عملی محقق گرداند. با متأثر شدن از جنگ فکری معاصر از یک سو، و عقب ماندگی عقیدتی از سوی دیگر، امور و مسایل علمی، فرهنگی، تکنولوژی و... را خارج از قلمرو و دایره‌ی «لا اله الا الله» و بی‌ارتباط با آن تصور می‌کنیم. اما واقعیت این است که اگر خواهان پیشرفت در این زمینه‌ها هستیم، نیازمند انتقال احساسات و ادراک مردم از فهمی که از «لا اله الا الله» دارند، به فهم واقعی و حقیقی آن می‌باشیم.

۳. اما سومین عامل که در حقیقت نتیجه و ثمره‌ی دو عامل پیشین است، وهم و خیال نسبت به تبدیل جهان به یک روستا و دهکده‌ی واحد و کوچک در اثر انقلاب صنعتی است؛ وهم و خیالی که در افکار مردم در جولان است. اینان چنین

تصور می‌کنند که بر ساکنین این روستای کوچک است که با یک مفاهیم یا حداقل مفاهیمی نزدیک به هم زندگی کنند تا بتوانند در کنار هم و با هم زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشند؛ زیرا تنها در این صورت است که پیشرفت‌های علمی، صنعتی و فرهنگی در قالب و حجم و شکل و مضمون خاصی محقق می‌شود؛ همان پیشرفتهایی که غرب به دست آورده و جهان سوم امروز آن‌ها را وارد کرده و مصرف می‌کند. بنابراین هیچ راه‌گریز و چاره‌ای جز پیوستن به این روستای واحد جهانی نیست و وجود ندارد!!

تمام موارد مذکور اوهام و خیالاتی بیش نیستند.

برخورد غلط غرب نسبت به دین، الگو و نمونه‌ای نیست که شایسته‌ی تقلید و تبعیت از آن باشد؛ زیرا نیمی از جاهلیت معاصر در اثر دشمنی با دین نابود شده و نصف دیگر در راه نابودی به سر می‌برد. پس دست به دامن نمونه‌ای که در حال فروپاشی است و اضمحلالش را با چشم خود می‌بینیم، چیزی جز حماقت نیست. اگر تا روز قیامت هم به همین شکل پابرجا باشد نباید این را فراموش کرد که خداوند نابودی و خسران آخرویشان را، به سبب کفرشان، به ما خبر داده، پس واقعیت امر این است که در دنیا نابود و زیانمندند.

خداوند به خاطر نشان دادن علایم فروپاشی و نابودیشان بر ما منت نهاده و می‌فرماید:

﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ﴾ (عنکبوت؛ ۴۳)

«اینها مثالهایی هستند که ما برای مردم می‌زنیم و جز فرزانگان آن‌ها را فهم نمی‌کنند».

این عقب ماندگی که مسلمانان دچار آن شده‌اند سبب شده که آن‌ها برخی از واجبات کفایی و نیز عینی را خارج از دایره‌ی «لا اله الا الله» تصور کنند، پس بر بیداری اسلامی است که در راه تصحیح آن گام بردارد؛ بنابراین شایسته‌ی مسلمانان نیست که از سخن گفتن درباره‌ی آن احساس ناراحتی کنند؛ زیرا تمام جوانب زندگی را شامل می‌شود. مسلمانان باید این را بدانند که این امر (سخن از «لا اله الا الله») تا زمانی که در زندگی آنان واقعیتی ملموس پیدا نکند و عقب ماندگی امت اسلامی جبران نشود، باید همچنان استمرار یابد؛ عقب ماندگی‌ای که تمام جوانب زندگی را در بر گرفته، از جنبه‌ی فرهنگی گرفته تا جنبه‌های علمی، تکنولوژی، فکری،

اخلاقی و...

[این را فراموش نکنیم که] خداوند در کتابش به ما یاد داده که سخن از «لا اله الا الله» تا ابد ادامه دارد و نباید پایان پذیرد، گرچه تمام جوانب و مقتضیات آن واقعیتی ملموس نیز پیدا کرده باشد.

خداوند در «مدینه»، بعد از برپایی جامعه و حکومت اسلامی و تحقق منهج ربّانی، این آیه را نازل می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، ءَامِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ﴾ (نساء؛ ۱۳۶)

«ای مؤمنین! به خدا و پیغمبرش و کتابی که بر پیغمبرش نازل کرده است، ایمان بیاورید». این آیه دلیلی واضح و روشن بر این مطلب است که سخن از «لا اله الا الله» تا ابد ادامه دارد و جاودانه خواهد بود، گرچه تمام عناصر و مقتضیات آن واقعیتی عملی یافته باشند؛ زیرا نیاز به یادآوری و احتیاج به تحکیم و تقویت و تثبیت، همیشه بوده و خواهد بود.

اما در مورد مسئله‌ی روستا و دهکده‌ی واحد جهانی باید گفت: افتراء و دروغش چقدر تعجب آور است!!

این روستا، روستایی است که بت پرستان و مشرکین و یهود و نصاری در آن، در نهایت وحشیگری‌ای که حتی حیوانات وحشی از آن متنفرند، دست به قتل و کشتار مسلمانان می‌زنند و به آن مشغولند، در بوسنی و هرزگوین، هند و کشمیر، فلسطین و همه جای زمین و بهره‌ی مسلمانان در این روستا، چیزی جز قربانی شدن نیست، آن هم، تنها و تنها، به گناه مسلمان بودنشان:

﴿وَلَوْ تَرَوُنَّ عَنْكَ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ (بقره؛ ۱۲۰)

«یهودیان و مسیحیان، هرگز از تو خشود نخواهند شد، مگر این که از آیین ایشان پیروی کنی».

﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا﴾ (بقره؛ ۲۱۷)

«پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آئین‌تان برگردانند».

آیا سردمداران و مفکرین این روستای واحد از ما می‌خواهند برای هماهنگ

کردن خود با آن‌ها، از دین‌مان دست برداریم؟!

آیا هدف واقعی آن‌ها از دعوت ما، تقدیم فرهنگ و علوم و پیشرفتشان است، تا ما هم چون آن‌ها رشد کرده و با آن‌ها هماهنگ شویم؟! یا هدفشان اینست که خود را الهینه کنیم و از صفاتی که خداوند ما را بر آن‌ها برتری داده، دست برداریم، تا همسایه‌ی ستمگران روستای ظالم متعصبی شویم که با تعصبات جاهلانه‌ی خود با ما دشمنی می‌ورزند؟!

اتحادی که در این روستای واحد گمان می‌رود، کجاست؟!

چرا کشورهای چون فرانسه، آلمان و یا اروپای متحد، مجازند که آمریکا را در روستای واحد پناه دهند، و چین نیز مجاز است در خارج از این روستا سُکنی گزیند، و ژاپن نیز مجاز است در گوشه‌ای مشرف بر این روستا ساکن شود، اما ما مسلمانان، تنها ما، باید از وجود خود تنزل کرده، تا بتوانیم با ساکنان این روستای ظالم، در یک جا، سکونت کنیم!!

این از جهت همزیستی با ساکنان این روستا.

اما در این زمینه که تکنولوژی و صنعت انسان ساز است، باید گفت: این چنین تفکر و اعتقادی چیزی جز پست کردن انسان امروزی در برابر ماده‌ی [بی‌جان و بی‌روح] نیست، آن هم بعد از، از دست دادن عناصر و ویژگی‌های انسانی.

خداوند انسان را آفرید تا سید و سرور زمینیان گردد:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره: ۳۰)

«زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشین می‌آفرینم».

و او را مکلف به آبادانی و عمارت زمین کرد و انجام این کار را بر او آسان و تمام

نیروهای آسمانی و زمینی را مسخر او گردانید:

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ﴾ (جاثیه: ۱۳)

«و هر آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است، مسخر شما ساخته است».

﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَ كُمْ فِيهَا﴾ (هود: ۶۱)

«اوست که شما را در زمین آفرید و آبادانی آن را به شما واگذار نمود».

تکنولوژی و صنعتی که انسان سازنده‌ی آن است، به خاطر تحقق عمارت

زمین است، تا با این کار به [اذن خدا] سید و سرور زمینیان گردد.

اما انسان معاصر، خود در مقابل مصنوعاتش سر تسلیم فرود آورده و خود را

پست کرده و در نتیجه برده‌ی آلات و مادیات شده است، آنگونه که جاهلان بت پرست قدیم، در مقابل بت‌های مصنوع خود، چنین می‌کردند.

گسستن ارتباط با خدا چنین نتیجه‌ای را به دنبال خواهد داشت. انسان، با از دست دادن چنین ارتباطی، خود را برده و بنده‌ی خدایان خیالی می‌کند و در مقابلشان آزادی و حرمتش را از دست می‌دهد، در نتیجه او هام و شهوت بر او حاکم خواهند شد، این حاکمان، خواه اهواء و شهوت‌های درونی باشند یا مستکبران و جبّاران بیرونی.

اما مرد عقیده خود را نه برده‌ی شهوت و اهواء می‌کند و نه بنده و برده‌ی مادیات؛ زیرا او بنده خدای واحد احد است. او را به تنهایی می‌پرستد، و با این عبادتش خود را از ذلّت و خواری در برابر معبودهای پوچ و خیالی آزاد و رها می‌کند.

آنان که دوست دارند در روستای ظالم و در کنار ساکنان آن زندگی کنند، آیا از ما هم می‌خواهند که چون آنان، خود را عبد و برده‌ی انقلاب صنعتی کنیم؟! آیا می‌خواهند این انقلاب، انسانیت ما را چون خودشان، از بین ببرد؟ تمام این ذلّت به این خاطر است که بهره‌ای از [به اصطلاح] پیشرفت و فرهنگ کسب کنیم، و با این کار لکه‌ی عقب ماندگی را از خود بزداییم و با روح زندگی معاصر، زندگی کنیم؟! این که ما در تمام میادین عقب مانده‌ایم، شکی در آن نیست.

اما [اگر چنین گمان شود که] راه و روش ما، برای زدودن و پاک کردن لکه‌ی عقب ماندگی، پیروی از راه و رسم آنهاست، هرگز، هرگز! راه و روش ما و سرآغاز حرکت ما با «لا اله الا الله» شروع می‌شود، سپس تلاش برای به دست آوردن تمام وسایل لازم در جهت پیشرفت در تمام زمینه‌های علمی و صنعتی، و بعد از آن کار ما قراردادن این پیشرفت‌ها در خدمت مقتضیات «لا اله الا الله» است. در نتیجه و قبل از هر چیز [با چنین حرکتی]، در زمین آزاد خواهیم شد، و از این آزادی، در عبادت و پرستش خداوند، کمال استفاده را خواهیم برد. سپس به جای تبعیّت و پیروی از آنها و این که با گام‌هایشان ما را، چون امروز، لگدکوب کنند، هادی و مصلح ساکنان این روستای ظالم خواهیم شد، و آنها را به راه مستقیم خداوندی هدایت خواهیم کرد.

در تمام مراحل مذکور، بر ماست که از ایمان راسخ به «لا اله الا الله» و مقتضیات آن، آغاز کنیم؛ زیرا سعادت دنیا و آخرت با معیارهای حقیقی در گرو چنین ایمانی است. سپس بر ماست که با تحقق [عملی] «لا اله الا الله» در زمین، در راه اصلاح دیگران گام برداریم.

در مسیر حرکت، [گاهی] ایمان با رنگی از رنگ‌های شرک آمیخته می‌شود، همانگونه که خداوند به آن اشاره دارد و می‌فرماید:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ (یوسف؛ ۱۰۶)

«اکثر آنان که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرک می‌باشند».

[بنابراین] بر ماست که در همه حال به مقتضیات «لا اله الا الله» ملتزم باشیم.

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ (احزاب؛ ۳۶)

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و رسولش داوری کرده باشند، اختیاری ندارند (اراده‌ی ایشان باید تابع اراده‌ی خدا و رسولش باشد)».

تنها راه تحقق و به وجود آمدن یک امت اسلامی، به معنای واقعی کلمه، این است و بس. تنها با این روش و منهج است که می‌توانیم به سعادت‌ی که خداوند برای این امت مقدّر کرده است و آن را در گرو اقامه‌ی صحیح منهجش قرار داده است، دست یابیم.

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ (آل عمران؛ ۱۱۰)

«شما [ای پیروان محمد ﷺ] بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید، مادامی که [امر به معروف و نهی از منکر] می‌کنید و به خدا ایمان دارید».

هدف از نگارش این کتاب، بیان شمولیت منهج ربّانی است که در شعار «لا اله الا الله» متبلور است.

پروردگارا! اگر با نگارش این کتاب، سود و نفعی محقق می‌شود، از فضل و بخشش توست که بر من ارزانی داشته‌ای، در غیر این صورت نیتم نزدت کفایت می‌کند:

﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ (هود؛ ۸۸)

«محمد قطب»

بیشگفتار

«به نام خداوند بخشندهی مهربان»

دعوت تمام پیامبران علیهم السلام، دعوتی واحد و یکپارچه بوده که «دعوت توحیدی» نامیده می‌شود. یعنی دعوت به «لا اله الا الله» با این مفهوم و مضمون که تنها خدا را عبادت کنید، غیر او فرمانروا و فریادرسی ندارید. در بسیاری از سوره‌های قرآن، به ویژه سوره‌های «اعراف، هود و شعراء»، به صورت زنجیروار هدف از ارسال پیامبران به سوی ملتشان، در طول تاریخ، بیان شده است.

تمام پیامبران علیهم السلام یک کلام را تبلیغ می‌کردند و مردم را به سوی یک چیز می‌خواندند. بعد از اتمام زمان دعوت هر کدام از آن بزرگواران و لقبایش به پروردگارش، پیامبر دیگری می‌آمد و مبعوث می‌گردید. او نیز، همان کلام را [علی رغم اختلاف زمانی و مکانی و زبانی (مخاطب)] تکرار و تبلیغ می‌کرد، گویی که همه‌ی آن‌ها یک پیامبر واحد هستند:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ. أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ﴾ (هود؛ ۲۶-۲۵)

«نوح را به پیش قومش فرستادیم، [او گفت:] من بیم دهنده [از عذاب خدا] و بیانگر [راه نجات] برای شما می‌باشم.»

﴿وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ (هود؛ ۵۰)

«هود را به سوی قوم عاد فرستادیم که از خودشان بود. [او به آن‌ها] گفت: ای قوم

من! خدا را پرستید، جز او معبودی ندارید.»

﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ (هود؛ ۶۱)

«صالح را به سوی قوم ثمود فرستادیم که از خودشان بود. [او به آن‌ها] گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، هیچ خدایی جز او برای شما نیست».

﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ﴾ (هود؛ ۸۴)

«شعیب را به سوی مدین فرستادیم که از خودشان بود [او به آن‌ها] گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، هیچ خدایی جز او برای شما نیست».

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ (انبیاء؛ ۲۵)

«ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستاده‌ایم مگر این که به او وحی کردیم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا عبادت کنید».

آیات (۹ و ۱۰) سوره‌ی «حاقه» به این موضوع اشاره دارد که همه‌ی ملت‌ها و اقوام از دستورات و وعده‌های پیامبرانشان سربرتاftند. اما در هر صورت وحدت کلام پیامبران علیهم‌السلام به گونه‌ای بود که گویی پیامبری واحد هستند؛ زیرا مضمون دعوتشان یکی بود و هیچ اختلاف و دوگانگی در آن به چشم نمی‌خورد:

﴿وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ. فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَّابِيَةً﴾ (الحاقه؛ ۱۰-۹)

«فرعون و کسانی که پیش از او بودند و اهالی شهرها و آبادی‌های زیر رو شده‌ی (قوم لوط) مرتکب گناهان بزرگ شدند. آنان با فرستاده پروردگارشان به مخالفت برخاستند و خداوند ایشان را به سختی فرو گرفت».

این آیات و آیات مشابه آن، که در قرآن می‌یابیم، بیانگر این مطلبند که پیامبران بزرگوار علیهم‌السلام با این هدف مبعوث نشدند که بگویند: «خدایی وجود دارد [و این این موضوع را تبلیغ کنند]؛ زیرا فطرت پاک بشری، بدون نیاز به هیچ پیامبری این را می‌داند و درک می‌کند».

با تأمل در چنین آیاتی روشن می‌شود که هدف از بعثت پیامبران علیهم‌السلام تبلیغ و بیان این مطلب نبوده که: «خدایی را عبادت کنید که ایمان به وجودش دارید»؛ زیرا فطرت پاک بشری، بدون نیاز به کسی و پیامبری، خود به خود، متوجه عبادت خدایی است که او را می‌شناسد، مگر این که پرده‌های گمراهی آن را پوشانده و او را به سوی هلاکت کشانده باشد:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَآشَهِدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قَالُوا: بَلَى شَهِدْنَا﴾ (اعراف؛ ۱۷۲)

«ای پیامبر! هنگامی که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان پدیدار کرد ایشان را بر خودشان گواه گرفت که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می دهیم».

مشکل اصلی تمام جوامع جاهلی [در تمام قرون] شریک قرار دادن برای خدای واحد و یکتا بوده و این که خداوند را در یک شکل و صورت محسوسی که قابل لمس و دیدن باشد، برای خود مجسم کرده و [به همین منظور] او را در قالب و شکل مجسمه‌هایی در آورده‌اند [و خود را به عبادت او مشغول کرده‌اند].
در چنین جوّ و فضایی بوده است که پیامبران علیهم‌السلام یکی پس از دیگری مبعوث شده و ملتشان را به سوی عبادت خداوند یگانه و واحد دعوت کرده‌اند؛ خدایی که غیر قابل رویت است و هیچ چشم سری آن را درک نمی‌کند.
حتّی دهرین آنگاه که می‌گفتند:

﴿مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ (جاثیه؛ ۲۴)

«حیاتی جز همین زندگی دنیایی که در آن به سر می‌بریم در کار نیست. گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای ایشان را می‌گیرند و جز طبیعت و روزگار ما را هلاک نمی‌کند». هدفشان از «دهر» گذشت زمان بود همانگونه که متنبی آن را [به همین معنی] آورده است و می‌گوید:

﴿إِذَا قُلْتُ شِعْرًا أَصْبَحَ الدَّهْرُ مُشِيدًا﴾

«آنگاه که شعری را می‌گویم، زمانه آن را می‌سراید».

منظور متنبی این است که شعرش در طول زمان، جاودانه خواهد ماند، و نسل‌های آینده آن را [پی در پی] روایت خواهند کرد.

[بنابراین] نمی‌توانیم با قاطعیت بگوییم که لفظ آیه دلالت بر الحاد دهریین دارد؛ زیرا آن‌ها تنها نابودیشان را به زمانه نسبت می‌دادند، یعنی مرور زمان و گذشت آن باعث از بین رفتنشان است. آن‌ها ایمان به اسباب ظاهری و عینی جهان هستی [همچون جاهلیت‌های معاصر] داشته و تنها آن را مؤثر واقعی می‌دانستند. [پس] نمی‌توان گفت: چون آن‌ها (دهریین) تأثیر واقعی را به هستی و قوانین حاکم بر

طبیعت نسبت می دادند و از آن به گونه ای صحبت می کردند که گویی طبیعت ذاتاً مؤثر واقعی است، پس منکر وجود خدا بودند.

اما آن چه به طور قطع از کلام «دهرین» قابل فهم است، انکار زنده شدن دوباره ی انسان است. آن ها در این زمینه می گفتند: «زندگی، تنها در این دنیا خلاصه می شود». دهرین با مشرکین عربی که به وجود خدا ایمان داشتند اما منکر روز قیامت بودند، یک وجه اشتراک داشته اند و [حداقل در این زمینه] با هم اختلافی نداشتند.

قرآن اعتراف آنان را به وجود خدا و خالقیت او و صاحب عرش بودنش و مالکیتش بر جهان هستی و هر آن چه که در آن است را بیان می کند و می فرماید:

﴿قُلْ لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؟ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ. قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ؟ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّنْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ؟ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ. قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ؟ قُلْ مَنْ يَبْدِئُ مَلَكُوتَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؟ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ. قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ؟﴾ (مؤمنون ۸۹-۸۴)

«بگو: زمین و هر آن چه بر آن است، از آن کیست، اگر دانا و فرزانه اید؟ خواهند گفت: از آن خدا. بگو: پس چرا نمی اندیشید و یادآور نمی گردید؟ بگو: چه کسی صاحب آسمان های هفتگانه و صاحب عرش عظیم است؟ خواهند گفت: خدا. بگو: پس چرا پرهیزگاری پیشه نمی کنید؟ بگو: چه کسی فرماندهی بزرگ همه چیز را در دست دارد و او کسی است که پناه می دهد و کسی را نمی توان از [عذاب] او پناه داد. اگر آگاهید؟ می گویند: خدا. بگو: پس چگونه جادو می شوید؟!»

﴿وَلَيْسَ سَأَلَتْهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ. لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ (عنکبوت؛ ۶۱)

«هرگاه از آنان پرسی: چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده است و خورشید و ماه را مسخر کرده است، قطعاً خواهند گفت: خدا.»

﴿وَلَيْسَ سَأَلَتْهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْبَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا. لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ (عنکبوت؛ ۶۳)

«هرگاه از آنان پرسی: چه کسی از آسمان آب را بارانده است و زمین را بعد از مردنش با آن زنده کرده است؟ قطعاً خواهند گفت: خدا.»

اما با وجود اعترافشان به این حقایق و واقعیت‌ها، به روز قیامت و زنده شدن دوباره‌ی انسان ایمان نداشتند، و اصلاً وقوع این مسئله را تصور نمی‌کردند، و از کلام رسولان در این خصوص بسیار متعجب شده و برخی به برخی دیگر چنین می‌گفتند: ﴿هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبَيِّنُكُمْ إِذَا مُرِّتُمْ كُلُّ مُمَرِّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾. أَفَتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ؟! (سبأ: ۸-۷)

«[کافران می‌گویند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که شما را خبر می‌دهد به این که هرگاه پیکرهایتان کاملاً متلاشی شد، آفرینش تازه‌ای پیدا می‌کند؟ آیا او بر خدا دروغ می‌بندد؟ یا نوعی دیوانگی دارد؟]

اگر دهرین را به این دلیل که مرگ را به گذشت زمان نسبت می‌دادند، نه به خدا، منکران وجود خدا بدانیم، استدلالی قوی نخواهد بود آنگاه که به احوال بسیاری از مردم جاهلیت معاصر می‌نگریم.^(۱) آن‌چه از بررسی و واریسی آیات قرآنی و تحقیقات تاریخی بر می‌آید این است که دهرین در جوامع جاهلی گذشته در اقلیت به سر می‌بردند، در حالی که ملحدین و منکرین وجود خدا در جوامع جاهلی امروز به طور غیر طبیعی بسیارند - که در غیر این کتاب بدان اشاره کرده‌ام -^(۲) به عنوان مثال مردم اروپا را دیدیم که بعد از اضمحلال کمونیست، به دین و آیین قبلی خود برگشتند، اگر چه [باز هم] در گمراهی به سر می‌برند (یعنی انتقال از نوعی گمراهی به نوع دیگر آن صورت گرفت). پس الحادی که کمونیست شایع کرد، در دل‌ها اصل و اساسی نداشت، بلکه مسئله‌ای عارضی بود که دولت وقت آن را با زور و استبداد و تجسس بر مردم حاکم کرده بود.

گمراهی بزرگی که جاهلیت با آن روبرو بوده، شرک به خدا و تجسیم او در قالب و هیأتی محسوس، و نیز انکار روز قیامت و زنده شدن دوباره‌ی مردگان است.^(۳)

۱- زیرا بسیاری مرگ را به گذشت زمان نسبت می‌دهند و در همان حال نیز منکر وجود خدا نیستند.

۲- به فصل «الحاد» از کتاب «مذاهب فکریة معاصرة» مراجعه شود.

۳- تمام جاهلیت‌ها منکر بعث و قیامت نبوده و نیستند. جاهلیت فرعون قیامت و بسیاری از احوال آن را می‌شناختند. هرگاه رسولی به نزدشان مبعوث می‌شد - بعد از مدتی - تعالیمش را فراموش می‌کردند اما همچنان در فکر و معتقد به قیامت و مسئله‌ی بعث بودند، به همین خاطر جسدهایشان را موم می‌مالید. می‌کردند تا سالم بمانند و روح دوباره در آن‌ها دمیده شود.

خداوند پیامبرانش را مبعوث کرد تا بشریت را به توحید و تنزیه او، از وجود شبیه و همانند، دعوت کنند، و تفکرات آنها را به این سطح ارتقاء دهند.

خداوند مردم را بر سرشت و حدانیتش آفریده است:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (روم؛ ۳۰)

«روی خود را خالصانه متوجه آیین [اسلام] کن. این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد. این است دین و آیین محکم و استوار، ولیکن اکثر مردم نمی دانند.»

در این زمینه، پیامبر بزرگوار ﷺ می فرماید:

(مَائِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصْرَانِهِ أَوْ يُمَجْسِنَانِهِ). (متفق علیه)

«هیچ انسانی متولد نمی شود مگر بر فطرت پاک و سرشت وحدانیت، پس والدینش او را یهودی یا نصرانی و یا مجوسی می کنند.»

سرشت انسان با وحدانیت خدا آشناست، اما محیط منحرف و فاسد آن را منحرف و فاسد می کند. داستان کل بشریت بر روی زمین بر همین اساس است.

سرشت انسان در بهترین شکل و زیباترین شمایل آفریده شده است، این محیط فاسد و منحرف است که آن را به سوی پست ترین جهات سوق می دهد، مگر این که مؤمن بوده و بر همان سرشت اصلی و اصیل خود باقی بماند:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ، ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ، إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ﴾ (تین؛ ۶-۴)

«ما انسان را [از نظر جسم و روح] در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریدیم. سپس او را به میان پست ترین پستان بر می گردانیم. مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند که آنان پاداش بی منت دارند.»

انسانی که پروردگارش ملائکه را مسجود او کرد و او را بر بسیاری از مخلوقاتش در ویژگی هایی چون: قدرت و توانایی و استعداد بر ایمان به غیبات، برتری داد، مسلماً او نیز به خدایی که غیر قابل رؤیت است و همچون چیزهای محسوس نیست، ایمان می آورد:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ (شوری؛ ۱۱)

«هیچ چیز همانند خدا نیست، و او شنوا و بینا است».

﴿لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ وَهُوَ الْاَلْبَسُفُ الْخَبِيرُ﴾ (انعام؛ ۱۰۳)

«چشم‌ها [کنه و ذات] او را در نیابند و او چشمها را در می‌یابد و او دقیق و آگاه است».

انسان، تنها در صورتی حافظ چنان ویژگی‌های ممتازی است که بر همان سرشت اصیل خدایی خود باقی بماند و محیط فاسد و منحرف بر او غالب نیاید و او را گمراه نکند؛ [اما] هرگاه محیط، او را به طرف فساد بکشاند، از قلّه‌ی بزرگواری و الایی که خداوند او را از آن بهره‌مند کرده، سقوط خواهد کرد و [در نتیجه] تاریکی و ضلالت چنان بر روحش مسلط خواهد شد که فطرت پاک خداوندیش، که بر آن خلق شده، مکدر شده و به تدریج آن را از دست می‌دهد، در نتیجه از ایمان به غیبیات و غیر محسوسات عاجز و ناتوان می‌ماند. اینجاست که خدایی محسوس و قابل رؤیت می‌طلبد تا او را عبادت کند و چون او را نمی‌یابد، خود خالقش خواهد بود. یا دچار سقوطی دیگر خواهد شد و آن این که، در اثر تاریکی و ضلالتی که صفا و پاکی فطرتش را مکدر کرده، چنان فاصله‌ای با خداوند می‌گیرد که او را به وحشت انداخته و احساس ترس بر او مستولی خواهد شد، پس انیس و همدمی می‌طلبد که با او انس بگیرد، او را ببیند و لمس کند، تا واسطه یا وکیل و شفیعش گردد و از این طریق او را به خداوند نزدیک و نزدیک تر کند. او تنها و تنها در چنین حالتی است که احساس آرامش و رضایت می‌کند پس چنین حالتی روحش را فرا گرفته و انجام آن را کاری صحیح و عملی مقبول می‌بیند. این گونه است که شرک روی می‌دهد، شرکی که ویژگی عمومی تمام جاهلان است.

البته شرک به گونه‌های دیگری هم رخ می‌دهد؛ [مثلاً:] مستبدانی که در زمین مشغول استبداد هستند، بر مستضعفانی که تاریکی ضلالت بر فطرت پاکشان غالب آمده، حکومت می‌کنند و آن‌ها را برده و بنده‌ی خود می‌گردانند، [در نتیجه] بدون هیچ دستور و دلیلی از سوی خدا، مسایل و اموری را برایشان حلال و حرام می‌کنند و آن‌ها نیز تابع و پیروشان خواهند شد و آن‌ها راخدایان و معبودانی پایین‌تر از خدا [یا به جای خدا] برای خود می‌پذیرند.

خداوند پیامبران علیهم‌السلام را به منظور صیقل دادن و زدودن تاریکی‌هایی که بر دل‌ها و روح انسان‌ها سایه افکنده است، مبعوث کرد تا [با دعوت خود] صفا و

پاکی از دست رفته را برگردانند، و مردم [در نتیجه‌ی این دعوت] به خداوندی که از دید همگان نهان است، ایمان بیاورند و او را تنها و بدون شریک عبادت کنند و غیر از او به هیچ معبودی معتقد نباشند و عبادتشان را خاص و خالص او کرده و بدون اذن و فرمان او هیچ چیزی را حلال و حرام نکنند.

بشریت در لحظه لحظه‌ی زندگیش نیازمند امر خارق العاده است، تا او را چنان تکان داده و به خود آورد که تاریکی‌های چیره شده بر دلش را بزداید و صفا و پاکیش را به او برگرداند تا بدون هیچ واسطه‌ای خود را به خدا متصل کند و با وجود فاصله‌ی زیاد مادی که بین او و معبودش است با او انس و آلفت بگیرد؛ زیرا خداوند سبحان به بندگان نزدیک است، و دعوت هر دعوتگری را، آن گاه که خوانده شود، اجابت می‌کند:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ (بقره؛ ۱۸۶)

«و آنگاه که بندگانم از تو درباره‌ی من پرسند [که من نزدیکم یا دور، بگو:] من نزدیکم و دعای دعاکننده را، آنگاه که مرا بخواند، اجابت می‌کنم».

[از سوی دیگر] پیامبر اسلام ﷺ [نیز همچون سایر پیامبران بوده] و پیامبر جدیدی به شمار نمی‌آید:

﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ (احقاف؛ ۹)

«بگو: من نوبر پیامبران و نخستین ایشان نیستم و من نمی‌دانم که پروردگارم با من چه می‌کند و با شما چه خواهد کرد. من جز از چیزی که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم، و من جز بیم دهنده‌ی آشکاری نیستم».

خداوند حضرت محمد ﷺ را برخلاف پیامبران گذشته که هر کدام به قوم و ملت خویش اختصاص داشتند، برای کل بشریت مبعوث کرد.

پیامبر اسلام ﷺ رسالت و برنامه‌ای را آورد که به وسیله‌ی آن دین خدا کامل شد و بعد از آن دیگر رسالت و دینی از سوی خدا برای بشریت نخواهد آمد، و معجزه‌ی جاویدان او قرآنی است که تا روز قیامت تلاوت خواهد شد.



تمام پیامبران علیهم‌السلام با شعار «لا اله الا الله» مبعوث شده و به میان مردم آمده‌اند.

تمام کتاب‌های آسمانی گذشته دچار تحریف شده و تنها قرآن به شکل اولیه‌ی خود بدون هیچ تحریفی و به همان شکلی که در لوح المحفوظ می‌باشد، باقی مانده است؛ زیرا خداوند خود تکفل محافظت و نگهداری از آن را بر عهده گرفته و حفاظت از آن را چون کتاب‌های گذشته، به مردم واگذار نکرده است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (حجر؛ ۹)

«ما خود قرآن را فرستادیم و خود پاسدار آن می‌باشیم».

ما از کم و کیف آن‌چه در مورد «لا اله الا الله» در کتاب‌های آسمانی گذشته، قبل از تحریفشان، بیان شده، بی‌خبریم؛ اما با این وجود در قرآن می‌بینیم که این شعار گوی سبقت را از همه چیز ربوده و [در نهایت] زیبایی و اوج پاکی در تمام جوانب می‌درخشد و به دل‌ها راه پیدا می‌کند و عقل و وجدان را توأمأً مخاطب قرار می‌دهد، تا قلب بشری به طور کامل با آن عجین شود.

خداوند «لا اله الا الله» و منهج مربوط به آن را به گونه‌ای نازل فرمود که هدف تنها تکرار آن با زبان باشد، آن را با هدف سرو سامان دادن به حیات بشری و این که او را به مکان شایسته‌ی خود ارتقا دهد نازل فرمود؛ مکان و جایگاهی که خداوند با آن، او را بر بسیاری از مخلوقاتش برتری بخشید. و از این طریق هر آن‌چه مانع رسیدن او به هدف و الایش می‌شود را از سر راهش بردارد؛ این موانع خواه موانع شهوانی باشند که او را بر زمین چسبانده یا زنگاری باشند که بر دلش چیره شده و یا سنگینی احتیاجات و نیازهای روزانه‌ای باشند که او را مغلوب و ذلیل دست مستکبران و مستعمران کرده است.

خداوند «لا اله الا الله» و منهج مربوط به آن را با این هدف نازل فرمود که فرد فرد بشریت و در نهایت جامعه و امت بشری را در جهت تشکیل جامعه‌ای صالح و مدنظر خود، در زمین، هدایت کند و به آن سمت و سو ارتقا دهد، و در نهایت، حاکمان بر زمین، امت «لا اله الا الله» باشند.

رسیدن به این هدف، تنها با گفتن این جمله انجام نمی‌گیرد، بلکه با حقیقتی عملی و زنده که تمام وجود بشری و تمام هستی را در برگیرد، و در اعماق دل‌ها نفوذ کند و چنان حرکت زنده‌ای از خود نشان دهد که باعث حرکت ذره ذره‌ی هستی گردد، و در اثر چنین حرکتی کینه توزی و دشمنی دل‌ها را نسبت به یکدیگر

از بین ببرد و فساد را در زمین ریشه کن کند و به جای آن خیر و نیکی بنشاند، محقق می شود.

«لا اله الا الله» یعنی عبادت خداوند به معنای شامل آن. عبادت خداوند به تنهایی و عدم شرک نسبت به او و التزام به آن چه از سوی او - جلّ جلاله - نازل شده است.

الوهیّت خداوند مقتضی بندگی او به تنهایی است.

انتزاع الوهیّت از هر آن چه در هستی است، و اختصاص دادن آن به خداوند به این معنی است که تنها او بر حقّ و تنها او شایسته ی عبودیت و پرستش است؛ زیرا هر آن چه غیر اوست، «إله» و «خداوند» نیست، پس عبادتی که باید خاص و محض او گردد، جایز نیست که برای غیر او انجام گیرد.

این مسئله با تمام تفصیلات و گستردگی، اساسی ترین مسئله ای است که در حیات بشری مطرح می باشد و محوری است که تمام حیات و زندگی انسان بر آن متمرکز و بر اساس آن شکل می گیرد.

گستردگی و تفصیل این مسئله در قرآن، [آنگونه] که در کتاب های دیگرم بدان اشاره کرده ام،^(۱) به این معنی نیست که مخاطبین اولیه آن مشرک بوده اند؛ زیرا بعدها نیز در مدینه مسلمانان را مرتّب مخاطب قرار می دهد و می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ ؕ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلٰى رَسُولِهِ ؕ وَالْكِتَابِ الَّذِي اُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَ مَلَائِكَتِهٖ وَ كُتُبِهٖ وَ رُسُلِهٖ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ (نساء؛ ۱۳۶)

«ای کسانی که ایمان آورده اید، به خدا و پیامبرش (محمد) و کتابی که بر پیامبرش نازل کرده است و به کتاب هایی که پیش تر نازل شده است، ایمان بیاورید. هر کس به خدا و فرشتگان و کتاب های خداوند و روز رستاخیز کافر شود، واقعاً در گمراهی دور و درازی افتاده است.»

﴿وَ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ (نساء؛ ۳۶)

۱- در کتابهای «دراسات قرآنی» و کتاب «واقعنا المعاصر ینبغی أن تصحح» به طور مفصل به آن اشاره کرده ام.

«تنها خدا را عبادت کنید و [هیچ کس] و هیچ چیزی را شریک او قرار ندهید».
 ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾ (نساء؛ ۱۲۵)

«آیین چه کسی بهتر از آیین کسی است که خالصانه خود را تسلیم خدا کند، در حالی که نیکوکار باشد و از آیین راستین ابراهیم پیروی کند که مخلص و حق جو بود؟!»
 ﴿لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ (بقره؛ ۱۷۷)

«اینکه [به هنگام نماز] چهره‌هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید، نیکی همین نیست. بلکه نیکی [کردار] کسی است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب [های آسمانی] و پیامبران ایمان آورده باشد، و مال [خود] را با وجود علاقه‌ای که به آن دارد به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و واماندگان در راه و گدایان دهد، و در راه آزاد سازی بردگان صرف کند، و نماز را برپا دارد و زکات را بپردازد و [نیکی، کردار] کسانی است که [وفا کنندگان به پیمان خود بوده هنگامی که پیمان بستند، و در برابر فقر و بیماری و به هنگام نبرد شکیبایند. اینان کسانی هستند که راست می‌گویند و به راستی پرهیزگاران اینانند».

علت چنین امری این است که انسان، گرچه خدا را به تنهایی عبادت نکند و نسبت به او شریک قرار دهد، اما فطرتاً عبد و بنده‌ی اوست. هیچ انسانی وجود ندارد که عابد نباشد، حال اگر چنین کسی یافت شد و چنین ادعا کرد که از هر عبادتی آزاد است، در این صورت است که خداوند درباره‌اش می‌فرماید:
 ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ (جاثیه؛ ۲۳)

«آیا دیده‌ای کسی که هوا و هوس خود را به خدایی خود گرفته است؟!»
 انسان حتی در این صورت هم بنده است، اما «بنده‌ی غیر خدا».
 [وقتی هر انسانی فطرتاً بنده است]، پس مسئله‌ی اساسی و محوری در زندگی انسان، عبادت نیست، بلکه مسئله‌ی اساسی «عبادت صحیح» است، یا حداقل

مسئله‌ی اساسی و محوری در زندگی انسان «معبود» است؛ این که «معبود» کیست؟ آیا معبود واقعی، خدایی است که هیچ فرمان‌روا و فریادرسى جز او نیست، یا خدایان و معبودان دیگری هستند که در امور خدایی با او شریکند، و در حقیقت آن‌ها نیز شایستگی خدا بودن و معبود بودن را دارند؟ یا خیر، تنها اوست فرمان‌روا و فریادرس، پس هر عبادت و اطاعات و خضوع و خشوعى شایسته‌ی اوست و برای غیر او جایز نیست؟

این مسئله (مسئله الوهیت خداوند و فرمان‌روا و فریادرس بودن او به تنهایی)، اساسی‌ترین مسئله‌ی بشریت در طول تاریخ بوده و همچنان به عنوان اساسی‌ترین مسئله تا روز قیامت باقى خواهد ماند.

به همان اندازه که جاهلیت [در هر زمان]، نسبت به این مسئله کم‌توجهی می‌کند - تا از این طریق عیوبش را بپوشاند و گمراهیش را توجیه کند - به همان اندازه کتاب خدا یعنی قرآن بدان اهمیت داده است به گونه‌ای که به هیچ مسئله‌ای از مسایل دنیوی و اخروی انسان چنان اهمیتی نداده است.

این مسئله (الوهیت خداوند)، مسئله‌ای بس گسترده است، به گونه‌ای که می‌توان گفت: اصل زندگی و حیاتی که شایسته‌ی زیستن باشد، در آن خلاصه می‌شود:

﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوَانُ لَوْ كَانُوا یَعْلَمُونَ﴾ (عنکبوت؛ ۶۴)

«و زندگی سرای آخرت زندگی است، اگر فهم و شعور داشته باشید».

بر این اساس است که منهج زندگی انسان از اعتقادات و اخلاق و رفتار و تصورات و اعمالش گرفته تا روابط او با خالق و خود و هم‌نوعان خود و با کل هستی و نیز هر آنچه در زندگی با آن سروکار دارد؛ از سیاست و جنگ و صلح گرفته تا اقتصاد و دانش و... در زمین پی‌ریزی می‌شود.

بر این اساس است که سرانجام انسان و این که مسیرش به سوی بهشت است یا به سوی جهنم، در نعمت ابدی خواهد ماند یا - خدایی نخواسته - در عذاب جاودان مشخص می‌شود، [پس با این وجود]، آیا ممکن است در زندگی انسان مسئله‌ای مهم‌تر از این یافت شود که تمام زوایای هستی و وجودی او را در خود جمع کرده و در بر گرفته باشد؟

اما جاهلیت معاصر علی رغم چنین اهمیتی که این مسئله (مسئله الهی الوهیت خدا) دارد، نسبت به آن چنان کوتاهی می کند که نزدیک است تمام آثار آن را از بین ببرد و کار را به جایی رسانده که مردم را از عبادت خداوند به سوی عبادت شیاطین سوق داده و آن ها را از نور به سوی گمراهی کشانده است:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ. وَ أَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (یس؛ ۶۱-۶۰)

«ای آدمیزادگان! مگر به شما سفارش ننمودهم و امر نکردم که اهریمن را پرستش نکنید چرا که او دشمن آشکار شماست و این که مرا پرستید و بس، که راه راست همین است؟»

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ. وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (بقره؛ ۲۵۷)

«خدا متولی و عهده دار [امور] کسانی است که ایمان آورده اند. ایشان را از تاریکی ها بیرون می آورد و به سوی نور رهنمون می شود. و [اما] کسانی که کفر ورزیده اند، طاغوت متولی و سرپرست ایشانند، آنان را از نور بیرون آورده و به سوی تاریکی ها می کشانند. اینان اهل آتشند و در آنجا جاودانه می ماند.»

«لا اله الا الله» به معنی «عبادت خداوند و التزام به اوامر او بدون دخالت دادن هیچ کس و هیچ چیزی». اصل و مبدأ التزام تغییرناپذیر است، و در طول تاریخ از برنامه ای به برنامه ای دیگر تغییر نکرده است و همچنان ثابت بوده است، به همین خاطر است که در قرآن کریم داستان پیامبران علیهم السلام به شکل و الفاظ واحدی ذکر شده که عبارت است از:

«خداوند را عبادت کنید، [و این را بدانید که] غیر از او فرمان روا و فریادرسی وجود ندارد.»

اما تفصیل التزام یا حداقل تفصیل مقتضیات «لا اله الا الله» همیشه از رسالتی به رسالت دیگر تغییر کرده است تا سرانجام آخرین رسالت بر خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله نازل شد.

در قرآن به برخی از مقتضیاتی که بمنظور اصلاح انحرافات رفتاری و کرداری

ملت‌های گذشته نازل شده، اشاره شده است؛ اما این همه‌ی آن چیزی نیست که از سوی خدا بر آن ملت‌ها نازل شده است.

به عاد گفته شد:

﴿أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ؟ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ؟ وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا﴾ (شعراء؛ ۱۳۱-۱۲۸)

«آیا شما بر هر بلندی، کاخ سر به فلک کشیده‌ای می‌سازید؟ و به خوشگذرانی و کارهای بیهوده می‌پردازید؟ و درها و قلعه‌هایی می‌سازید که انگار جاودانه می‌مانید؟ و هنگامی که مجازات می‌کنید، از حد تجاوز می‌کنید، و چون ستمگران و سرکشان کیفر می‌دهید؟ از خدا بترسید و از من اطاعت کنید».

به ثمود گفته شد:

﴿أَتَتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ. فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ. وَ زُرْعٍ وَ نَحْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ. وَ تَنجِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا. وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ. الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ﴾ (شعراء؛ ۱۵۲-۱۴۶)

«آیا در نهایت امن و امان، در ناز و نعمت جهان، رها می‌شوید؟ در میان باغ‌ها و چشمه‌سارها؟ و در میان کشتزارها و نخلستان‌هایی که میوه‌های نرم و شاداب و رسیده دارند؟ و ماهرانه در میان کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشید؟ از خدا بترسید و از من اطاعت کنید، و از فرمان اسرافگران اطاعت مکنید؛ آنان که در زمین تباهی می‌نمایند و اصلاح نمی‌کنند».

به قوم لوط گفته شد:

﴿أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ وَ تَذَرُونَ مَا خَلَقَ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ﴾ (شعراء؛ ۱۶۶-۱۶۵)

«آیا در میان جهانیان به سراغ جنس ذکور می‌روید [و با ایشان به جای زنان آمیزش می‌کنید] و همسرانی که پروردگارتان برایتان آفریده است، رها می‌سازید. بلکه اصلاً شما قومی هستید که از حد می‌گذرید».

به قوم شعیب گفت:

﴿أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ وَ زِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ. وَ لَا يَخْسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَتَّبِعُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ (شعراء؛ ۱۸۳-۱۸۱)

«پیمانه را به تمام و کمال پردازید و از زمره‌ی کم دهندگان مباشید و با ترازوی درست، [اشیاء] را بکشید، و اشیاء مردم را نکاهید و در زمین تباهی نورزید».

فرمایشات و بیانات و اوامر پروردگار با توجه به اختلاف و انحراف اقوام مختلف، متفاوت بوده است؛ اما تمام آن چه بیان شد از مقتضیات عام «لا اله الا الله» که عبارت است از: «التزام به اوامر نازل شده از سوی خدا»، خارج نیست.

با توجه به آیات مذکور، آن چه مشخص است این که «لا اله الا الله» [تنها] عقیده نیست،^(۱) بلکه در کنار عقیده، شامل بیانات ربّانی‌ای است که جوانب مختلف زندگی را در بر می‌گیرد. در قرآن ذکر مفصلی از این بیانات نسبت به ملت‌های گذشته نشده است بلکه تنها نوع انحراف آن‌ها در این زمینه (یعنی زمینه «لا اله الا الله») بیان شده است. این بیانات گاهی در زمینه‌ی مسایل اجتماعی - اخلاقی است، چون قوم لوط. گاهی در زمینه‌ی مسایل اجتماعی - روحی با هدف معالجه‌ی طغیان و سرکشی در زمین و عجب به مسایل مادی است، چون قوم عاد. و گاهی در زمینه‌ی اجتماعی - اقتصادی است، چون قوم شعیب.

چنان که [از آیات قرآنی بر می‌آید و] مشاهده می‌کنیم، اقوام جاهلی گذشته، از این که پیامبرانشان، دین را در مسایل دنیایی دخالت می‌دادند؛ مسایلی که به گمان آن‌ها به بشر اختصاص دارد و متعلق به اوست و او می‌تواند حدود آن را تعیین کند و حلال و حرامش را مشخص نماید، اظهار نگرانی کرده و از تبعیت آن‌ها در این مسایل خودداری می‌کردند و دین را در این مسایل (مسایل دنیایی) دخالت نمی‌دادند.

بارزترین نمونه، قوم شعیب و اعتراض آنان بر پیامبرشان بود:

﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ. وَ لَا تَتَّبِعُوا الْهَوَايَا وَ الْأَمْوَازَ. إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ. وَيَا قَوْمِ أَوْفُوا الْأَمَانَاتِ وَ الْأَمَانَاتِ بِالْقِسْطِ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ (هود: ۸۵-۸۴)

«شعیب را به سوی قوم مدین فرستادیم که از خود آنان بود. به آن‌ها گفت: ای قوم

من! خدا را پرستید، جز او معبودی ندارید. و از پیمانۀ و ترازو مکاهید و من شما را خوب و بی نیاز [از این اعمال] می بینم. من بر شما از عذاب روز فراگیر می ترسم. ای قوم من! پیمانۀ و ترازو از روی عدل و داد، به تمام و کمال بسنجید و پردازید و از چیزهای مردم نگاهید و در زمین تباهاکارانۀ تباهی نکنید».

آنان بر جنبه ی عقیدتی دعوت پیامبرشان که از آن ها می خواست خدایان ساختگی و دروغین را رها کنند و خدای واحد را به تنهای پرستند، اعتراض نکردند، بلکه اعتراض آن ها فقط به دخالت دین در امور دنیائیشان بود [که همان روح و اساسی ترین اصل لایک به شمار می آید]:

﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ! أَصَلَوُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ. إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ﴾ (هود؛ ۸۷)

«گفتند: ای شعیب! آیا نمازهایت به تو دستور می دهد که ما چیزهایی را ترک کنیم که پدرانمان [از قدیم و ندیم] آن ها را پرستیده اند؟! [یا نمازهایت به تو دستور می دهد که ما آزادی خود را از دست بدهیم] و ما نتوانیم به دلخواه خود در اموال خویش تصرف کنیم؟! تو که مرد شکیا و خردمندی هستی [چرا باید چنین سخنان یاوه بگویی؟!]

در یکی دیگر از مراحل رشد بشری، خداوند تورات را بر بنی اسرائیل نازل فرمود:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ، يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرُّبَانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُخْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ، فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ آخِشُونَ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِنَا ثَمَنًا قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ. وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ الْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ الْأَذْنَ بِالْأَذَنِ وَ السِّنَّ بِالسِّنِّ وَ الْجُرُوحَ قِصَاصٌ، فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ، وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (مائده؛ ۴۵-۴۴)

«ما تورات را نازل کردیم که در آن رهنمودی [به سوی حق] و نوری [زدابنده ی تاریکی های جهل و نادانی] بود، پیامبرانی که تسلیم فرمان خدا بودند بر اساس آن برای یهودیان حکم می کردند، و نیز دانشمندان و خداپرستان بدان حکم می کردند که امانتداران و پاسداران کتاب خدا بودند. پس [ای علمای یهود و ای مؤمنان!] از مردم نهرا سید بلکه از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیز نفروشید و هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است، او و امثال او بی گمان کافرند. و در آن (تورات)

بر آنان مقرر داشتیم که انسان در برابر انسان و چشم در برابر چشم و دندان در برابر دندان و گوش در برابر گوش [قصاص] می‌شود و جراحت‌ها قصاص دارند. و اگر کسی آن را ببخشد [و از قصاص صرف نظر کند]، این کار باعث بخشش [برخی از گناهان] او می‌گردد، و کسی که بدان چه خداوند نازل کرده است، حکم نکند [اعم از قصاص و غیره] او و امثال او ستمگر به شمار می‌آیند.

سپس حضرت عیسی پسر مریم علیه السلام را به عنوان پیامبر به سوی بنی اسرائیل مبعوث فرمود. او تورات را تصدیق کرد، و خدا برای آن‌ها (بنی اسرائیل) برخی از چیزهایی را که برای گذشتگان‌شان، به خاطر نافرمانیشان، حرام کرده بود، حلال فرمود:

﴿وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْأَنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمُوعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ . وَلِيُحْكُمَ أَهْلُ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَن لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (مائده: ۴۷-۴۶)

«و به دنبال آنان (پیامبران گذشته) عیسی پسر مریم را بر راه و روش آن‌ها فرستادیم که تصدیق کننده‌ی تورات بود که پیش از او فرستاده شده بود. و بر او انجیل نازل کردیم که در آن رهنمودی [به سوی حق] و نوری [زداینده‌ی تاریکی‌های جهل و نادانی] بود. و تورات را تصدیق می‌کرد که پیش از او نازل شده بود (انجیل محتویات تورات را تصدیق می‌کرد). و برای پرهیزگاران راهنما و پند دهنده بود. باید پیروان انجیل به چیزی حکم کنند که خدا در انجیل نازل کرده است. و کسی که بدان چه خداوند نازل کرده است حکم نکند، او و امثال او متمرّد [از شریعت الهی] هستند».

﴿وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ، أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِأَذْنِ اللَّهِ وَ أَتْرِيءُ الْأَكْمَةَ وَ الْأُبْرَصَ وَ أُخْبِي الْمَوْتَىٰ بِأَذْنِ اللَّهِ وَ أَنبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ. إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ . وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حَرَّمَ عَلَيْكُمْ وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ﴾ (آل عمران: ۵۰-۴۹)

«و او را به عنوان پیغمبری به سوی بنی اسرائیل روانه می‌دارد که من نشانه‌ای از سوی پروردگارتان برایتان آورده‌ام، و آن این که: من از گِل چیزی را به شکل پرنده

می سازم، سپس در آن می دمم و به فرمان خدا پرنده ای [زنده] می گردد، و کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پسی را شفا می دهم و مردگان را به فرمان خدا زنده می کنم و از آن چه می خورید و از آن چه در خانه هایتان ذخیره می کنید به شما خبر می دهم. بی گمان در این ها نشانه هایی است برای شما، اگر [اراده ی پذیرش] ایمان داشته باشید و تصدیق کننده ی آن چیزی هستم که پیش از من از تورات بوده است، و [آمده ام] تا پاره ای از چیزهایی را که [بر اثر ستم و گناه] بر شما حرام شده است [به عنوان تخفیفی از سوی خدا] برایتان حلال کنم، و نشانه هایی را برایتان آورده ام. بنابراین از خدا بترسید و از من اطاعت کنید».

[بعد از تأمل در این آیات] توجه به نکاتی چند ضروری است:

ما [در این آیات] با مقتضیات «لا اله الا الله» و توجیهاتی در این خصوص روبرو هستیم؛ مقتضیاتی که جهت اصلاح مجموعه انحرافات که اقوام و ملت های مخاطب پیامبران گرفتار آن ها بوده، نازل شده اند.

سخن در این زمینه (اصلاح انحرافات) بسیار ابتدایی و هدف از بیان آن ساختن امتی است بر اساس منهج ربّانی؛ امتی که بنای آن بر «لا اله الا الله» استوار باشد و مسایل دیگری چون: مسایل ملی، نژادی، قومی، زبانی و... را نیز مد نظر داشته باشد. امتی که حیاتش بر اساس شریعت خداوند و توجیهات الهی پیش رود، تا اینچنین، امتی خدایی گردد. تنها در این صورت است که قوانین و توجیهات آن با اصل عقیده که همان «لا اله الا الله» است چنان در ارتباط است که به صراحت می توان گفت:

«هرکس بر اساس قوانین نازل شده از سوی خدا حکم نکند، قطعاً کافر است».

پس حکم بر اساس شریعت الهی، در زندگی مردم، به مسئله ی عقیده و ایمان آن ها مرتبط است. بنابراین سخن از «لا اله الا الله» و توجیهات مرتبط با آن، تنها مجموعه ای از سخنان و توجیهات اخلاقی نیستند که مردم در پذیرش یا عدم آن مختار باشند و به راحتی بتوانند آن چه را دوست دارند بگیرند و آن چه را دوست ندارند، رها کنند، بلکه تمسک به این توجیهات [و عملی کردن آن ها] واجب و به اصل ایمان مرتبط است.

ایمانی متصور نیست، جز این که در چارچوب آن چه خداوند نازل فرموده

باشد و قوانین [سعادت‌مندی] متصور نیست، جز این که در چارچوب قوانین و دستورات نازل شده از سوی خداوند باشد.

همچنین [یا تأمل در آیات مذکور] ملاحظه می‌کنیم که: «لا اله الا الله» ارتباط دهنده‌ی شریعت با عقیده است و مقتضیات آن شامل دستورات کاملی است که قیام امت مورد نظر خداوند (یعنی امتی که باید تا روز قیامت جاودان بماند) به آن مرتبط است.

[اما با گذشت زمان و در اثر عوامل متعدد] این امت در زمینه‌ها و مقتضیات مختلف «لا اله الا الله» دستخوش انحراف و گمراهی شد؛ مقتضیاتی که خداوند به منظور و هدف ربّانی شدن امت متمسک به آن بر مردم نازل و مقرر کرد.

این امت (امت مخاطب تورات) برنامه و منهج ربّانی را دچار تبدیل و تحریف کرد چنان تبدیلی که از آن‌ها امتی نژادی و قومی بوجود آمد. از سوی دیگر، این وهم و خیال شیطانی در افکارشان ریشه دوانید که امت آن‌ها، امتی خدایی و مورد رضایت اوست. امت آن‌ها امتی است با خصوصیات و ویژگی‌های منحصر به فرد؛ ویژگی‌هایی که امت‌های دیگر از آن بی‌بهره‌اند.

چنین توهم و خیالی، در مورد خود، دلیلی بر این مطلب نیست که آنان وقتی مورد خطاب تورات قرار گرفتند، با آگاهی کامل به او ایمان آوردند. آن‌ها [بعد از مدت‌ها] عقیده‌ی خود را تحریف کرده و چنین گفتند: «عزیر، پسر خداست». و شریعتشان (قوانین نازل شده در تورات) را تبدیل و تحریف کردند، پس آن‌چه، به خیال خود، به نفعشان بود در آن باقی گذاشتند و آن‌چه، به خیال خود، به سودشان نبود، از بین بردند تا اینگونه تورات را موافق و همگام خواسته‌ها و امیال خود کنند.^(۱)

خداوند پیامبران بسیاری را به منظور هدایت یهودیان به سوی‌شان فرستاد. و سرانجام پیامبر دیگری به سوی‌شان مبعوث کرد تا زنده کند، هر آن که شایسته‌ی زنده

۱- در تورات نازل شده، آیاتی مبنی بر تحریم ربا وجود داشت. یهودیان این آیات را تحریف کردند، تا تحریم ربا را فقط به معاملات بین خود منحصر کنند و در معاملات با غیر خود بتوانند از هر راهی مال به دست آورند؛ ربا یا غیر ربا. آن‌ها انجام چنین کاری را برای خود مباح می‌دانستند، و برای توجیه کارشان می‌گفتند: ﴿لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيْنِ سَبِيلٌ﴾ (آل عمران؛ ۷۵) «ما در مقابل امت‌ها (غیر یهود) مسئول نبوده و بازخواست نداریم».

شدن است، و [بعد از اتمام حجت] لعنت خود را بر کافران محقق گردانند.

حضرت عیسیٰ علیه السلام به سویشان آمد. آمد، تا عقیده‌ی آنانی را که طالب هدایتند خالص و پاک کند و آنان را به سوی توحید واقعی فراخواند و برگرداند، و تحکّم به آنچه از تورات باقی مانده بود، با تعدیلاتی که در انجیل صورت گرفته بود، را به توحید خالص مرتبط سازد، تا با این کار قوانین انجیل و تورات توأمّاً از اصل ایمان به «لا اله الا الله» سرچشمه بگیرند و در نهایت اَمّت ربّانی جدیدی که می‌گفتند: «ما نصاری هستیم»، اُمّتی باشد که، با علم و آگاهی کامل، به خداوند مؤمن شود، و بر اساس آنچه خداوند نازل فرموده است، حکم کند. امّا «نصاری» مدت زمان زیادی بر منهج ربّانی دوام نیاورند و استقامت نکنند. آن‌ها بعد از مدتی، در زمینه‌ی عقیده [چنان دچار انحراف شدند که] گفتند: «مسیح پسر خداست»، «خداوند یکی از سه خدایان است»، و با چنین افکار و گفتاری عقیده‌ی توحیدی پاک و بی‌آلایش نازل شده بر خود را فاسد کردند.

از سوی دیگر، «عقیده» را از «شریعت»، جدا کردند، و بر اساس دستورات نازل شده از سوی خدا حکم نکردند. آن‌ها با این توجیه که حضرت مسیح علیه السلام آن‌ها را اینچنین سفارش کرده است: «آنچه مربوط به قیصر است، به قیصر واگذار کنید، و آنچه مربوط به خداست، به خدا»، بر اساس قوانین «قیصر» حکم کردند، و احکام شریعت خدا را مجموعه‌ای از «بیانات اخلاقی» قلمداد کردند که متّقیان آن‌ها را با انگیزه‌ی کسب تقوا انجام می‌دهند. آن‌ها معتقد بودند که این بیانات جزو واجبات نیست تا هر کس خود را نصاری می‌نامد التزام به آن‌ها بر او واجب شود.

«شاول یهودی» بعد از این که یکی از دشمنان سرسخت مسیحیت بود و بر پیروان مسیح بسیار سخت می‌گرفت، به گمان و خیال خود، به او ایمان آورد و شروع به تبلیغ و انتشار این دین تحریف شده کرد، و با این گمان که این دین، دینی آسمانی و جهانی است که از سوی خدا نازل شده است، آن را در مناطق مختلف تبلیغ کرد، در حالی که این دین، در اصل، دینی جهانی نبود، بلکه به سوی ملتی خاص آمد تا آن‌هایی را که شایسته‌ی اصلاح و هدایتند، اصلاح کند، و شعله‌ی مقدّسی که شعله‌ی «توحید» و «ایمان» است را در وجود آن‌ها برافروزاند، تا، با این کار، زمینه برای مبعوث شدن خاتم پیامبران، که در تقدیر علم الهی بود، آماده شود.

تقدیر خداوند چنین بود که این امت تا قیام قیامت، با وجود تمام انحرافاتش باقی بماند:

﴿وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَعْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدُوَّةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾ (مائده؛ ۱۴)

«و از کسانی که می‌گویند: ما مسیحی هستیم، پیمان گرفتیم. اما آنان قسمت قابل ملاحظه‌ای از آنچه بدانان تذکر داده شده بود را به دست فراموشی سپردند، لذا به پاداش آن، تا دامنه‌ی قیامت، میان ایشان کینه و دشمنی افکندیم و خداوند ایشان را از آنچه کرده‌اند، آگاه خواهد ساخت.»

اما قوانین مذکور در انجیل، که نصاری بر عمل به آن‌ها امر شده بودند، تنها برای محدوده‌ای از زمان بود و می‌بایستی تا زمانی ادامه می‌داشت که خداوند قوانین و برنامه‌ای کامل و شامل که تحت نظارت ذات او، تا ابد، محفوظ خواهد ماند و بعد از انجیل نازل خواهد شد و بر تمام جوانب حیات بشری حکم خواهد کرد، نازل کند. این قوانین کامل و شامل همان قرآن است:

﴿كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ (فصلت؛ ۳۱)

«[قرآن] کتابی است که آیات آن تبیین شده است. قرآن به زبان عربی است، برای قومی است که اهل دانش باشند.»

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (سبا؛ ۲۸)

«ما تو را برای همه‌ی مردم فرستادیم تا مرزده دهنده و بیم دهنده باشی، ولی اکثر مردم [از این معنی] بی‌خبرند.»

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ﴾ (تکویر؛ ۲۷)

«این قرآن، جز پند و اندرز [برای] جهانیان نیست.»

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِّمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ، قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ. يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (مائده؛ ۱۶-۱۵)

«ای اهل کتاب! پیامبر ما (محمد) به سوی شما آمده است. بسیاری از چیزهایی را برایتان روشن می‌سازد که از کتاب (تورات و انجیل) پنهان نموده‌اید، و از بسیاری از چیزها صرف نظر می‌نماید. از سوی خدا نوری و کتاب روشنگری به پیش شما آمده است.»

خداوند با آن (کتاب) کسانی را به راه‌های امن هدایت می‌کند که جویای خشنودی او باشند، و با مشیت و فرمان خدا، آنان را از تاریکی‌ها بیرون می‌آورد و به سوی نور می‌برد و ایشان را به راه راست رهنمون می‌شود.

در رسالت و برنامه‌ی اخیر (اسلام)، مقتضیات «لا اله الا الله» به شکل خاصی توسعه یافته و تمام نیازمندی‌های جوامع صالح بشری را در بر می‌گیرد، تا زندگی «امت ربّانی» بر آن پایه‌ریزی شده و شکل گیرد؛ امتی که خداوند آن را در میان مردم انتخاب کرده است، تا، روز قیامت بر سایرین شاهد و گواه باشد:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ (آل عمران؛ ۱۱۰)

«شما [مسلمانان] بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید. امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید».

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ (بقره؛ ۱۴۳)

«بی‌گمان شما را ملت میانه روی قرار دادیم، تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر نیز بر شما گواه باشد [تا اگر گروهی از شما راه راست را در پیش گرفتند و گروهی راه منحرف، او را آیین و کردار خویش بر ایشان حجّت و گواه باشد]».

در فصل‌های آینده، به امید خدا، به تفصیل مقتضیات «لا اله الا الله» را بر اساس آن‌چه در رسالت خاتم پیامبران حضرت محمد ﷺ آمده و ذکر شده است، بیان خواهیم کرد.

مقتضیات «لا اله الا الله» در رسالت محمدی

﴿اللهُ أَغْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ (انعام؛ ۱۲۴)

خداوند خود بهتر می‌داند که رسالت خویش را به چه کسی حواله می‌دهد. تقدیر خدا چنین بود که حامل آخرین دین امت محمد ﷺ باشد... تقدیر خدا چنین بود که این دین متوجه کل بشریت گردد و دین خداوندی در این رسالت و به وسیله‌ی آن کامل شود و پاسخگوی تمام نیازهای بشری تا روز قیامت باشد، و به تمام جوانب زندگی مرتبط با «لا اله الا الله» بپردازد. همانطور که، در مقدمه، گفتیم، «لا اله الا الله» عبارت است از: «عبادت خداوند به تنهایی و التزام بر دستورات نازل شده از سوی او». و نیز دیدیم که مقتضیات این التزام علی‌رغم این که مبدأ آن یکی و تغییرناپذیر بود، با نمو و رشد بشری، رشد و نمو کرده است.

زمان، گذشت و گذشت تا این که آخرین رسالت، نازل شد و به آخرین مرحله‌ی رشد رسید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (مائده؛ ۳)

«امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خود را برای شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آیین خداپسند برای شما برگزیدم».

مقتضیات [این التزام]، متعدد بوده و چنان به هم متصل و مرتبط شده‌اند تا تمام جوانب زندگی را دربرگیرند و هر یک کامل‌کننده‌ی دیگری باشد، و سرانجام چنین منهجی، راه و روش زندگی گردد؛ منهجی که خواست خداوند است و او اراده کرده که بشریت بر اساس آن حرکت کند، تا هم در دنیا به سعادت و هم در آخرت به

رضوان خداوندی که بهترین نعمت‌ها و والاترین سعادت‌هاست نایل گردد:

﴿هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ، لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ، ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (مائده؛ ۱۱۹)

«امروز روزی است که تنها درستی گفتار و کردار راستگویان به آن‌ها سود می‌رساند. برای آنان باغهای است که در زیر درختان آن جویبارها روان است. ایشان در آنجا جاودان می‌مانند. خداوند از آنان خشنود و ایشان هم از خداوند خشنودند. این است پیروزی بزرگ [و نعمت سترگ]».

«لا اله الا الله» در دین اسلام، حامل مقتضیات و دربرگیرنده‌ی تکالیفی است که در هیچ کدام از ادیان گذشته نبوده است.

تقدیر خداوند چنین بود که این پیام به طور جدّی و بسیار عمیق، نه تنها در امتّ حامل آن (امت نخست) که همسان و هماهنگ با وظیفه‌ی بسیار بزرگی است که به او واگذار شده است، بلکه در زندگی تمام بشر نفوذ کند.

با توجه به کتاب خدا، این امتّ همچون امتّ‌های گذشته تنها مکلف بر اجرای اوامر خدا در [محدوده‌ی خود] نیست، بلکه وظیفه‌ی او در دست گرفتن رهبری کلّ بشریت و گواه و شاهد بودن بر تمام جهانیان است. به همین دلیل است که قرآن «لا اله الا الله» را در قلب این امتّ تحکیم می‌بخشد، و نهالش را استوار می‌گرداند، و روابطش را با آن استحکام می‌بخشد، و چنین امری را جزئی از نعمت‌ها و برکت‌هایی می‌شمارد که خداوند بر این امتّ ارزانی داشته است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...﴾ (آل عمران؛ ۱۱۰)

«شما [مسلمانان] بهترین امتّی هستید که در میان مردم آفریده شده‌اید».

امر تحکیم و تعمیق «لا اله الا الله» در دل امتّ اسلامی با تمام وسایل ممکن انجام می‌گیرد. [در این جا به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم.]

این امرگاهی با ارائه آیات آفاق، که دلالت بر عظمت و قدرت خداوند دارند انجام می‌پذیرد:

﴿قُلْ أَنتَكُم لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَاداً ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ. وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلنَّاسِ لِيَأْكُلُوا مِنْهُنَّ مِنْ ثَمَرِهِمْ ثُمَّ أَنتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ أُنْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهًا

قَالَتْ اَتَيْنَا طَائِعِينَ. فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ اَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ اَمْرَهَا وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ حِفْظًا ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿ (فصلت؛ ۹-۱۲)

«بگو: آیا به کسی که زمین را در دو روز آفریده است، ایمان ندارید و برای او ابنزهایی قرار می‌دهید؟ او آفریدگار جهانیان است. او در زمین کوه‌های استواری قرار داد و خیرات و برکات بسیاری در آن آفرید و مواد غذایی لازم در زمین را مشخص کرد. اینها همه روی هم در چهار روز کامل به پایان آمد، بدان گونه که نیاز نیازمندان را برآورده کند. سپس اراده‌ی آفرینش آسمان کرد، در حالی که دود بود. به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید، پدید آید. گفتند: فرمانبردارانه، پدید آمدیم. آنگاه آن را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رساند و در هر آسمانی فرمان لازمه‌اش را صادر نمود. آسمان نزدیک را با چراغ‌های بزرگی بیاراستیم و محفوظ داشتیم. این برنامه‌ریزی خداوند بسیار توانا و بس آگاه است.»

﴿وَ اِلَهُكُمْ اِلَهٌ وَاحِدٌ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْفَلَکِ الَّتِیْ تَجْرِیْ فِی الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ، وَ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَّاءٍ فَاَخْيَا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيْهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِیْفِ الرِّیَاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ لَآیٰتٍ لِّقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ﴾ (بقره؛ ۱۶۴-۱۶۳)

«معبود شما معبود یگانه‌ای است که هیچ معبودی جز او نیست. او بخشایشگر مهربان است. مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و کشتی‌هایی که به سود مردم در دریا در حرکتند و نیز آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مرگش زنده کرده است و در آن هر گونه جنبیده‌ای را پراکنده کرده و نیز در جابجا کردن بادها و ابری که میان آسمان و زمین مسخر شده است، نشانه‌هایی گویا وجود دارد، برای گروهی که می‌اندیشند.»

﴿هُوَ الَّذِیْ یُرِیْکُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَ یُنْشِئُ السَّحَابَ الثَّقَالَ. وَ یُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلَائِکَةُ مِنْ خِیفَتِهِ وَ یُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فِیْصِیْبُ بِهَا مَنْ یَّشَاءُ وَ هُمْ یُجَادِلُوْنَ فِی اللّٰهِ وَ هُوَ شَدِیدُ الْمِحَالِ. لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَ الَّذِیْنَ یَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِهِ لَا یَسْتَجِیْبُوْنَ لَهُمْ یَشِیْءُ اِلَّا کِبَاسِطٍ کَفِیْهِ اِلٰی الْمَآءِ لَیْبَلُغَ فَاَهْ وَ مَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَ مَا دُعَاءُ الْکَافِرِیْنَ اِلَّا فِی ضَلَالٍ﴾ (رعد؛ ۱۲-۱۴)

«اوست کسی که برق آسمان را برای بیم و امید به شما می‌نمایاند، و ابرهای گرانبار

را پدیدار می‌کند. رعد به حمد او و فرشتگان از یمش تسبیح می‌گویند و صاعقه‌ها را روان می‌سازد و هرکس را که بخواهد با آن‌ها گرفتار می‌کند. در حالی که آنان درباره‌ی خدا مجادله می‌کنند و او سخت کیفر دهنده است. دعوت حق شایسته‌ی اوست، و کسانی که جز او را می‌خوانند، هیچ جوابی به آن‌ها نمی‌دهند، و جز مانند کسی نیست که دو دستش را به سوی آب می‌کشد تا به دهانش برسد، در حالی که آب به دهان او نمی‌رسد و دعای کافران جز به هدر رفتن نباشد.

﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْغَجَبِ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ. ذَلِكَ اللَّهُ فَالِقُ تُوَفَّكُونَ؟ فَالِقُ الْأَصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا، ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ التُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّجْمِ، قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ. قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ. وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ، فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قَنَوانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ. انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (انعام؛ ۹۹-۹۵)

«این خداست که دانه و هسته را می‌شکافد، زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد. این خدای شماسست، پس چگونه منحرف می‌شوید؟ اوست که صبح را پدیدار ساخته است و شب را مایه‌ی آرامش و خورشید و ماه را وسیله‌ی حساب قرار داده است، این سنبش دقیق و تدبیر محکم [خدای] چیره و آگاه [از همه چیز] است. او آن کسی است که ستارگان را برای شما آفریده است تا در تاریکی‌های خشکی و دریا به آن‌ها رهنمون شوید. ما آیات را برای کسانی بیان داشته‌ایم که می‌دانند. و او کسی است که شما را از یک شخصی آفریده است که [آدم است و زمین را] محل استقرار و محل تسلیم قرار داده است. ما آیات را برای کسانی بیان داشته‌ایم که می‌فهمند. و او کسی است که از آسمان آب فرو می‌فرستد، و ما به وسیله‌ی آن آب همه‌ی رستنی‌ها را می‌رویانیم و از رستنی‌ها سبزه بیرون می‌آوریم و از آن دانه‌های تنگاتنگ یکدیگر و از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌های آویزان نزدیک به هم و در دسترس و باغ‌های زیتون و انگور و انار پدیدار می‌سازیم که همگون و یا غیر همگونند و بنگرید به میوه‌ی نارس آنگاه که میوه می‌دهند بی‌گمان در این نشانه‌هایی است برای مؤمنان».

﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى. يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ. وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أَنْهَارًا وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا رِجَينَ اثْنَيْنِ. يُغْشَى اللَّيْلَ أَنْهَارٌ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (رعد ۳: ۲)

«خدا کسی است که آسمان‌ها را چنان که می‌بینید بدون ستون برپا داشت، سپس به فرمانروایی پرداخت و خورشید و ماه را فرمانبردار ساخت. هر کدام تا مدت مشخص به حرکت خود ادامه می‌دهند. خداوند کار و بار را می‌گرداند، او آیه‌ها را بیان می‌داد تا این که یقین حاصل کنید که پروردگارتان را ملاقات می‌کنید. و او کسی است که زمین را گسترانیده است و در آن کوه‌ها و جویبارها را قرار داده است و از هر گونه میوه‌ای جفت نر و ماده‌ای را در آن آفریده است. شب را بر روز می‌پوشاند. بی‌گمان در این نشانه‌هایی [بر قدرت آفریدگار] است».

و گاهی هم با یادآوری نعمت‌هایی که خداوند به انسان ارزانی داده است [«لا اله الا الله» را در دل‌ها تحکیم می‌بخشد]:

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفَلَكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ. وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ ذَاتَيْنِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ. وَ آتَاكُم مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ إِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾ (ابراهیم: ۳۲-۳۴)

«خدا کسی است که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و از آسمان آب را پایین آورده است و با آن میوه‌ها را پدیدار آورده و رزوی شما گردانیده است، و کشتی‌ها را مسخر شما کرد تا در دریا با اجازه او حرکت کنید و رودخانه‌ها را در اختیار شما قرار داد. و خورشید و ماه را مسخر شما کرد که دائماً به برنامه‌ی خود ادامه می‌دهند و شب و روز را مسخر شما ساخته است. و به شما داده است هر آنچه که خواسته‌اید و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید، نمی‌توانید آن‌ها را بشمارید، همانا انسان ستمگری ناسپاس است».

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَّكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ. يُنْزِلُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخِيلَ وَ الْأَعْنَابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ. وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ. إِنَّ فِي

ذَلِكَ لآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. وَ مَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ. وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لَتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَازٍ فِيهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَارًا وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالْجَبِّ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴿ (نحل؛ ۱۶-۱۰)

«او کسی است که از آسمان‌ها آبی فرستاده و شما از آن می‌نوشید، و به سبب آن گیاهان و درختان می‌رویند و شما حیوانات خود را در میان آن‌ها می‌چرانید. خداوند به وسیله‌ی آن زراعت و زیتون و خرما و همه‌ی میوه‌ها را برای شما می‌رویاند. بی‌گمان در این نشانه‌ی روشنی است برای کسانی که بیندیشند. و خدا شب و روز و خورشید و ماه را برای شما مسخر کرده، و ستارگان به فرمان او مسخر هستند، مسلماً در این دلایل روشنی است برای کسانی که تعقل می‌کنند. و چیزهایی را مسخر شما ساخت که در زمین برای شما به رنگ‌های مختلف و در انواع گوناگون آفریده است مسلماً در این دلیل واضح و نشانه‌ی روشنی است برای مردمی که عبرت می‌گیرند. و اوست که دریا را مسخر [شما] ساخته است تا از آن گوشت تازه بخورید و از آن زیوری بیرون بیاورید که بر خود می‌پوشید و کشتی‌ها را می‌بینی که دریا را می‌کشافند تا شما فضل او را بجوید و سپاسگزاری کنید و در زمین کوه‌های استواری را قرار داد تا زمین شما را نلرزاند و رودخانه‌ها و راه‌هایی را پدیدار کرد تا راهیاب شوید و نشانه‌هایی [را پدید آورد تا مردمان در روز راه پیداکنند] و [در شب] ایشان به وسیله‌ی ستارگان رهنمون شوید».

و گاهی با ارائه‌ی احوال و وضعیت قیامت و برانگیخته شدن مردگان و حساب و میزان اعمال و سرانجام نیک و یا بد انسان‌ها، «لا اله الا الله» را در دل‌های امت، تحکیم و تعمیق می‌بخشد:

﴿ وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ. وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ. وَ أَسْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ جِئَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يَظْلَمُونَ. وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَعْمَلُونَ. وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَ يُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا. قَالُوا: بَلَىٰ وَ لَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَىٰ

الْكَافِرِينَ. قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ. وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤَهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ. وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ. وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿ (زمره: ۷۵-۶۷)

«آنان آنگونه که شایسته است خدا را نشناخته‌اند، در روز قیامت کمره زمین در مشق او قرار دارد و آسمان‌ها با دست راست او درهم پیچیده می‌شود. خدا پاک و منزّه است از آن چه شریک او قرار می‌دهند. در صور دمیده خواهد شد و کسانی که در زمین و آسمان هستند همگی می‌میرند مگر آن که خدا بخواهد. پس بار دیگر در آن دمیده می‌شود، بناگاه همگی برخیزند و می‌نگرند. و زمین با نور خداوندگارش روشن می‌شود و کتاب گذاشته می‌شود، و پیغمبران و گواهان آورده می‌شوند و راست و درست میان مردم داوری می‌گردد و اصلاً به ایشان ستم نمی‌شود. و به تمام و کمال جزای هر کاری را که انسان کرده به او داده می‌شود، و خدا بهتر می‌داند که آنان چه کار کرده‌اند. و کافران به سوی دوزخ گروه گروه رانده می‌شوند و وقتی به آنجا رسیده درهای آن به رویشان باز می‌گردد و نگهبانان به آن‌ها می‌گویند: آیا رسولانی از جنس خودتان به سوی شما نیامدند تا آیه‌های پروردگارتان را برای شما بخوانند و شما را از رویارویی چنین روزی بترسانند؟ می‌گویند: آری، ولیکن فرمان عذاب بر کافران ثابت است. بر ایشان گفته می‌شود: از درهای دوزخ داخل شوید جاویدان در آن می‌مانید جایگاه متکبران چه بد جایگاهی است. و کسانی که از پروردگارشان می‌پرهیزند، گروه گروه به سوی بهشت رهسپار می‌شوند تا آنگاه که به بهشت می‌رسند بهشتی که درهای آن باز است. بدین هنگام نگهبانان بهشت به آن‌ها می‌گویند: درودتان باد و خوب بوده‌اید و به نیکی زیسته‌اید خوش باشید و داخل بهشت شوید و جاودانه در آن بمانید. و می‌گویند: سپاس خداوندی را سزااست که به ما به وعده‌ی خویش عمل کرد و سرزمین (بهشت) را از آن ما نموده است تا در هر جای از بهشت که بخواهیم منزل گزینیم و بسر ببریم پاداش عمل کنندگان چه خوب و جالب است. [در آن روز] فرشتگان را خواهید دید که گرداگرد عرش خدا حلقه زده‌اند و به سپاس و ستایش پروردگار خویش مشغولند و در میان [بندگان] دادگرانه داوری می‌شود و گفته می‌شود: حمد و سپاس خداوند جهانیان را سزااست.»

﴿هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ. يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ. وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ. كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾ (حج؛ ۲۲-۱۹)

«اینان که دو دسته‌ی مقابل هم می‌باشند درباره‌ی خدا به جدل پراخته‌اند. کسانی که کافرنند جامه‌هایی از آتش برای آنان بریده شده است. از بالای سرشان آب بسیار گرم ریخته می‌شود. آن‌چه که در درونشان است بدان گداخته می‌گردد و هم پوست‌هایشان. هر زمان که دوزخیان بخواهند خویشتن را از غم و اندوه عظیم آتش برهانند، بدان برگردانده شوند [و بدیشان گفته شود] بپشید عذاب سوزان را».

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ. ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ. وَ قَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ. عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ. مُتَكِيْنٍ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ. يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ. بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ. لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يَنْزِفُونَ. وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَنْخَبِطُونَ. وَلَحْمٍ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ. وَحُورٌ عِينٌ. كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ. جَزَاءً لِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (واقعہ؛ ۲۴-۱۰)

«و پیشتازان پیشگام، آنان مقربان هستند در میان باغ‌های پر نعمت بهشت جای دارند، گروه زیادی از پیشینیان هستند، و گروه اندکی از پسینیان هستند، بر تختهای مرصع می‌نشینند، و روبروی هم بر آن تختها تکیه می‌زنند، نوجوانانی همیشه نوجوان برای آنان می‌گردانند قدح‌ها و جامه‌ها و کوزه‌هایی از رودبار روان شراب را، از نوشیدن آن نه سر درد می‌گیرند و نه عقل خود را از دست می‌دهند. هر نوع میوه‌ای را که برگزینند، و گوشت هر پرندۀ‌ای که بخواهند و آرزو کنند، و حوریان چشم درشت بهشتی دارند، همسان مروارید میان صدفند، به پاداش کارهایی که می‌کرده‌اند».

و گاهی هم به وسیله‌ی بیان مناقشاتی که بین پیامبران علیهم‌السلام و امت‌های سرکش و ظالمشان صورت گرفته، از یک سو، و با وعده‌ی پیروزی خداوند به پیامبرانش و یاوران آن‌ها و نابودی و هلاک کافران، از سوی دیگر، ایمان را در دل‌ها تعمیق می‌بخشد:

﴿كَيْفَ يَقْضَىٰ ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكِيًَّا. إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ خَفِيًّا. قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا. وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا. يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ عَالٍ يَغْفُوبُ وَاجْعَلْهُ رَبِّ

رَضِيًّا. يَا زَكَرِيَّا اِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اَسْمُهُ يَحْيٰى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ قَبْلَ سَمِيًّا ﴿۱۷﴾ (مریم؛ ۱-۷)

«کهیص، یادی است از مرحمت پروردگارت به بنده‌ی خود زکریا، در آن هنگام که پروردگارش را پنهانی ندا داد. گفت: خدایا! استخوانهای من سستی گرفته است، و شعله‌های پیری سر من را گرفته است، پروردگارا! من هرگز در دعاهایم ناامید باز نگشته‌ام. من از بستگانم بعد از خود بیمناکم و همسرم هم از اول نازا بوده است، پس، از فضل خویش جانشین به من ببخش که از من و از آل یعقوب ارث ببرد و او را مورد رضایت خود گردان. ای زکریا! ما تو را به پسرى مژده می‌دهیم که نامش یحیی است و پیش از این کسی را همنام او نکرده‌ایم».

﴿وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ اِبْرَاهِيْمَ اِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَاِنَّهٗ فِي الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ. اِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ اَسْلِمْ قَالَ اَسْلَمْتُ لِربِّ الْعَالَمِيْنَ ﴿۱۳۱﴾﴾ (بقره؛ ۱۳۱-۱۳۰)

«چه کسی از آیین ابراهیم روی گردان می‌شود مگر آن که خود را خوار و کوچک داشته. ما او را در این جهان برگزیدیم و او در جهان دیگر از زمره‌ی شایستگان است. آنگاه که پروردگارش به او گفت: اخلاص داشته باش. گفت خالصانه تسلیم پروردگار جهانیان گشتم».

﴿فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيْمٍ. فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعٰى قَالَ يَا بَنِيَّ اِنِّىْ اَرٰى فِى السَّمَاءِ اَنۡسٰ اَذۡبَحُكُمْ فَاَنْظُرُوْا مَاذَا تَرٰى. قَالَ يَا اَبَتِ اَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ، سَتَجِدُنِيْ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصّٰبِرِيْنَ. فَلَمَّا اَسْلَمَا وَ تَلَّہُ لِجَبِيْنٍ. وَ نَادٰیْنَاهُ اَنْ يَّا اِبْرَاهِيْمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ. اِنَّ هٰذَا لَهٗوَ اَبْلَآءُ اَلْمُبِيْنِ. وَ قَدِیْنَاهُ بِذَبِيْحٍ عَظِيْمٍ. وَ تَرَكْنَا عَلَیْهِ فِى الْاٰخِرَةِ، سَلَامٌ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ ﴿۱۰۹﴾﴾ (صافات ۱۰۹-۱۰۱)

«ما او را به پسرى بردبار و خرد مژده دادیم وقتی که به سنی رسید که بتواند با او به تلاش ایستند. ابراهیم به او گفت: فرزندم، من در خواب چنان می‌بینم که باید تو را سربرم. بنگر نظرت چیست؟ گفت: پدر! کاری که به آن دستور داده شده‌ای انجام بده به خواست خدا مرا شکبیا خواهی دید. هنگامی که هر دو تسلیم شدند و رخساره‌ی او را بر خاک انداخت، فریادش زدیم که ای ابراهیم! تو خواب را راست دیدی و دانستی، ما اینگونه به نیکوکاران جزا می‌دهیم. این مسلماً آزمایشی است که بیانگر ایمان کامل به خدا است. ما قربانی بزرگ و ارزشمندی را فدا و بلا گردان او کردیم. و نام نیک او را در میان ملت‌های بعدی باقی گذاردیم. درود بر ابراهیم».

﴿وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ﴾ (انبیاء؛ ۸۴-۸۳)

«ایوب را [یاد کن] بدانگاه که پروردگار خود را به فریاد خواند [و گفت:]: بیماری به من روی آورده است و تو مهربان‌ترین مهربانانی. دعای او را پذیرفتیم و بیماری وی را برطرف ساختیم و اولاد دو چندان به او دادیم. محض مرحمتان و تذکاری برای پرستش کنندگان».

و گاهی در خلال جدل‌هایی که بین پیامبران علیهم‌السلام و دشمنانشان صورت گرفته است، و بیان سرانجام انبیاء پیروزی و یاری خداوند و سرانجام دشمنان و کافری نابودی و هلاکت و عذاب خداوند است ایمان را در دل‌ها استحکام می‌بخشد:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ. إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ. أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُزْحَمُونَ. فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ. وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا. قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ. أَفَلَا تَتَّقُونَ. قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَأَنَا لَسَنُظُّوكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ. قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ. أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ. أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَ أَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا ءَالَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُوا آبَاؤَنَا. فَأَتَيْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ. قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رَجْسٌ وَغَضَبٌ. أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمِيئَتُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ. فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ. فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا ذَا بَرِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُؤْمِنِينَ﴾ (اعراف؛ ۷۲-۵۹)

«ما نوح را به سوی قوم خود فرستادیم. او به آن‌ها گفت: ای قوم! تنها خدا را پرستید. من می‌ترسم دچار عذاب آن روز بزرگ شوید. اشراف و رؤسای قوم گفتند: ما شما را در گمراهی و سرگشتگی آشکار می‌بینیم. ولی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. من مأموریت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و شما را پسند و اندرز

می‌دهم و از جانب خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. آیا تعجب می‌کنید از این که اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما برسد تا شما را بیم دهد و پرهیزگار شوید و امید آن باشد که مشمول رحمت گردید؟ اما او را تکذیب کردند. پس ما او و کسانی که با او در کشتی بودند نجات دادیم و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند غرق کردیم؛ چرا که آنان مردمانی ناپسند بودند. هود را هم به سوی قوم عاد که خودش از آنان بود روانه کردیم. هود گفت: ای قومن من! خدا را پرستید و جز او معبودی ندارید. آیا پرهیزکاری نمی‌ورزید؟ رؤسا و اشراف کفر پیشه‌ی قوم او گفتند: ما شما را ابله می‌دانیم، و ما شما را از زمره‌ی دروغگویان می‌دانیم. من احکام و اوامر پروردگار خود را به شما می‌رسانم و من اندرزگوی امینی برای شما هستم. آیا تعجب می‌کنید از این که اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما برسد تا شما را بیم دهد. بیاد آورید آن زمانی که شما را بعد از قوم نوح وارثان زمین کرد و شما را در میان مردم از سلطنت شکوهمندتر و از مملکت فراخ تر و از قدرت جسمانی بیشتری برخوردار کرد. پس نعمت‌های خدا را به یاد آورید، باشد که رستگار شوید. گفتند: آیا پیش ما آمده‌ای تا ما را بر آن داری که بتانی را رها سازیم که پدرانمان آن‌ها را می‌پرستیدند و تنها خدا را پرستیم و بس؟ پس چیزی را بر سر ما بیاور که به ما وعده می‌دهی اگر راست می‌گویی. هود گفت: مسلماً عذاب بزرگی بر شما واقع می‌شود و بی‌گمان دامنگیرتان می‌گردد. آیا با من درباره‌ی بت‌هایی ستیزه می‌کنید که از الوهیت جز نامی ندارند و شما و نیاکانتان بر آن‌ها نام خدا گذارده‌اید و معبودشان نامیده‌اید، و هیچ‌گونه حجّتی از جانب خدا در حقّ آنان نازل نشده است. در انتظار باشید و من هم با منتظران می‌مانم. پس هود و مؤمنانی که با او بودند در پرتو لطف و مرحمت خود رهایی بخشیدیم، و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند و از زمره‌ی مؤمنان نشدند، نابود کردیم».

و گاهی هم در خلال بیان وسعت علم خداوند نسبت به جهان غیب و آگاهی بر نهانی‌ها و محافظت بر اعمال بشر و محاسبه و بازخواست اعمالش در جهان آخرت، ایمان را در دل‌ها تعمیق می‌بخشد:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ. وَهُوَ الَّذِي يَتَوَقَّأُكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلُ مُسَمًّى، ثُمَّ إِلَيْهِ

مَزَجْنٰكُمْ ثُمَّ يَتَّبِعُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَلَّاهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفْزِعُونَ. ثُمَّ رَدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقُّ. أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ﴿ (انعام: ۶۲-۵۹)

گنجینه‌های غیب و کلید آن‌ها در دست خداست و کسی جز او از آن‌ها آگاه نیست. خداوند از آن‌چه در خشکی و دریا است آگاه است، و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر این که از آن خبر دارد، و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست که فرو افتد، مگر این که در لوح المحفوظ ثبت و ضبط است. خداست که در شب شما را می‌میراند و در روز شما را زنده می‌کند، و او می‌داند که در روز چه می‌کنید و چه فراچنگ می‌آورید، تا مهلت معین بسر آید. سپس به سوی خداوند برمی‌گردید و آنگاه شما را بدانچه می‌کردید باخبر می‌گرداند. خداوند بر بندگان خود کاملاً چیره است. او مراقبانی بر شما می‌فرستد و می‌گمارد و چون مرگ یکی از شما فرا می‌رسد فرستادگان ما جان او را می‌گیرند و کوناهای نمی‌کنند. سپس به سوی خدا، یعنی سرور حقیقی ایشان برگردانده می‌شوند. هان فرمان و داوری از آن خداست و بس، و او سریعترین حسابگران است.

و گاهی هم با بیان ظرافت و دقت شگفت‌انگیز خداوند در آفرینش هستی و حاکم کردن نظامی دقیق بر آن؛ نظامی که افلاک به وسیله و براساس آن در حرکت هستند، و بیان این که محال است که این نظام دقیق از خدایان متعددی که هر کدام دارای برنامه و فکر و اراده‌ی خاصی باشند، صادر شود، ایمان را در دل‌ها تحکیم می‌بخشد:

هَلْ أَمَرَ تَرْأَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسُ عَلَيْهِ دَلِيلًا. ثُمَّ قَبْضَاهُ إِتَيْنَا قَبْضًا يُسِيرًا. وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِيَتَاسَآ وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا. وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا. لِنُخْطِيَ بِهِ بَلَدَةً وَ نُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَ أَنَاسِيَ كَثِيرًا ﴿ (فرقان: ۴۹-۴۵)

«مگر نمی‌بینی که پروردگارت چگونه سایه را گسترانیده است؟ و اگر می‌خواست سایه را ساکن می‌کرد. سپس ما آن سایه را آهسته جمع کرده و بر می‌چینیم. این خداست که برای شما شب را پوشش و خواب را مایه‌ی آرامش و روز را هنگام بیداری قرار دادیم. خدا کسی است که بادها را بعنوان بشارت دهنده‌های پیش قراول باران رحمت خود

وزان می‌کند، و این ماهستیم که از آسمان آب پاک و پاک‌کننده را نازل می‌گردانیم. تا با آن سرزمین مرده را زنده گردانیم، و آن را برای نوشیدن در اختیار مخلوقاتی که آفریده‌ایم، از جمله چهارپایان زیاد و مردمان فراوان، قرار دهیم».

﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِمَّا لَا يُثْبِتُونَ. وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ تَسْلُخُ مِنْهُ النَّهَارُ فَإِذَا هُمْ مُظْلَمُونَ. وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. وَالْقَمَرَ قَدْرًا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ. لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ (یسر، ۳۰-۳۶)

«تسبیح خداوندی را سزاست که همه ی تر و ماده‌ها را آفریده است، اعم از آن‌چه از زمین می‌روید و از خود آنان و از چیزهایی که نمی‌دانند. و نشانه [قدرت ما] شب است. ما روز را از آن بر می‌گیریم، ناگهان تاریکی، آنان را می‌گیرد. خورشید به سوی قرارگاه خود در حرکت است این محاسبه و اندازه‌گیری و تعیین خدای بس چیره و توانا و آگاه است. برای ماه نیز منزلگاه‌هایی تعیین کردیم که به صورت ته مانده کهنه در می‌آید. نه خورشید را سزد به ماه برسد و نه شب را سزد که بر روز پیشی گیرد. هر یک در مداری شناورند».

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ (انبیاء، ۲۲)
«اگر در آسمان‌ها و زمین غیر از یزدان معبودها و خدایانی می‌بودند، قطعاً آسمان‌ها و زمین تباه می‌گردید، زیرا یزدان صاحب سلطنت جهان بسی برتر از آن چیزهایی است که ایشان بر زبان می‌آورند».

﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا أَذَّاهُ لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَقَدْ بَغَضُوهُمْ عَلَىٰ بَغْضِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ (مؤمنون، ۹۱)

«خداوند نه فرزندی برای خود گرفته و نه خدایی با او بوده است، چرا که اگر خدایی با او می‌بود، هر خدا به مخلوقات خود می‌پرداخت و هر یک از خدایان بر دیگری برتری می‌جست. خدا بالاتر از آن چیزهایی است که ایشان می‌گویند».

و گاهی نیز با بیان داستان «آدم و حوا» و «شیطان» و برحذر داشتن و ترساندن انسان از دشمن بزرگشان یعنی شیطان یعنی همان دشمنی که آن‌ها را به سوی کفر و شرک می‌کشاند، [ایمان را در دل‌ها تحکیم می‌بخشد]:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ. قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ

طِينٍ. قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ. قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ. قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ. قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿(اعراف؛ ۱۸-۱۱)

«شما را آفریده‌ایم و سپس صورت‌گیری کردیم، بعد از آن به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. پس سجده کردند مگر ابلیس که سجده نکرد. گفت: چه چیز تو را بازداشت از اینکه سجده نبری، وقتی که به تو دستور دادم؟ گفت: من از او بهترم؛ زیرا مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک. [خداوند] فرمود: پس، از این [منزلت] فرود آی. تو را نرسد که در این [مکان] تکبر ورزی. پس بیرون رو، تو از زمهری خوارانی. گفت: مرا تا روزی مهلت ده و زنده بدار که برانگیخته می‌گردند. فرمود: تو از زمهری مهلت یافتگانی. گفت: بدان سبب که مرا گمراه ساختی، من بر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم. سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و چپ به سراغ ایشان می‌روم و بیشتر آنان را سپاسگزار نخواهی یافت. فرمود: خوار و حقیر و رانده و ذلیل از این [منزلت] بیرون رو. سوگند می‌خورم که دوزخ را از تو و از همه‌ی کسانی که از تو پیروی کنند، پُر می‌سازم.»

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا. قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا. قَالَ أَذْهَبَ، فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا. وَاسْتَغْفِرُ مَنْ أَسْطَغَعْتُ مِنْهُمْ بَصُوتَكَ وَاجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخِيَلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدَّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا. إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا﴾. (اسراء؛ ۶۵-۶۱)

«زمانی که ما به فرشتگان گفتیم: بر آدم گُرنش کنید. جملگی گُرنش کردند جز ابلیس. گفت: آیا برای کسی گُرنش کنم که او را از گِل آفریده‌ای؟ [شیطان خطاب به خدا] گفت: به من بگو آیا این همان کسی است که بر من برتریش دادی؟ اگر من را تا روز قیامت زنده بداری، فرزندان او را همگی جز اندکی نابود می‌گردانم، خداوند فرمود: برو. کسانی از ایشان که از تو پیروی کنند دوزخ سزای شما و سزای بی‌نقصانی است. و بترسان و خوار گردان با ندای خود هر کس از ایشان را که توانستی، و لشکر سواره و پیاده خود را بر

سرشان بشوران و در اموال آنان و در اولاد ایشان شرکت جوی، و آنان را وعده بده، وعده‌ی ایشان (شیطان) به مردمان جز نیرنگ نیست. بی‌گمان سلطه‌ای بر بندگان من نخواهی داشت، و همین کافی است که پروردگارت حافظ و پشتیبان [آنها] است». و گاهی هم از طریق آگاه کردن و تعلیم صفات و اسماء پاک و والای پروردگارشان [ایمان را در دل‌ها تعمیق می‌بخشد]:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْقَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ. سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ. هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْقَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (حشر؛ ۲۲-۲۴)

«خداکسی است که جز او معبودی نیست. آگاه از جهان نهان و آشکار است. او دارای مرحمت عامه و خاصه است. خداکسی است که جز او معبودی نیست. او فرمانروا، منزّه، بی‌عیب و نقص، امان دهنده و امین بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند چیره، بزرگوار و شکوهمند، والا مقام و فرازمند است. خداوند دور و فرا از چیزهایی است که انباز او می‌کنند. او خداوندی است که طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است و دارای نامهای نیک و زیبا است. چیزهایی که در آسمان‌ها و زمین است، تسبیح و تقدیس او می‌گویند. و او چیره‌ی کار بجا است».

اسماء و صفات خداوند بسیارند و بارها و بارها در آیات متعدد قرآن تکرار شده تا قلب بشری را از تمام جوانب و در تمام حالات و ظروف در بگیرند و هر جا و هرگونه که فکر می‌کند و به هر جا که متوجه می‌شود، خدا را مقابل خود ببیند. اگر رزق را می‌خواهد؟ خداوند روزی دهنده‌ی نیرومند مقتدر است...

اگر عافیت و سلامتی را می‌طلبد؟ خداوند تنها به وجود آورنده حوادث است، پس امید عافیت تنها از او می‌رود، و تنها نزد او یافت می‌شود... اگر نجات و رستگاری از مشکلات را می‌خواهد؟ خداوند تنها نجات دهنده و پناهگاه است...

اگر فرزند می‌خواهد؟ خداوند تنها بخشنده و عطاکننده فرزند است؛ به هر کس که بخواند دختر و به هر کس که بخواند پسر، و آنکس را که بخواند عقیم می‌کند...

اگر عزّت و سربلندی را می خواهید؟ تنها خداوند عزّت دهنده و خوارکننده است...
اگر پیروزی بر دشمنان را می طلبید؟ تنها خداوند پاری دهنده است...
اگر توفیق بر انجام نیکی ها را می خواهید؟ تنها خداوند توفیق دهنده بر انجام نیکی ها است...

اگر راحتی در امور را می طلبید؟ تنها خداوند آسان و سهل کننده ی کارها و امور است...

اگر برکت در زندگی و آرامش را می خواهید؟ خبر و برکت حیات تنها در دست اوست و تنها به یاد او دل ها آرام می گیرد...^(۱)

در مدت سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه، حضرت ﷺ «لا اله الا الله» را در دل پارانیش تحکیم و تعمیق بخشید...

پیامبر ﷺ خود، در مقابل پارانیش، با مقتضیات «لا اله الا الله» می زیست و آن ها را راهنمایی و توجیه می کرد. آن ها را آموزش و تعلیم می داد که چگونه زندگی کنند. آن ها را تعلیم می داد که چگونه هر لحظه با خداوند و در یاد و فکر او باشند...

هنگام بیدار شدن از خواب، آن ها را تعلیم می داد که بگویند:

(اَللّٰهُمَّ بِكَ اُصْبَحْنَا وَبِكَ اَمْسَيْنَا وَبِكَ نَحْيَا وَبِكَ نَمُوتُ وَإِلَيْكَ اَلْتَّوَكَّلُ).

«خداایا با تو به صبح رسیدیم و به شب داخل می شویم و به اراده تو زنده ایم و می میریم و به سوی تو بها می خیزیم».

و هنگام شب بگویند:

(اَللّٰهُمَّ بِكَ اَمْسَيْنَا وَبِكَ اُصْبَحْنَا وَبِكَ نَحْيَا وَبِكَ نَمُوتُ وَإِلَيْكَ اَلْتَّوَكَّلُ). (مسلم ﷺ)

«خداایا به لطف تو به شب رسیدیم و به روز داخل می شویم و به اراده تو زنده ایم و می میریم و به سوی تو بر می گردیم».

با بگویند:

(اُصْبَحْنَا وَاَصْبَحَ الْمُلْكُ لِلّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ. لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ. لَهُ الْمُلْكُ

۱- اسماء و صفات وارده در کتاب خدا و سنت رسول و فرستاده اش حضرت محمد ﷺ نقش بزرگ و سترگی را در هدایت دل های بشری و متصل کردن آن ها به خداوند دارند. اما «متکلمین»، آنگاه که این صفات و اسماء را به مساهل ذهنی خشک و بی روح کشانند، و درباره ی آن ها به جدل های ذهنی پرداختند، این نقش و تأثیر را ضایع کردند؛ جدل هایی که نه دل ها را به حرکت واداشت و نه آن ها را به خداوند مرتبط و متصل می کرد.

وَلَهُ الْعِزَّةُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. رَبِّ أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا فِي هَذَا الْيَوْمِ وَخَيْرَ مَا بَعْدَهُ وَ
أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا فِي هَذَا الْيَوْمِ وَشَرِّ مَا بَعْدَهُ. رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَ سُوءِ الْكِبَرِ.
رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابٍ فِي النَّارِ وَمِنْ عَذَابٍ فِي الْقَبْرِ. (مسلم رحمته)

«شب را به صبح رساندیم و حمد از آن خداست. هیچ معبودی جز الله که یکتا و
شریکی ندارد، وجود ندارد. پادشاهی و حمد فقط از آن اوست و او بر هر چیزی قادر
است. خدایا! بهترین چیزی که در این روز و مابعد آن وجود دارد از تو می‌طلبم و از شر آن
چیزی که در این روز و مابعد آن است به تو پناه می‌برم. به تو از تنبلی و شرک پناه می‌برم.
به تو از عذاب آتش و عذاب قبر پناه می‌برم.»

پیامبر صلی الله علیه و آله خود تکرار می‌کرد و بارانش را نیز تعلیم می‌داد که تکرار کنند:
(اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبِّي، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، خَلَقْتَنِي وَأَنَا عَبْدُكَ وَأَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَوَعْدِكَ مَا
أَسْتَطِيعُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتَ. أَبُوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَأَبُوءُ بِذَنْبِي، فَاغْفِرْ لِي،
فَأَنْتَ لَا تَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ). (بخاری رحمته)

«خدایا! تو پروردگار من هستی، هیچ معبودی جز تو نیست. مرا خلق کردی و من بنده
تو هستم و تا می‌توانم بر پیمان و وعده تو (پیمان بندگی که با تو بسته‌ام) استوارم. پناه
می‌برم به تو از شر آن چه کرده‌ام. من اقرار دارم به نعمت‌هایی که بر من انعام فرمودی و
اعتراف به گناه خود دارم که هیچ کس بغیر از تو گناهانم را نمی‌بخشد.»

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْغَفْلَةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. اللَّهُمَّ أَسْأَلُكَ الْغَفْلَةَ وَالْعَافِيَةَ
فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَأَهْلِي وَمَالِي. اللَّهُمَّ اسْتِزْ عَوْرَاتِي، وَءَامِنْ رُوعَاتِي، وَاحْفَظْنِي
مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَمِنْ خَلْفِي وَعَنْ يَمِينِي وَعَنْ شِمَالِي وَمِنْ قَوْلِي وَأَعُوذُ بِكَ أَنْ أَغْتَالَ
مِنْ تَخْتِي). (ابن ماجه رحمته)

«خدایا! از تو در دنیا و آخرت طلب عفو می‌کنم. خدایا! در دین و دنیا و خانواده و
مالم از تو می‌خواهم که عافیت را شامل عالم بگردانی. خدایا! عیوب مرا بپوشان و ترسم را
به امن مبدل کن. خدایا! مرا از جلو، پشت سر، طرف راست و چپ و بالای سرم
محافظت بفرما. من به بزرگی و عظمت تو پناه می‌برم از اینکه از طرف پایین دچار
هلاکت گردم.»

(اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، رَبِّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِيكُهُ،
أَشْهَدُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَشُرُوكِهِ، وَأَنْ أَتَرَفَّ عَلَى نَفْسِي سُوءَ أَوْ

أَجْرُهُ إِلَى مُسْلِمٍ). (۱)

«خدایا! [ای] بوجود آورنده آسمان ها و زمین و داننده ی نهان و آشکار، پروردگار و صاحب همه چیز، شهادت می دهیم که جز تو معبودی نیست. از شر نفس و شر شیطان و دام او به تو پناه می برم و از اینکه بر خود جنایت کنم یا نسبت به مسلمانی مرتکب بدی شوم».

(أَصْبَحْنَا عَلَى فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ وَ عَلَى كَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ وَ عَلَى دِينِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ﷺ وَ عَلَى مِلَّةِ آبَائِنَا إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ). (امام احمد رحمه الله)

«ما به دین اسلام که دین فطرت است، داخل شدیم و به کلمه ی توحید و دین محمد و بر ملت و آیین جدمان ابراهیم که حق گرا بود داخل شدیم. او از جمله مشرکان نبود».

(اللَّهُمَّ مَا أَصْبَحَ بِي مِنْ نِعْمَةٍ أَوْ بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فَمِنْكَ. وَحَدِّكَ لِشَرِيكَ لَكَ، فَلَكَ الْحَمْدُ وَ لَكَ الشُّكْرُ). (ابوداود رحمه الله)

«الهی! هر نعمتی که به من روی کرد و یا به هر یک از مخلوقات روی آورد، از توست، تویی که شریکی در سلطنت نداری، پس حمد و سپاس مخصوص توست و شکر نعمت به تو اختصاص دارد».

(يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ، بِرَحْمَتِكَ أَسْتَغِيْثُ. أَصْلِحْ لِي شَأْنِي كُلَّهُ وَ لَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ). (نسائی رحمه الله)

«ای پروردگار همیشه زنده و پابرجا! به وسیله ی رحمت تو فریاد خواهی می کنم. تمام کارهایم را صالح گردان و مرا یک چشم برهم زدن به خود رها مکن».

(اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَدْنِي. اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي سَمْعِي. اللَّهُمَّ عَافِنِي فِي بَصَرِي. لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَ الْفَقْرِ، وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ). (ابوداود رحمه الله)

«خدایا! بدنم و گوش و چشمانم را سالم بدار. خدایا! جز تو معبودی نیست. خدایا! از کفر و فقر به تو پناه می برم و از عذاب قبر نیز به تو پناه می برم. هیچ معبودی جز تو نیست».

به یارانش تعلیم می داد که هنگام رفتن به بستر اینچنین بگویند:

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ، وَوَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ، وَفَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَالْجَأْتُ ظَهْرِي إِلَيْكَ رَغْبَةً وَرَهْبَةً إِلَيْكَ. لَا مَلْجَأَ وَلَا مُنْجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ، آمَنْتُ بِكِتَابِكَ الَّذِي أُنْزِلَتْ، وَبِنَبِيِّكَ الَّذِي أُرْسِلْتُ). (متفق علیه)

«الهی! جانم را به تو سپردم، و رویم را به سوی تو گردانم، و کارم را به تو تفویض کردم، و به تو اتکا کردم، در حالی که به نعمت های تو امیدوارم و از عذابت بیمناکم. به جز تو پناهگاه و پناهی ندارم. الهی! به کتابی که تو نازل فرمودی و پیامبری که تو مبعوث کردی، ایمان آوردم.»

و نیز بگویند:

(بِاسْمِكَ رَبِّي وَضَعْتُ جَنْبِي وَبِكَ أَرْفَعُهُ، إِنْ أَمْسَكَتَ نَفْسِي فَارْحَمْهَا، وَإِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ). (متفق علیه)

«الهی! به نام تو پهلوی خود را بر زمین نهادم و به کمک تو آن را بر می دارم. اگر در خواب روحم را بگیری پس آن را ببخش و اگر آن را دوباره بر می گردانی پس از آن محافظت کن، همچنان که از بندگان نیکت محافظت می فرمایی.»

و آنگاه که بیدار می شوند، بگویند:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا، وَإِلَيْهِ النُّشُورُ). (مسلم رحمه الله)

«ستایش خداوندی را سزااست که ما را بعد از مردن زنده می کند و حشر و نشر به سوی اوست.»

و آنگاه که لباس جدیدی را می پوشند، بگویند:

(اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ أَنْتَ كَسَوْتَنِي، أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِهِ وَخَيْرَ مَا صُنِعَ لَهُ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ مَا صُنِعَ لَهُ). (ترمذی رحمه الله)

«خدایا! ستایش برای توست، تویی که این لباس را بر من پوشاندی، از تو می خواهم خیر آن را و خیر آنچه را که برای آن ساخته شده است. و به تو پناه می برم از بدی آن و بدی آنچه که برای آن ساخته شده است.»

و هنگام خروج از مسجد، بگویند:

(اللَّهُمَّ اجْعَلْ فِي قَلْبِي نُورًا، وَفِي لِسَانِي نُورًا، وَاجْعَلْ فِي سَمْعِي نُورًا، وَاجْعَلْ فِي بَصَرِي نُورًا، وَاجْعَلْ مِنْ خَلْفِي نُورًا وَ مِنْ أَمَامِي نُورًا، وَاجْعَلْ مِنْ قُدْرَتِي نُورًا وَ مِنْ تَحْتِي

نُوراً. اَللّهُمَّ اَعْطِنِي نُوراً). (مسلم رحمه الله)

«خدایا! در قلم و بر زبانم و در گوش و دیدگانم، روشنایی قرار بده. [خدایا] در پیش سرم و روبرویم و بالای سرم و زیرپایم روشنایی قرار بده. خدایا! روشنایی را بر من ببخشای.»

و هنگام روبرو شدن با هر مصیبتی، بگویند:

(لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَظِيمُ الْحَلِيمُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ. لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَرَبُّ الْأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ). (متفق علیه)

«هیچ فرمانروا و فریادرسی جز خدای بزرگوار بردبار نیست. هیچ معبودی جز الله که پروردگار عرش بزرگ است، بحق نیست. هیچ معبودی جز الله وجود ندارد، او پروردگار آسمانها و زمین و پروردگار عرش بسیار گرامی است.»
یا بگویند:

(اَللّهُمَّ اِنِّی عَبْدُكَ، وَ اَبْنُ عَبْدِكَ، وَ اَبْنُ اُمَّتِكَ، نَاصِیَتِی بَیْدُكَ، مَاضٍ فِیْ حُكْمِكَ، عَدَلٌ فِیْ قَضَاؤُكَ، اَسْأَلُكَ بِکُلِّ اَسْمٍ هُوَ لَکَ، سَمِیْتُ بِهِ نَفْسُکَ، اَوْ اَنْزَلْتَهُ فِیْ کِتَابِکَ، اَوْ عَلَّمْتَهُ اَحَدًا مِنْ خَلْقِکَ، اَوْ اَسْتَاثَرْتُ بِهِ فِی عِلْمِ الْغَیْبِ عِنْدَکَ، اَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ رِیْعَ قَلْبِی وَ نُورَ صَدْرِی وَ جِلَاءَ حُزْنِی وَ ذَهَابَ هَمِّی). (امام احمد رحمه الله)

«الهی! من بنده تو و فرزند بنده و کنیز تو هستم. پیشانی من در دست توست. فرمان تو در حق من نافذ است. حکمت تو در حق من عین عدالت است. الهی! من از تو به وسیله هر اسمی که خود را با آن مسمی کرده‌ای یا در کتابت نازل فرموده‌ای و یا به یکی از مخلوقات تعلیم داده‌ای، یا آن را نزد خود در عالم غیب برگزیده‌ای، مسألت می‌نمایم که قرآن عظیم را بهار دلم و نور چشمم و دورکننده‌ی رنج و غم بگردانی.»

پیامبر صلی الله علیه و آله با الگو و قدوه بودنش، یارانش را تعلیم می‌داد که هر انسانی:

چگونه می‌تواند در پناه خداوند زنده بماند؟

چگونه می‌تواند هر لحظه به یاد خدا باشد؟

چگونه بر مصیبت صبر کند و بر نعمت شکر؟

چگونه هر لحظه یاری و توفیق خدا را احساس کند؟

چگونه به او پناه ببرد و به رضایتش امیدوار باشد؟

و [خلاصه] چگونه شخصیتی باشد که خداوند اینگونه توصیفش می‌کند:

﴿يَذْكُرُونَ اللَّهَ يَتِيمًا وَتَقْوَادًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾ (آل عمران؛ ۱۹۱)

«کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده یاد می‌کنند».

یاران پیامبر ﷺ، خود را از تمام قید و بندهای جاهلی رها کرده و دل و درویشان را از بهره و صفات شیطانی صیقل داده و خالصانه در خدمت خدا [و دین او] قرار گرفته بودند. آن‌ها در مدت زمانی که در مکه تربیت یافته بودند، به این درجه از ایمان رسیده بودند؛ چنان تربیتی که مدلولات و مقتضیات «لا اله الا الله»، بر اساس الگو پذیری از رسول خدا و مطابق تعالیم کتاب خدا، در دل‌هایشان جای گرفته بود.

«لا اله الا الله» با استفاده از تمام وسایل و امکانات موجود، این چنین در دل‌هایشان ریشه دوانیده و محکم و استوار گشته بود، در نتیجه، دل‌هایشان با ریسمانی استوار و متین با خداوند متصل شد؛ چنان اتصالی که تنها او را دوست می‌داشتند و تنها از او می‌ترسیدند. تنها به او نظر می‌کردند و تنها به او امیدوار بودند و تنها بر اساس و مطابق آنچه او امر فرموده بود، او را اطاعت و عبادت می‌کردند. پس در دل‌هایشان، پایگاهی شکل گرفت که بار سنگین مسئولیت و تکالیف و وظایف [محواله از سوی خدا] را تحمل می‌کرد، و در جهت انجام دادن و وفا کردن به عهد و پیمانی که با خدا بسته بودند، در حرکت و جنب و جوش بودند.



بعد از آماده شدن دل‌ها برای پذیرش تکالیف و وظایف، مقتضیات «لا اله الا الله» به تدریج توسعه و گسترش یافت که در این خصوص اموری چند توجه ما را به خود جلب می‌کند:

۱. در زندگی عرب‌هایی که خداوند آن‌ها را بعنوان پایگاهی برای انتشار دعوت جدیدش انتخاب کرده بود، مجموعه انحرافات و مشکلاتی وجود داشت که می‌بایستی اصلاح شوند. این انحرافات در زمینه‌های بسیار مهمی از جمله: شرک به خدا در تمام جوانب اعتقادی و عبادی و نیز قانونگذاری، مشاهده می‌شد.
۲. در میان اعراب، گرایش‌های قبیله‌ای و نژادی مختلفی وجود داشت که سبب از بین رفتن و مختل شدن بسیاری از نیروها و استعداد‌هایشان شده بود. و مهم‌تر از آن این که آن‌ها را از گرد آمدن در کنار هم و تشکیل یک امت واحد، منع

کرده بود.

۳. انحرافاتى نیز در زمینه‌های اخلاقى از جمله: نوشیدن شراب و مسئله‌ی قماربازى و کارهای فاسد دیگر، علاوه بر ظلم‌هایی که با ترفندهای مختلف در زمینه‌های سیاسى، اجتماعى، اقتصادى، و... در میان محیط آن‌ها شایع بود، دیده می‌شد.

سرآمد همه‌ی این‌ها در میانشان تعصبات قبیله‌ای وجود داشت؛ تعصبانى که می‌گفت: «برادرت را یاری ده، خواه ظالم باشد یا مظلوم». تعصبانى که می‌گفت: «لَا يَسْأَلُونَ أَخَاهُمْ حِينَ يَتَذَكَّرُهُمْ إِلَى الْقِتَالِ عَلَى مَا قَالَ بُرْهَانًا» [قهرمان واقعی کسی است که] هرگاه [یکی از خودشان] او را در جنگ به کمک می‌طلبند، از برادرشان سؤال نمی‌کند که به چه دلیل جنگ کند».

چنان تعصبانى که می‌گفت:

«مَنْ لَمْ يَذُدَّ عَنْ حَوْضِهِ بِسِلَاحِهِ يُهْدَمَ وَمَنْ لَا يُظْلِمِ النَّاسَ يُظْلَمَ» «کسی که از محدوده خود با سلاحش دفاع نکند از بین می‌رود و کسی که ستم نکند، به او ستم می‌شود».

و تعصبانى که می‌گفت:

«إِذَا أَنْتَ لَمْ تَنْفَعْ فَضْرًا فَأَنْتَا يُرْجَى الْفَتَى كَى مَا يَضُرُّ وَيَنْفَعَا» «اگر سودی نداری پس ضرر برسان، چرا که انسان یا باید سود داشته باشد یا ضرر».

۴. از سوى دیگر مشکل اشغال قسمت جنوبی شبه جزیره عرب به وسیله‌ی امپراطورى ایران و اشغال قسمت شمالی به وسیله‌ی امپراطورى یونان، دامنگیر آن‌ها شده بود.

اگر پیامبر ﷺ یک رهبر بشرى می‌بود و قصد رهبرى دنیایی می‌داشت یا هدفش خدمت به ملتش از این طریق می‌بود، ممکن بود از یکی از این مسایل شروع کند و قومش را از مشکلات و انحرافاتى که با آن روبرو بود، نجات دهد.

او به خوبی می‌توانست از مشکلات داخلی شروع کند و همه‌ی قبایل شبه جزیره‌ی عرب را در صفی واحد، دور هم گرد آورد و تمام اختلافاتشان را از بین ببرد، سپس با بیرون راندن امپراطوریه‌ای ایران و روم از شبه جزیره‌ی عرب،

مشکلات نژادی موجود مابین آن‌ها را نیز حل کند.

[ممکن بود] و به خوبی می‌توانست از مشکلات اخلاقی شروع کند، و ملتش را به سوی تهذیب و پاک کردن جامعه از مفاسد اخلاقی موجود، دعوت کند و دل‌هایشان را بر اساس تزکیه و گام برداشتن در جهت رشد و تعالی تربیت کند. او می‌توانست از مشکلات اجتماعی که بارزترین آن‌ها وجود اختلافات طبقاتی و طغیان ثروتمندان و به بردگی کشاندن ضعیفان و مستمندان و بهره‌برداری از توانایی‌های آن‌ها بود، شروع کند، تا هر روز فقیر فقیرتر و ثروتمند ثروتمندتر و سرکش سرکش‌تر نشود.

اما با وجود تمام این مشکلاتی که پیامبر ﷺ توانایی حل آن‌ها را داشت، او پیامبری بود که از سوی خدا مبعوث شده بود، نه یک امپراطور. پروردگارش او را مکلف نکرده بود که از جایی شروع کند که یک رهبر بشری ممکن بود، شروع کند. پروردگارش او را متوجه و مکلف کرده بود که از «لا اله الا الله» شروع کند، و ملتش را به تمسک و ایمان به آن فرا خواند، و آن‌ها را بر اساس مقتضیات آن تربیت کند.

مسئله‌ای که در صدد بیان آن هستیم این است که تمام مشکلات و انحرافات مذکور که بعدها اصلاح شدند، از چارچوب کار پیامبر ﷺ و دایره‌ی «لا اله الا الله» خارج نیستند که نیاز به توجه و اهتمام نباشند، و نیز اموری ثانوی در زندگی بشریت و زندگی امتی که قرار است بهترین امت گردند، به شمار نمی‌آیند تا کم‌تر مورد توجه قرار گیرند. اما مسئله‌ی اساسی راه علاج این انحرافات و مشکلات است، یعنی درد یکی اما نسخه‌ها متفاوت.

تمام مشکلات مذکور، با این دید اصلاح نشدند که مسایلی محض سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی هستند و پس، بلکه بر این اساس و با این دید اصلاح شدند که دامنه‌ی مقتضیات «لا اله الا الله» [در رسالت محمدی] به گونه‌ای توسعه یافته که تمام جوانب زندگی را در برمی‌گیرد و هر یک از این مشکلات جزئی از مقتضیات «لا اله الا الله» می‌باشند. پس در این صورت، آیا اصلاح مسایل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی و... با این دید که مسایلی صرفاً سیاسی، اجتماعی و... هستند، و اصلاح آن‌ها، با این دید که جزئی از مقتضیات «لا اله الا الله» می‌باشند، با هم فرق اساسی ندارند؟

بدون شک، بین این دو دیدگاه، هم از نظر روش و کیفیت اصلاح و هم از نظر زمان اصلاح فرق و تفاوت اساسی وجود دارد.

شاید ذکر مثالی ما را از تفصیل موضوع بی نیاز گرداند، و آن همان روش اجرایی در تحریم شراب از دو سو است؛ یکی از سوی اسلام و نتایج به دست آمده از آن در آغازین ظهورش و دیگری از سوی کشورهای پیشرفته‌ی معاصر در عصر حاضر و نتایج به دست آمده از آن، می‌باشد.

کتاب‌های سیره چنین روایت می‌کنند که: وقتی آیه‌ی تحریم شرب خمر نازل شد، پیامبر ﷺ یکی از یارانش را فرستاد تا در کوچه‌ها و خیابان‌های شهر مدینه، تحریم نوشیدن شراب را به مسلمانان ابلاغ کند. او هم رفت و چنین ندا زد: ای مردم (مسلمانان)! آگاه باشید که شراب حرام شد. تنها این جمله را گفت و بس. کتابهای سیره بیان می‌کنند که: آن‌هایی که شراب به دهان داشتند از خوردنش خودداری کردند و آن را ریختند. مشک‌های شراب را در منزل‌هایشان بیرون آورده و در کوچه‌ها ریختند. آنقدر شراب ریخته شد که مدت زیادی شهر مدینه بوی شراب می‌داد.

اما کشورهای معاصر و پیشرفته در این خصوص قوانینی را تصویب کردند. سربازانی را برای مراقبت از اجرای قوانین تعلیم دادند. اما بعد از مدتی، دادگاه‌ها شلوغ شد، زندانها پر شد. در گزارشها چنین آمد که اعتیاد به شراب نسبت به زمان قبل از تصویب قوانین مربوط به تحریم آن، بیشتر شده است.

تفاوت اساسی بین انگیزه‌ی اصلاح وجود دارد؛ این که انگیزه‌ی اطاعت و پیروی از دستورات و قوانین، ترس از مجازات‌های آن است یا انگیزه‌ی اطاعت از قوانین ترس از خدا است؛ ترسی که از دل و ناشی از ایمان به «لا اله الا الله» است؟ این که حضرت عثمان رضی الله عنه می‌فرماید: «با قدرت می‌توان اموری را حاکم کرد که با قرآن حاکم کردن آن‌ها غیر ممکن است»، سخنی درست است، اما وجود پایگاهی ایمانی که اولین دافع انسان به سوی کسب اخلاقیات والا است، با عدم چنین پایگاه اصیلی در دل‌ها و محصور کردن تمام امور در یک چارچوب قدرت، فرق اساسی است. البته در زمینه‌ی زمان اصلاح امور هم تفاوت‌های اساسی وجود دارد.

متأسفانه در میان مسلمانان کسانی نیز هستند که چنین سخنانی می‌گویند. واقعیت این است که چنین افرادی نه چیزی از شریعت و دین خدا می‌دانند، و نه چیزی از تاریخ امتشان. حتی به آثار گذشتگان خود مراجعه نکرده‌اند. آنان وقتی مبهوت پیشرفت‌های غرب شده و زیر تهاجم فکری و فشارهایی که جنگ‌های صلیبی در سرزمینهای اسلامی اعمال کرده، قرار گرفته‌اند، به همه چیز خود پشت کرده‌اند:

﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا: لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيًّا وَعَرَبِيًّا قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشَفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾ (فصلت؛ ۴۴)

«چنانچه قرآن را به زبانی جز عربی فرو می‌فرستادیم، حتماً می‌گفتند: اگر آیات توضیح و تبیین می‌گردید [چه می‌شد؟ و می‌گفتند: [آیا [کتاب] غیر عربی و [پیغمبر] عربی؟ بگو: قرآن برای غیر مؤمنان مایه‌ی کری و کوری آنان است. آنان کسانی هستند که از دور صدا زده می‌شوند [این است که با وجود چشم و گوش باز، منادیگر را چنانچه باید نمی‌بینند و ندایی را که معلوم باشد نمی‌شنوند].»

زندگی انسان آنگونه که در ساختار کل هستی نمایان است، ثوابت و متغیراتی دارد.

در سالهای اخیر که علم پیشرفت قابل توجه‌ای داشته است، این حقیقت - حداقل - نسبت به جهان مادی برای انسان بیشتر روشن شده است. پیشرفت علم روشن کرده است که در این جهان تغییراتی دائمی وجود دارند؛ مثلاً: ستارگانی از بین می‌روند و ستارگانی به وجود می‌آیند. سُدیم بر روی هم انباشته می‌شود و ستارگانی را به وجود می‌آورد. معادن رادیو اکتیو به معادن غیر رادیو اکتیو تبدیل می‌شود و وزن اتمی آن‌ها تغییر می‌کند. اما تمام این تغییرات در یک چارچوب ثابت که ترکیب ذره است، تغییرناپذیر می‌باشد، گرچه شکل خارجی جهان تغییر می‌کند.

در زندگی انسان، فرد مسلمان با چنگ زدن به دین خدا و آنگاه که مخلصانه به شعار «لا اله الا الله» معتقد می‌گردد و اینچنین دل و درون و بصیرتش با نور الهی روشن می‌شود، به این واقعیت پی می‌برد که در این جهان اموری ثابت و اموری

متغیّر وجود دارند. آنوقت است که درک می‌کند در زندگی انسان اموری ثابت هستند که تغییر ناپذیرند؛ زیرا اگر تغییر یابند زندگی رو به نابودی سیر می‌کند، و اموری نیز هستند که تغییر می‌کنند؛ زیرا اگر تغییر نکنند زندگی دچار هرج و مرج می‌شود که هیچ قاعده و قانونی نمی‌تواند آن را کنترل نماید.

مسلمانان این واقعیت را به خوبی درک کرده‌اند که دین و شریعت خداوند ارتباطی کامل با حقایق موجود در زندگی دارد.

در زندگی بشر اموری با قاعده و قواعد ثابت وجود دارند که بر متغیّرات زندگی حکم می‌کنند. خداوند متعال در کتاب خود یا از طریق سنّت پیامبرش ﷺ به تفصیل این امور ثابت را توضیح داده است؛ اما متغیّرات را به صورت مجمل و خلاصه ذکر کرده است و در این زمینه به عقل مؤمن ملتزم به مقتضیات «لا اله الا الله» این اجازه را داده است که در به دست آوردن احکام مربوط به آن (امور متغیر)، بر اساس اصول و در چارچوب قواعد و احکام ثابت تلاش کند. بر این اساس بود که بعد از فوت پیامبر ﷺ و انقطاع وحی، بلافاصله «فقه» بوجود آمد. یعنی بعد از فوت پیامبر ﷺ مسلمانان در بکارگیری و تطبیق عملی دستورات دینی از کتاب خدا و سنّت رسول کمک گرفته و در تمام امور به آن‌ها مراجعه و بر اساس آن‌ها اجتهاد می‌کردند.

اجتهاد وسیله و ابزاری دائمی است که ثوابت و متغیّرات را در زندگی انسان مسلمان به هم مرتبط می‌کند. وسیله‌ای است که زندگی مسلمان را در چارچوب برنامه و منهج الهی تا ابد حفظ می‌کند و نگه می‌دارد.

علمانیون با این ادعا که قدرت و توانایی ابطال دین و شریعت خداوند را دارند از آن دور شده و فاصله گرفته‌اند:

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَنُوءِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ. هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ (صف؛ ۹-۸)

«می‌خواهند نور (آیین) خدا را با دهانهایشان خاموش کنند؛ اما خدا نور (آیین) خود را کامل می‌گرداند، هر چند کافران دوست نداشته باشند. خداست که پیغمبر خود را همراه با هدایت [آسمانی] و آیین راستین [اسلام] فرستاده است تا این آیین را بر همه‌ی

آیین‌های دیگر چیره گرداند، هر چند مشرکان دوست نداشته باشند».

برخی از علمانیون می‌گویند: اسلام چون دارای احکام و قوانین ثابت و غیر قابل تغییر است، و [به همین خاطر] چون توانایی جوابگویی به مسایل نوین زندگی بشری را ندارد؛ بنابراین در قرون معاصر کار آمایش را از دست داده است.

چنین افرادی از این بی‌خبرند که با گفتن چنین سخنان نسنجیده‌ای از دین خدا خارج می‌شوند. آن‌ها با چنین سخنانی از اصل دین که عقیده است خارج می‌شوند. از عقیده که اولین باب ورود به دین خداست، خارج می‌شوند. آنان اگر چه از روی ناآگاهی نیز چنین سخنانی را بگویند؛ اما باید این را بدانند که با گفتن چنین سخنانی صفات علم و حکمت را از خداوند علیم و حکیم نفی کرده، گویی که - معاذ الله - خداوند آگاهی نداشته است که در آینده، زندگی بشر متحول می‌شود، پس قوانینی را که وضع کرده است جوابگوی نیازهای بشر معاصر نیست و تدوین قوانین ثابت و اجرای آن‌ها در زمان‌های متغیر امری نادرست و کاری دور از حکمت است.

برخی از آن‌ها می‌گویند: اجتهاد امری بشری است. کسی که در مسایل دینی اجتهاد می‌کند و بر اساس آن عمل می‌کند، شریعت و قانون خداوند را بکار نگرفته است بلکه او در حقیقت به فهم بشری از قوانین خداوند عمل کرده است؛ بنابراین و بر این اساس شریعت خداوند و دین او چیزی است که وجود حقیقی و خارجی ندارد و آن چه هست تصور بشری از قوانین خداوند است و این تصور هم قابل تغییر است و چیز ثابتی نیست. اختلافات متعدد در یک مسئله بین فقها و عالمان دین خود دلیلی بر این مطلب است. پس وقتی واقعیت چنین است چرا می‌خواهیم چیزی که وجود حقیقی ندارد یا فاقد شکل و هیأت مشخصی است را به اجرا در بیاوریم و بر اساس آن عمل کنیم، گرچه به آن نیز قانون و قوانین خداوند گفته شود؟! گروه دیگر می‌گویند: مادامی که اجتهاد امری بشری است، پس چرا با خود رو

راست نباشیم و از خود شجاعت به خرج ندهیم و تصمیم جدی نگیریم که هر آن چه اسم شریعت و قانون خدا بر آن است را ملغی اعلام کنیم و بدون هیچ تکلفی به قوانین وضعی چنگ زنیم؛ زیرا قوانین وضعی، قوانینی مهیا و تغییرپذیر و هماهنگ با حوادثی هستند که در زندگی نوین بشری روی می‌دهند. از طرف دیگر، این قوانین وضعی چون ساختمانی دست بشری هستند پس دارای چنان قداستی

نیستند که غیر قابل لغو و جانشین کردن قوانین وضعی دیگری به جای آن‌ها باشند. چنین افرادی اگر چه قانونگذاران زبردستی هم باشند، خود و دیگران را به شکلی بسیار روشن و زشت فریب می‌دهند.

اختلاف در تفسیر نصوص دینی چیزی وارد و قابل قبول است. اختلاف در استفاده از قواعد ثابت برای استنباط از احکام متغیر نیز امری وارد و پذیرفتنی است. فقها چنین اموری را شناخته‌اند و برخی هم بر وجود اختلاف بین خود در این زمینه‌ها اقرار کرده‌اند، اما وجود چنین اختلافاتی را شکافی در شریعت یا وسیله‌ای برای لغو قوانین شریعت ندیده‌اند. حتی چنین اختلافاتی را به عنوان وسیله‌ای که باعث دگرگونی شریعت به گونه‌ای که فاقد وجود حقیقی گردد، ندیده و نمی‌شمارند.

مغالطه ناصوابی که در اینجا صورت می‌گیرد این است که: چنین افرادی از چارچوبی که مجتهد در آن اجتهاد می‌کند بی‌خبرند و چنین گمان می‌کنند که جریان اجتهاد امری هرج و مرج و بدون یک چارچوب مشخص و معین است، در حالی که چنین نیست و حدود اجتهاد هیچ حلالی را حرام و هیچ حرامی را حلال نمی‌کند، و هرگز با مقاصد شریعت در تضاد نمی‌باشد.

فرق اساسی بین اجتهادی که مجتهدین، با وجود اختلاف نظر، در آن ملتزم به یک چارچوب مشخص و معین هستند، با اجتهادی که مجتهدین در آن بدون هیچ قاعده و قانون مشخص دست به اجتهاد می‌زنند، تنها این است که، اجتهاد نوع دوم مصدرش چیزی جز هوای بشری نیست و چنین اجتهادی از نقص و معایبی که ناشی از قصور بشری در بسیاری از مسایل است، مصون نیست.

مسئله روشن‌تر از آن است که نیاز به مجادله و مناقشه داشته باشد.

آیا جوامعی که در آن، فقیهان هنگام اجتهاد، خود را ملتزم به تحریم فساد می‌دانند، با جوامعی که در آن، اجتهاد منجر به مباح شدن فساد می‌شود، با هم یکسانند؟! آیا جوامعی که در آن، فقیهان هنگام اجتهاد، خود را ملتزم به تحریم ربا می‌دانند، با جوامعی که اجتهاد در آن، منجر به مباح شدن ربا و قرار دادن آن به عنوان وسیله‌ای برای فعالیت‌های اقتصادی می‌شود، با هم یکسانند؟! آیا جوامعی که در آن، فقیهان هنگام اجتهاد، خود را ملتزم و متعهد به رعایت چارچوب

مشخص برای امر اجتهاد می‌دانند، با جوامعی که اجتهاد در آن منجر به تخفیف مستمر مجازات و به تبع آن افزایش تخلفات می‌شود، با هم یکسانند؟! اگر ما مسلمانان در اجتهادات خود به مقاصد شریعت خدا ملتزم و متعهد هستیم، علمانیون به چه چیزی ملتزمند؟!



در این دین، نظر ما متوجه خود شریعت، به عنوان وسیله‌ای برای حفظ جوامع از فساد است؛ اما آن‌چه مشخص و بدیهی است این که شریعت به تنهایی کاری را انجام نمی‌دهد.

قوانین خداوند قوانینی نیستند که بتوان جایگزینی برای آن پیدا کرد. قوانین خداوند بدون در کتابی هستند که آیاتش استوار و از طرف خداوند علیم و حکیم بیان گردیده‌اند. دین خدا یعنی همان مجموعه قوانین، برنامه‌ای کامل برای مداوا و معالجه‌ی امور است. این دین همه‌ی امور را مرتبط با هم می‌بیند و مداوای آن‌ها را نیز مرتبط با هم می‌داند. به مثالی در این زمینه توجه کنید. مسئله‌ی دزدی و قطع کردن دست را در نظر بگیرید. وقتی چنین امری بدون ارتباط با سایر امور و مسایل دیگر مطرح شود، برخی در جهت انکار و مخالفت با آن به نام دفاع از حقوق بشر و همکاری با مجرم، موضع‌گیری می‌کنند و به ذهن نیز چنین خطور می‌کند که آیا شایسته نیست مجازات در کمترین وجه از وجوه بی‌رحمی [مثلاً زندانی]، انجام گیرد؟!

چنین افرادی بدون آگاهی از قوانین اجرایی اسلام و چارچوب آن، سخن می‌گویند و نظر می‌دهند، و معجب شدن به قوانین موجود در غرب، فکر و ذهن آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده و بر آن‌ها مسلط شده است.

اسلام به اموری چون سرقت، تنها از دید جرم نمی‌نگرد و تنها از طریق اجرای مجازات، اقدام به مداوای آن نمی‌کند. در اسلام مجازات یکی از راه‌ها است که اسلام به آن پناه می‌برد و آن را بکار می‌گیرد.

منهج و برنامه‌ی خدا، نخست بکارگیری اسباب منع تخلف و جرم را هدف قرار می‌دهد [و پیروانش را به آن دستور می‌دهد]، تا از این طریق هیچ تخلفی صورت نگیرد. بعد از آن ایمان به خدا و روز آخرت را متوجه دل‌ها می‌کند و

رابطه‌ی فرد با خدایش را تقویت می‌کند؛ رابطه‌ای که در دل‌ها شرم از خداوند و دوستی و محبت و ترس نسبت به او را ایجاد می‌کند؛ محبتی که منجر به اطاعت از او و ترسی که منجر به دوری گرفتن از خشم و غضب او می‌شود را به وجود می‌آورد:

﴿وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ﴾ (اسراء؛ ۵۷)

«و به رحمت خدا امیدوار و از عذاب او هراسناکند».

بعد از آن، اصول دوستی و محبت و ترحم نسبت به یکدیگر را در جامعه تقویت و روابط برادری را بین افراد جامعه استحکام می‌بخشد:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ (حجرات؛ ۱۰)

«همانا مؤمنان برادران یکدیگرند».

بعد از تقویت چنین اصولی، بنیان خانواده را محکم می‌کند؛ پناهگاهی که فرزندان در آنجا تربیت می‌یابند و بر اساس خلق و خوی اسلامی رشد می‌کنند.

علاوه بر این معنویات، بر «ولی امر» واجب می‌کند که مقداری از اموال و ثروت ثروتمندان را به عنوان واجبی از آنان گرفته و در صورت روبرو شدن با مخالفت آن‌ها و خودداری از دادن آن، با آن‌ها وارد جنگ شود و پس از گرفتن مال آن را به نیازمندان جامعه ببخشد. و در نهایت بیت‌المال را مسئول می‌کند که از ناتوانان و از کار افتادگان جامعه حمایت کند، و زندگی مردم را سر و سامان ببخشد. وقتی حال و وضعیت جامعه‌ی اسلامی چنین است، مسئله‌ی دزدی و سرقت یا به وجود نمی‌آید یا کسی هم که دست به دزدی می‌زند معذور نیست.

با وجود تمام این مسایل، در جامعه‌ی اسلامی اگر کسی دست به دزدی زد حد که همان قطع دست است بر او اجرا نمی‌شود مگر این که قاضی بعد از تحقیقاتی حکم به غیر معذور بودن او بدهد.

روزی کارگران «حاطب بن بلتع» شتر مردی از طایفه‌ی «مزینه» را دزدیدند. دزدان را نزد عمر رضی الله عنه آوردند. «کثیر بن صلت» دستور به قطع دست آنان داد. امیر المؤمنین آن را رد کرد و به «حاطب» گفت: به خدا سوگند اگر نمی‌دانستم که از این بردگان کار می‌کشی و آن‌ها را به حدی گرسنه نگه می‌داری که محرمات خداوند برای آن‌ها حلال می‌شود، دست آن‌ها را قطع می‌کردم. حال به جای آن غرامتی را از

تو می گیرم که بر تو سخت آید. سپس به مرد مزنی نگریست و فرمود: بهای شترت چقدر است؟ گفت: چهارصد درهم. فرمود: ای حاطب به او هشتصد درهم پرداز. زیبایی عدالت الهی که در شریعت او جلوه می کند، چنین اجرا می شود. منحرفین و گمراهان وقتی هدایت دلنشین الهی را رها می کنند و به دنبال قوانینی می روند که چنان منجر به شیوع فساد و تباهی در جامعه می شود که تمام جوامع بشری را در بر می گیرد و همه از دست آن به تنگ می آیند، در مقابل خداوند چه جوابی خواهند داشت؟!

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (مائده؛ ۵۰)

«آیا فاسقان جویای حکم جاهلیت هستند؟ چه کسی برای افراد پرهیزگار بهتر از خدا حکم می کند؟»

آنچه گذشت اشاراتی گذرا بر برخی از ویژگی های منحصر به فرد شریعت ربّانی بود. هدف ما، در اینجا، بیان و ذکر چنین مطالبی نیست بلکه هدف تأکید بر این نکته ای مشخص است که: در دین خدا یعنی اسلام بین عقیده و شریعت رابطه ای محکم و استوار وجود دارد. و تأکید بر این که حکم کردن بر اساس آن چه خداوند نازل فرموده است، جزو مقتضیات «لا اله الا الله» به حساب می آید، آنگونه که ایمان و عبادت جزو مقتضیات آن بودند. تمام این مسایل جزو اصلی ایمان به خداوند هستند، اگر یکی از آن ها نقض شود، ایمان به طور کلی نقض خواهد شد.

مقتضیات اخلاقی «لا اله الا الله»

این حدیث پیامبر ﷺ مدتی مرا بسیار به خود مشغول کرد:

(أَرَيْعُ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَإِنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النَّفَاقِ حَتَّى يَدْعَهَا: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ). (مسلم رحمه الله)

«چهار صفت هستند که اگر در کسی جمع شوند، آن شخص منافق است و اگر کسی دارای یکی از آن‌ها باشد، آن شخص صفتی از صفات نفاق را دارد تا زمانی که آن را از خود دور کند. این چهار صفت عبارتند از:

۱. هرگاه سخن گوید، دروغ گوید.
۲. هرگاه عهد و پیمان دهد، خیانت کند.
۳. هرگاه وعده دهد، خلاف کند.
۴. هرگاه با کسی دشمنی ورزد، در دشمنی افراط کند».

به این فکر می‌کردم که مسئله‌ی نفاق مسئله‌ای است عقیدتی اما مسایلی چون دروغ، خیانت، خلاف وعد و افراط در دشمنی، اساساً مسایلی اخلاقی به شمار می‌آیند.

سبحان الله! با بیان چنین مطلبی به این صراحت، چگونه گروهی چنین تصور

می‌کنند که مسایل اخلاقی هیچ ارتباطی با مسئله‌ی عقیده ندارد؟!۱

به نظر من عقیده و اخلاق رابطه‌ای مشخص و معین با هم دارند. با یقینی که به این مطلب دارم، درباره‌ی مقتضیات اخلاقی «لا اله الا الله» مطالبی را خواهم نوشت و مطمئنم که رابطه‌ی «لا اله الا الله» با «مسایل اخلاقی» رابطه‌ای ناگسستنی است. یک بار نسبت به مجادله‌ای که در یک مجله دانشگاهی بین دو نفر صورت گرفته بود، بسیار تعجب کردم. در این مجله که از طرف دانشکده عقیده چاپ شده

بود، دانشجویی درباره‌ی ارتباط مسایل اخلاقی با عقیده، سخن گفته بود. یکی از دانشجویان مصرّانه به او گفته بود که اخلاق و عقیده هیچ ارتباطی با هم ندارند؛ موضوع عقیده، الهیات و مسایل مربوط به آن همچون نبوت و... است در حالی که اخلاق موضوعی مستقل از آن است.

این مجادله مرا به شدت تکان داد؛ مخالفت از طرف دانشجویی مستعدّ مطرح شده بود که داعی مشهوری نیز بود. تحلیل من در آن روز از مسئله این بود که سبب چنین تفکری مسئله‌ی تفکیک «لا اله الا الله» از مقتضیات مربوط به آن است؛ مسئله‌ای که سبب نابودی امت شده است.

در اولین سوره نازل شده بر پیامبر ﷺ، توجیهات اخلاقی روشنی وجود دارد، در حالی که هدف از نزول سوره تصحیح عقیده است؛ عقیده‌ای که پیامبر ﷺ با آن مبعوث شد تا به وسیله‌ی آن با جاهلیتی روبرو شود که در آن روز زمین را پُر کرده بود:

﴿إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ. كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ. إِنَّ أَلْسِنَةً أَلْسِنَةً أُرْجَعِي. أَرَأَيْتِ الَّذِي يَنْهَى عَبْدًا إِذَا صَلَّى. أَرَأَيْتِ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى. أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَى. أَرَأَيْتِ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى. أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى. كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ. نَاصِيَةِ كَافٍ خَاطِئَةٍ. فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ. سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ. كَلَّا لَا تُطِغُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ﴾ (علق؛ ۱-۱۹)

«ای محمد! بخوان به نام پروردگارت، آن که [همه جهان] را آفریده است. انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان، پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده‌تر است. همان خدایی که به وسیله‌ی قلم آموخت. به او چیزهایی را آموخت که نمی‌دانست. قطعاً انسان‌ها سرکشی و تمرد می‌آغازند، اگر خود را بی‌نیاز ببینند. مسلماً بازگشت به سوی پروردگار تو خواهد بود. آیا دیده‌ای کسی را که نهی می‌کند و باز می‌دارد. بنده‌ای را چون به نماز ایستد؟ به من بگو: اگر [این طاعی] بر طریق هدایت می‌بود. یا این که به تقوا و پرهیزکاری دستور می‌داد [آیا برایش بهتر نبود؟]. به من بگو: اگر تکذیب کند و پشت کند، آیا نمی‌داند که خداوند او را می‌بیند؟ هرگز. هرگز. اگر او پایان ندهد، موی پیشانی‌اش را می‌گیرم و کشان کشان [او را به سوی دوزخ] می‌بریم. موی پیشانی دروغگوی بزهکار. بگذار او همنشینان و هم مجلسیان خود را صدا زند و به کمک بطلبد. ما هم به زودی

فرشتگان مأمور دوزخ را صدا می‌زنیم. هرگز. هرگز. از او اطاعت مکن و [برای پروردگارت] سجده ببر و [به او] نزدیک شود».

در کتاب دیگری^(۱) به این مطلب اشاره کرده‌ام که: سرآغاز شناخت انسان از پروردگارش با معلوماتی است که مشرکین آن‌ها را می‌دانستند و خدا را با آن‌ها می‌شناختند؛ موضوعاتی از جمله: خداوند خالق انسان است. او انسان را از خون بسته آفریده است و... این همان مطالبی است که خداوند در قرآن به آن‌ها اشاره کرده است و به این مطلب نیز اشاره کرده که انسان‌ها، در طول تاریخ، به آن اعتراف کرده‌اند:

﴿وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ (لقمان؛ ۲۵)

«اگر از آنان پرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ خواهند گفت: خدا».

﴿وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ (زحرف؛ ۸۷)

«اگر از آن‌ها پرسی که چه کسی آن‌ها را آفریده است؟ خواهند گفت: خدا».

﴿كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ﴾ (معارج؛ ۳۹)

«هرگز، همانا ما آن‌ها را از چیزهایی خلق کرده‌ایم که می‌دانند».

﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾ (واقعه؛ ۶۲)

«شما که پیدایش نخستین را دانسته‌اید، پس چرا یادآور نمی‌گردید».

اما چنین معرفت و شناختی که خداوند به آن‌ها اشاره می‌کند، هیچ نتیجه و ثمره‌ای در دلهای منحرفین برجای نگذاشت؛ زیرا شرک ریشه‌ی زنده‌ی ایمان را در دلهایشان از بین برده بود؛ ریشه‌ی ایمان به یگانگی خداوند، ریشه‌ای که خداوند انسان را بر اساس آن خلق کرده است (همان فطرت خدا جوی انسان):

﴿فَطَرَتِ اللَّهُ إِلَهِي فَطَرُ النَّاسِ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (روم؛ ۳۰)

«این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را

تغییر داد. این است دین و آیین محکم و استوار، و لیکن اکثر مردم نمی‌دانند».

این مسئله باید دوباره در دل‌ها زنده می‌شد تا بار دوم نتیجه و ثمره‌ی صحیحی بدهد، پس وحی کار خود را از تعلیم دادن انسان آغاز کرد، از آگاه کردن او نسبت به

این که پروردگارش او را از خون بسته آفریده است، و با قلم به او علم و آگاهی داده است؛ علم و آگاهی نسبت به هر آن چه نسبت به آن جاهل است. پس خلقت انسان و تبدیل او از خون بسته‌ی بسیار ناچیز، به انسان کامل، و تعلیم او همه و همه از فضل خداست:

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (نحل؛ ۷۸)

«خداوند شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگزاری کنید».

بخشیدن این فضایل از طرف خدا به انسان، اقتضای این را دارد که او خدایش را شکر گوید، و به وسیله عبادت موحدانه‌ی او، متوجه‌اش شود، و در این زمینه دچار شرک نشود. اما دل‌های منحرف از حق، یاغی شده و در مقابلش خاضعانه موضع‌گیری نمی‌کنند و نسبت به آن کوتاهی می‌کنند و راه خطا و اشتباه را در پیش می‌گیرند:

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْفَى. أُنْزَاهُ اسْتَعْنَى﴾ (علق؛ ۷-۶)

«قطعاً انسان‌ها سرکشی و تمرد می‌آغازند. اگر خود را دارا و بی‌نیاز ببینند».

طغیان یک نوع اخلاق و رفتار است. اخلاق و رفتاری جاهلی که دارای عوامل مختلفی است که در این آیات به دو مورد از آن عوامل اشاره می‌شود:

۱. توهم بی‌نیازی انسان از خالق و آفریده‌اش. او از همه چیز و همه کس بی‌نیاز است؛ زیرا خداوند او را بر تمام مخلوقاتش برتری داده است.

۲. عدم ایمان به روز قیامت و زنده شدن دوباره‌ی او پس از مرگ و در نتیجه عدم اعتقاد به این که خداوند در آن روز بندگان را نسبت به آن چه در دنیا انجام داده‌اند آگاه و درباره‌ی آن‌ها از او سؤال خواهد شد.

آیات، انسان را از بیماری و مرضی که در جاهلیت دل‌ها را در بر گرفته بود، و در اثر آن، مردم راه سرکشی را در پیش گرفته بودند، آگاه می‌کند، سپس شروع به مداوای آن بیماری می‌کند. او را متوجه این مطلب می‌کند که هر آن چه انسان از آن‌ها استفاده می‌کند همه و همه نعمت خداوند هستند، و خداوند روزی را مقرر کرده است که انسان را به خاطر آن همه نعمت مورد بازخواست و محاکمه قرار دهد و بر اساس استفاده‌ی صحیح یا غیر صحیح از آن او را پاداش یا عذاب دهد:

﴿إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ (علق؛ ۵-۳)

«بخوان پروردگار تو بزرگوار است. همان خدایی که به وسیله ی قلم آموخت. به او چیزهایی را آموخت که نمی دانست.»

﴿إِنَّ أَوْلَىٰ آلِي رَبِّكَ أَزْجَىٰ﴾ (علق؛ ۸)

«مسلماً بازگشت به سوی پروردگار تو می باشد.»

آیات را دنبال می کنیم تا به جایی می رسیم که خداوند می فرماید:

﴿كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَنْفَعَنَّ بِالنَّاصِيَةِ. نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ﴾ (علق؛ ۱۶-۱۵)

«هرگز. هرگز. اگر او پایان ندهد موی پشانش را می گیریم و کشان کشان می بریم، موی پشانی دروغگوی بزهدار.»

در این آیات به یکی دیگر از صفات و اخلاق جاهلی برخورد می کنیم و آن صفت «دروغ گفتن» است. دروغ مذکور در آیه دامنه اش بسیار وسیع تر از دروغ مصطلح در میان مردم است. تکذیب و دروغ در اینجا متوجه خداوند است؛ تکذیب سرشتی که خداوند انسان ها را بر اساس آن آفریده است. تکذیب حق و موازینی که خداوند به وسیله ی آن آسمان ها و زمین را آفریده است و...

در مقابل به صفاتی اشاره دارد که انسان مؤمن خود را متخلق به آن ها می کند. این صفات پسندیده عبارتند از: تقوا در مقابل تمرد، سجود و تقرب به خدا به وسیله ی اعمال صالح در مقابل تکذیب خدا و حق و حقیقت.



چنین دید روشنی به اخلاق و مسایل مربوط به آن، در اولین سوره ای که مربوط به عقیده است، خود دلیلی روشن بر ارتباط محکم بین عقیده ی صحیح و اخلاق والا، و عقیده ی منحرف و اخلاق پست است:

آیات قرآن با بیان مستمر مطالب ذکر شده و مطالبی چون آن، به وجود رابطه ی محکم بین عقیده و اخلاق اشاره و بر این مطلب تأکید دارند:

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ. إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ. فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاعِلُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ. أُولَٰئِكَ هُمُ

الْوَارِثُونَ. الَّذِينَ يَرْتُونَ الْفُؤَادَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۱-۱﴾ (مؤمنون؛ ۱۱-۱)

«مسلمانان مؤمنان رستگارند، کسانی که در نمازشان خشوع دارند، و کسانی که از بیهوده و یاوه رویگردانند و کسانی که زکات مالی به در می‌کنند، و عورت خود را حفظ می‌کنند مگر از همسران و کنیزان خود، که در این صورت جای ملامت نیست، اشخاصی که غیر از این را دنبال کنند متجاوزند. و کسانی که در امانت داری خویش امین و در عهد خود بر پیمانند. و کسانی که مواظب نمازهای خود می‌باشند. آنان مستحق بهشت هستند. آنان بهشت برین را تملک می‌کنند و جاودانه در آن خواهند ماند.»

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا. وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا. إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا. وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا. وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا. يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا. إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا. وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا. وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا. وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُنْيَانًا. وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا ذُرِّيَّتًا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَجَعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا. أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا. خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾ (فرقان؛ ۶۳-۷۶)

«و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که آرام روی زمین راه می‌روند، و هنگامی که نادانان آن‌ها را مخاطب قرار می‌دهند، سلام متارکه با ایشان گویند. و کسانی هستند که شب را با سجده و قیام به روز می‌آورند. و کسانی هستند که پیوسته می‌گویند: خدایا! عذاب دوزخ را از ما دور کن؛ زیرا عذاب آن [گریبانگیر هر کس شد] جدا نمی‌گردد. بی‌گمان دوزخ بدترین قرارگاه است. و کسانی هستند که به هنگام خرج کردن نه زیاده‌روی می‌کنند و نه سختگیری بلکه در میان این دو میانه روی را رعایت می‌کنند. و کسانی هستند که با الله معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و پرستش نمی‌نمایند، و انسانی را که خداوند خورش را حرام کرده است به قتل نمی‌رسانند، مگر به حق، و زنا نمی‌کنند، چرا که هر کس این را انجام دهد کیفر آن را می‌بیند. عذاب او در قیامت

مضعف می‌گردد و خوار و ذلیل جاودانه در عذاب می‌ماند. مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند بدی‌ها و گناهان آن‌ها را به نیکی تبدیل می‌کند و خداوند آمرزنده و مهربان است. کسی که توبه کند و کار شایسته انجام دهد و کاملاً به سوی خدا باز می‌گردد و کسانی که بر باطل گواهی نمی‌دهند و هنگامی که کارهای یاوه و سخنان پوچ را ببینند و بشنوند بزرگوارانه می‌گذرند. و کسانی هستند که هنگامی به وسیله آیات پروردگارشان پند داده شدند همسانِ کران و نایبانیان بر آن فرو نمی‌افتند. و کسانی هستند که می‌گویند: خدا یا! همسران و فرزندان به ما عطا فرما که باعث روشنی چشمانمان گردند، و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان. به ایشان بالاترین درجات و عالی‌ترین منزلگاه‌های بهشت داده می‌شود در برابر صبر و استقامتشان، و در آن بدانان درود و سلام گفته می‌شود. در آنجا جاودانه می‌مانند چه قرارگاه خوب و چه جایگاه زیبایی.»

آیا ممکن است در این آیات، با توجه به مفهوم آن‌ها، عقیده را از اخلاق جدا کرد؟ هرگز. تمام این صفات و رفتارهای اخلاقی با پذیرش مسئله‌ی الوهیت خداوند یعنی همان «لا اله الا الله» رنگ می‌گیرند و معنا و مفهوم می‌دهند و محقق می‌شوند.



توجه به مقتضیات اخلاقی «لا اله الا الله» قبل از هر چیز، ما را متوجه این مطلب می‌کند که «اخلاق» پیمانی است با خدا:

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ أَنْزَلَ إِلَيْكَ الْحَقُّ كَمْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ. الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يُنْفِضُونَ الْمِيثَاقَ. وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ. وَ الَّذِينَ صَبَرُوا آتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَقُوبَى الدَّارِ﴾ (رعد؛ ۲۲-۱۹)

«پس آیا کسی که می‌داند که آن‌چه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است حق است، همانند کسی خواهد بود که ناپینا است؟! تنها خردمندان درک می‌کنند. آن کسانی که به عهد خدا وفا می‌کنند و پیمان را نمی‌شکنند، و کسانی که برقرار می‌دارند پیوندهایی را که خدا به حفظ آن‌ها دستور داده است، و از پروردگارشان می‌ترسند و از محاسبه بد

هراسانک هستند، و کسانی که [در برابر مشکلات] به خاطر پروردگارشان شکیبایی می‌کنند و نماز را چنانچه باید بخوانند، می‌خوانند، و از چیزهایی که به آنان داده‌ایم به گونه پنهان و آشکار می‌بخشند و خرج می‌کنند، و با انجام نیکی‌ها بدیها را از میان بر می‌دارند، آنان عاقبت نیک دنیا [که بهشت است] از آن ایشان است.

﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا...﴾ (مائده؛ ۷)
 «به یاد آورید نعمت خدا را بر خود، و به یاد آورید پیمانی را که با شما بست، بدانگاه که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم».

پیمان و عهد واقعی یعنی پیمان: شنیدم و اطاعت کردیم همان پیمان «لا اله الا الله» است؛ پیمانی که، التزام به دستورات نازل شده از سوی خدا را در بر دارد. اخلاق باید مصدر التزامی داشته باشد که شهوت‌های درونی را کنترل کند. از طرف دیگر خداوند این غرایز را برای حکمت‌هایی آفریده است:

﴿زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالتَّبَنِينِ وَالتَّقَاتِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ (آل عمران؛ ۱۴)

«برای مردم، محبت شهوات جلوه داده شده، از قبیل عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلافت و الوف طلا و نقره و اسب‌های نشان دار و چهارپایان و کشت و زرع. اینها سرمایه‌ی زندگی پست [مادی] هستند [آنگاه که به عنوان هدف قرار گیرند]». این نعمت‌ها و نعمت‌های مشابه آن‌ها محرک‌هایی هستند که انسان را در جهت تحقق آبادانی زمین که یکی از اهداف آفرینش و یکی از وظایف اخلاقی و خلافت او در زمین است، به حرکت و فعالیت وادار می‌کنند:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره؛ ۳۰)

«آنگاه که پروردگارت گفت: همانا من در زمین جانشین بیافرینم».

﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ (هود؛ ۶۱)

«اوست که شما را از زمین آفریده و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است».

از طرف دیگر چون قرار است انسان مورد آزمایش و امتحان قرار گیرد لذا وجود آن‌ها و استفاده‌ی از آن‌ها برای او ضروری است:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (کهف؛ ۷)

«ماهمی چیزهای روی زمین را زینت آن کرده‌ایم، تا ایشان را بیازماییم که

کدامیک کار نیکوتر می‌کنید».

با این وجود خداوند خوب می‌داند که وجود چنین نعمت‌هایی بدون قاعده و قانون معین و بدون وجود یک چارچوب مشخص، کاری است بیهوده و ویرانگر که وجود و هستی انسان را به خطر می‌اندازد و نابود می‌کند، و انسان را به جایی تنزل می‌دهد که پست‌تر از حیوانات می‌گردد، در نتیجه زندگیش دچار هرج و مرج می‌گردد، پس باید این غرایز دارای یک چارچوب معین و مشخص باشند.

چارچوب غرایز همان اخلاق و مسایل مربوط به آن است.

جاهلیت معاصر که گاهی متأثر از «فروید» و گاهی متأثر از «دورکاریم» و گاهی متأثر از «مارکس» است، چنین گمان می‌کند که اخلاق امری بی‌قاعده و قانون است و در سرشت انسان هیچ جایگاهی ندارد، و به جای این که سودی به انسان برسانند نزدیک است قید و بندی شوند و مانع رشد او گردند. این اخلاقیات دارای تعبیرهایی تغییر پذیرند که هیچگاه بر حالتی ثابت پایدار نمی‌مانند، و اصلاً شایسته نیست که ثابت باشند.

حقیقت این است که انسان فطرتاً دارای اخلاقیات و رفتارهایی است (یعنی

خشنی نیست):

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. وَقَدْ خَابَ مَنْ

دَسَّاهَا﴾ (شمس؛ ۱۰-۷)

«سوگند به نفس آدمی و آن که او را ساخته و پرداخته کرده است، سپس به او گناه و تقوا را الهام کرده است، کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویش را پاکیزه دارد و کسی ناکام می‌گردد که نفس خویش را [به معاصی] بیالاید».

انسان دارای دو طبیعت و سرشت متناقض و متضاد است. او همچون حیوانات نیست که یک راه پیش روی خود داشته باشد. دو راه پیش روی انسان قرار دارد و قدرت تشخیص آن دو و انتخاب یکی و رها کردن دیگری به او الهام شده است.

داشتن چنین قدرت تشخیص و انتخابی باعث شده که ارزشهای اخلاقی برای اعمالش مطرح شود. تمام اعمال او وابسته به انتخاب یکی از دو راه است؛ راهی که او را به سر منزل مقصود می‌رساند و راهی که او را به نابودی می‌کشاند.

ما نمی‌گوییم حیوانات فطرتاً با اخلاق و دارای مسایل اخلاقی هستند؛ چراکه حیوانات دارای یک راه هستند و گریز و تخلف از آن ممکن نیست. این راه راهی جز غریزه نیست (هدایت تکوینی). و بر این اساس وقتی حیوانات به انگیزه‌ی فطریشان جواب مثبت می‌دهند هرگز نمی‌گوییم کار مثبتی انجام داده‌اند؛ زیرا در جواب دادن به انگیزه‌های فطریشان مختار نیستند. اما داستان انسان چیز دیگری است. انسانی که خداوند قدرت تشخیص و انتخاب را به او داده است، بدون شک برخی از اعمالش نیک و برخی دیگر زشت و ناپسند است. این همان ارزش اخلاقی است که به اعمال انسان تعلق دارد و از آن جدا نمی‌شود.

مسئله این نیست که رفتارهای انسان ذاتاً دارای ارزش اخلاقی یا فاقد ارزش اخلاقی هستند، به گونه‌ای که جاهلیت معاصر سعی و تلاش می‌کند در آن‌ها شک ایجاد کند. بلکه مسئله، مسئله معیارها است. چه کسی است که خیر یا شر بودن اعمال را مشخص می‌کند؟ چه کسی است که می‌گوید: این عمل عملی نیک و آن یکی زشت، این یکی مباح و آن یکی مکروه، این یکی حلال و آن یکی حرام است؟ اصل مطلب همان چیزی است که بیان شد. این مسئله، مسئله‌ای است که از همان اوایل وجود انسان به خداوند که معبود اوست مرتبط بوده است و این که آیا مشخص کردن محدوده‌ی آن حق خداست یا غیر خدا؟

وقتی خداوند معبود است، پس معیارهایی که باید بر اساس آن‌ها کار کرد، معیارهایی خدایی هستند، اما اگر معبود کس دیگری غیر از خداست، یا معبود کسی است که با خدا شریک است، پس در این صورت معیارها، معیارهای غیر خدایی می‌باشند؛ این غیر خدا خواه عقل گروهی باشد که «درکایم» بدان معتقد است، خواه به قول «مارکس» اوضاع اقتصادی جامعه باشد، خواه مصلحت عمومی. تمام این‌ها در نهایت دست ساخته‌ی شیطان می‌باشند. پس بر این اساس عبادت دو نوع است؛ عبادت خدا و عبادت شیطان:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ. وَ أَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (یس: ۶۰-۶۱)

«ای آدمیزادگان! مگر من به شما سفارش نکردم و امر نکردم که اهریمن را پرستش نکنید، چرا که او دشمن آشکار شماست، و مرا پرستید و بس که راه راست همین است؟».

و اخلاق با «لا اله الا الله» اینگونه متصل و مرتبط می شود.

خدایی که غیر از او فرمانروا و فریادرسی نیست، خدایی که خالق و رازق و حافظ و بزرگوار و شکوهمند و فرازمند و والا مقام است. تنها اوست صاحب امر و تنها او توانایی مشخص کردن خوب و بد بودن امور را دارد و تنها او شایستگی این را دارد که بگوید: این حلال و آن حرام، این نیک و آن زشت، این مباح و آن مکروه است. چون او علیم و خبیر است، پس تنها او توانایی مشخص کردن محدوده‌ی خیر و شر را دارد، تنها او می تواند به طور دقیق معیارهای اخلاقی را مشخص کند، همانطور که چارچوب شریعت را به طور دقیق معین کرده است. پس در هر دو حالت و زمینه (مسایل اخلاقی و مسایل قانونگذاری و تشریع) مصدر و منبع یکی، و ارزش ها نیز یکی است.

وقتی به منهج تربیتی اسلام نظری می افکنیم؛ منهجی که این اخلاقیات را در قالب رفتارهای زنده به نمایش می گذارد، آنوقت در می یابیم که معیارهای الهی که خود تعلیم دهنده‌ی آنهاست، تنها معیارهایی هستند که انسان صالح و جامعه و امت صالح را بوجود می آورند و مؤمن را بعد از شهادت بر وحدانیت خدا و فرمانروا و فریادرس بودن او، وادار به بستن عهد و پیمان با خدای خود می کنند؛ عهد و پیمانی که در دو کلمه‌ی «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا» یعنی «شنیدیم و فرمان بردیم» خلاصه می شود:

﴿ءَاَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَاَمَنَ بِاللّٰهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لَا يَفْرِقُونَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ﴾ (بقره؛ ۲۸۵)

«فرستاده خدا معتقد است بدانچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است و مؤمنان [نیز] بدان باور دارند. همگی به خدا و فرشتگان او و کتاب های او و پیامبران او ایمان داشته و [می گویند:] میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی گذاریم. و می گویند: [اوامر و نواهی خدا را توسط محمد] شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! آموزش تو را می خواهیم و بازگشت به سوی توست».

﴿وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِدُعَائِكُمْ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا﴾ (مائده؛ ۷)
«و به یاد آورید نعمت خدا را بر خودتان، و به یاد آورید پیمانی را که با شما بست،

بدانگاه که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم».

«شنیدیم و اطاعت کردیم». این همان عهد و پیمان است. این عهد و پیمان، محکم ترین ریسمانی است که انسان به آن چنگ می زند.

جاهلیت معاصر آنگاه که تدریجاً دین خدا را از صحنه ی زندگیش کنار زد، ریسمانی که او را به اخلاقیات مرتبط سازد، رها کرد [و از آن روز به بعد] گاه گاهی اخلاقیات را در روابط اجتماعی دنبال می کرد و گاه گاهی در طبیعت بشری و گاه گاهی نیز مصلحت را ملاک و معیار اخلاقیات قرار می داد و در نهایت روابط ساختگی از کار افتادند و در نتیجه از اخلاقیات فاصله گرفت.

هیچ ریسمانی همانند ریمان عهد و پیمان با خدا نیست. این همان چیزی است که معیارهای صحیح را مشخص می کند و آن ها را تقویت می کند و تحکیم می بخشد، چنان تحکیمی که در مقابل فشارهایی که اخلاقیات غیر را حاکم می کنند محکم و استوار ایستاده است؛ این فشارها خواه فشارهای داخلی باشند که از غرایز سرچشمه می گیرند، خواه فشارهای خارجی باشند که سرچشمه ی آن ها اعمال طاغوت هایی است که به جای خداوند بر زندگی مردم خدایی می کنند؛ طاغوت های سیاسی، اقتصادی، فکری و یا عرف های ناپسندی که تمام جاهلیت را در بر گرفته اند؟

منهج قرآن استحکام بخش روابط اخلاقیات با الوهیت خداوند یعنی همان «لا اله الا الله» است.

به این آیه از سوره لقمان توجه کنید:

﴿وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ بِإِلَهِهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ

لِي وَلِإِلَهِكَ إِلَٰهِيَ الْأَمْصِرُ﴾ (لقمان؛ ۱۴)

«ما به انسان درباره ی پدر و مادرش سفارش کردیم. مادرش به او حامله شده است و هر دم به ضعف و سستی تازه ای دچار شده است. پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است که هم سپاسگزار من و هم پدر و مادرت باش و بدان که بازگشت به سوی من است».

خداوند در این آیه فرزندان را سفارش به برخورد نیک با والدین می کند، به

ویژه مادر، آن هم به خاطر ضعف‌های تدریجی که او در اثر حمل فرزند و وضع و شیر دادن و تربیتش تحمل می‌کند. حال انسان این سفارش را چگونه اجرا می‌کند؟ چگونه از والدینش سپاسگزاری می‌کند؟ با تشکر از خداوند، یعنی با رجوع به اصل آن عهد و پیمانی که با او بسته است (سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا).

پیمان، پیمان با خداست. عهد برسمع و اطاعت از اوست. در پناه این میثاق است که همه‌ی روابط مربوط به اخلاقیات شکل می‌گیرند و به اجرا در می‌آیند:

﴿الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَا يَنْفُضُونَ الْأَمِّيَّاتِ. وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ...﴾ (رعد؛ ۲۱-۲۰)

«[خردمندان] آنان [ی هستند] که به عهد [ی که] با خدا [بسته‌اند] وفا می‌کنند و پیمان را نمی‌شکنند. و آنان که برقرار می‌دارند پیوندهایی را که خدا به حفظ آن‌ها دستور داده است و از پروردگارشان می‌ترسند و از حساب بد [روز قیامت] ترسناک هستند.»

برقراری و پایبند بودن به تمام روابط امر شده از طرف خداوند در این عهد و پیمان جای دارند. سرآغاز این روابط رابطه‌ی انسان با خداست. رابطه‌ی عبادت خالصانه و به دور از هر رنگ و بوی شرک نسبت به خدا. سپس رابطه‌ی صحیح با والدین:

﴿وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَوْفٍ وَ لَا تَنْهَرْهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا. وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ أَرْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾ (اسراء؛ ۲۴-۲۳)

«پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه یکی از آن دو یا هر دوی آن‌ها نزد تو به سن پیری برسند. اف به آنان مگو و بر سر ایشان فریاد مزین و با سخنان محترمانه با آنان سخن بگو. و بال تواضع و مهربانی را برایشان فرود آور و بگو: پروردگارا! بدیشان مرحمت فرما، همانگونه که آنان در کوچکی [به من رحم کردند و] مرا تربیت کردند.»

بعد از والدین، ارتباط با نزدیکان و همسایگان:

﴿وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْأَجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْأَجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجُنُبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَلًا فَخُورًا﴾ (نساء؛ ۳۶)

«خدا را عبادت کنید و هیچ چیزی را شریک او قرار مدهید و به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان، همسایگان خویشاوند، همسایگان ییکانه، و دوست و همنشین (همدمان در سفر و در حضر)، مسافران، و بندگان و کنیزانتان نیکی کنید. بی گمان خداوند کسی را دوست نمی دارد که خودخواه و خودستا باشد».

سپس دامنه‌ی تعهدات اخلاقی توسعه می یابد و تمام انسان‌ها و تمام روابط را در برمی گیرد.

اخلاق در «اسلام» منحصر به موارد خاصی نیست.

در اسلام «سیاست» دارای قواعد و اصول اخلاقی خاصی است:

﴿وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ (نساء: ۵۸)

«و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید، دادگرانه داوری کنید».

«اقتصاد» دارای اصول و قواعد اخلاقی خاصی است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ. فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْ تُبِطُوا نَفْسَكُمْ رُءُوسَ أَسْوَإِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ. وَ أَنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ. وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (بقره: ۲۸۱-۲۷۸)

«ای مؤمنین! از خدا پرهیزید و آنچه از ربا باقی مانده است رها کنید اگر مؤمن هستید. پس اگر چنین نکردید بدانید که به جنگ با خدا و رسولش برخاسته اید، و اگر توبه کردید اصل سرمایه‌هایتان از آن شماست، نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید. و اگر [بدهکار] تنگدست باشد، او را تا هنگام توانایی مهلت دهید. و اگر ببخشید برایتان بهتر خواهد بود اگر بدانید [که این کار شما چقدر نزد خدا اجر و پاداش دارد این کار را می‌کنید]. و از عذاب روزی بترسید که در آن به سوی خدا بازگردانده می‌شوید، سپس به هر کس آن‌چه فرا چنگ آورده است به تمامی [جزایش] باز پس داده می‌شود و به آنان ستم نخواهد شد».

روابط خانوادگی، روابط جنسی، روابط اجتماعی، روابط مسلمان با غیرمسلمان، روابط صلح و جنگ، تمام این روابط اصول و قواعد اخلاقی خاص به

خود را دارند.

دایره‌ی اخلاقیات در دین خدا به حدی گسترده است که تمام بشر و تمام مسایل مربوط به او را در بر می‌گیرد. در این دین حتی غذا خوردن، لباس پوشیدن، مسکن و... دارای آداب و اصول اخلاقی خاصی است. بله، اخلاق در اسلام دامنه‌اش چنان وسیع است که غیر بشر را هم در بر می‌گیرد.

پیامبر ﷺ می‌فرماید:

(مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرُسُ غَرْسًا إِلَّا كَانَ مَا أَكَلَ مِنْهُ لَهُ صَدَقَةٌ وَمَا سُرِقَ مِنْهُ لَهُ صَدَقَةٌ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ مِنْهُ فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ وَمَا أَكَلَتِ الطَّيْرُ فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ وَلَا يَزْوُهُ أَحَدٌ إِلَّا كَانَ لَهُ صَدَقَةٌ). (مسلم رحمه الله)

«هیچ مسلمانی نهالی را نمی‌کارد مگر این که آن چه از آن خورده می‌شود برای او صدقه است. و آن چه از آن دزدیده می‌شود و آن چه که حیوانات می‌خورند و آن چه که پرندگان می‌خورند و هر کس که به سوی آن دستش را دراز کند، برای او صدقه به حساب می‌آید».

و در حدیث دیگر می‌فرماید:

(فِي كُلِّ كَيْدٍ رَطْبَةٌ أَجْرٌ). (بخاری رحمه الله)

«علف و آب دادن به هر جانداري اجر و ثواب دارد».

حضرت عمر رضی الله عنه می‌فرماید: «اگر گوسفندی در عراق یا صنعاء بلغزد مسئول آن خواهم بود که چرا راه را برای او هموار نکرده‌ام».

هدف ما در این قسمت از کتاب بحث درباره‌ی اخلاقیات و آداب نیست؛ زیرا چنین موضوعی به یک مدرسه‌ی متخصصانه نیاز دارد و کتاب خدا و احادیث پیامبر ﷺ منبعی سرشار در این زمینه هستند.

هدف ما در اینجا بیان ارتباط اخلاقیات و آداب با «لا اله الا الله» و بیان شمولیت این اخلاقیات و جایگاه آن در ساختار دین اسلام است؛ چنان جایگاه و چنان شمولیتی که اولین سوره و آخرین آیه‌ی نازل شده، به مسایلی اشاره دارند که مسایلی عقیدتی - اخلاقی می‌باشند.

با وجود چنین ارتباط تنگاتنگ بین عقیده و اخلاق در دین اسلام و تأکید بر آن

در آموزه‌های دینی، مسلمانان را می‌بینیم که از اخلاقیات بهره‌ی چندانی ندارند و این مسایل را از چارچوب عقیده‌ی اسلامی یعنی چارچوب «لا اله الا الله» خارج کرده‌اند و کارشان به جایی رسیده است که در عصر حاضر و در جوامع جاهلی معاصر بیش از همه کس به آن نیازمند هستند.^(۱)

مردم امروز - جز آن‌هایی که خدا به آن‌ها رحم کند - در بی‌اخلاقی و بی‌بند و باری به سر می‌برند:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾ (روم؛ ۴۱)

«فساد و تباهی در دریا و خشکی به خاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند، پدیدار گشته است».

اما جاهلیت معاصر چنان وانمود می‌کند که از مسایل اخلاقی بهره‌مند است و بر تربیت فرزندانش بر اساس آن بسیار حریص است.

ما با وجود زیبایی‌های ظاهری که این جاهلیت دارد هرگز فریب اخلاقیات و آداب آن را نمی‌خوریم؛ زیرا به خوبی می‌دانیم که این اخلاقیات در حقیقت بر اساس مصلحت و تحقق مصالح زمینی و فربه‌تر کردن چرخ زندگی امروزی است، تا این چرخ سریع‌تر از آن‌چه می‌تواند و با کمترین اصطکاک ممکن حرکت کند. سند این امر هم بسیار روشن است. یک سفید پوست اروپایی در جوامع خرابی یک دستش را به عنوان دوستی دراز می‌کند و با دست دیگرش چاقویی را در پشت نگه داشته و هر آن آماده جواب دادن به هرگونه عکس‌العملی است. چنین فردی به خوبی می‌داند که هر سفید پوست دیگری چون او مسلح است. پس در چنین جامعه‌ای چه امیدی به دیگران می‌رود؟ در جامعه‌ای که هر فرد با دیگری در نهایت احتیاط برخورد می‌کند، تا برخوردی پیش نیاید چگونه جای امید است و چه خیری از آن می‌توان انتظار داشت؟!

در این جوامع آداب و رفتارهای خدایی وجود ندارد؛ زیرا نه با خدا در ارتباط است و نه با دین او. در نتیجه‌ی این گسستن و فاصله، هر سفید پوستی تجاوز به غیر خود را مباح می‌شمارد، و می‌داند در صورت مرتکب شدن به جنایت هیچ قاضی و

۱- در جوامع خود می‌بینیم که غیر مسلمانان بیش‌تر از مسلمانان بر اخلاقیاتی چون وفای به عهد و صحت معاملات و عدم دروغ و غیبت و... توجه دارند و این جای بسی تأسف است. (مترجم)

حاکم و پلیس سفید پوستی، شکستن استخوان‌های رنگین پوستان را جرم نمی‌داند و در تبرئه کردن مجرم سفید پوستی چون او مشکلی نمی‌بیند.

هیچ دانشمند سفید پوستی که خود را دانشمند آزاد می‌نامد (آزادپخواه است و خود را طرفدار آزادی می‌داند)، در این که صرب‌ها مسلمانان بوسنی و هرزگوین را قتل عام کنند و نسبت به آن‌ها مرتکب زشت‌ترین جنایت‌ها شوند، و بودائی‌ها و هندوهای بت پرست، مسلمانان برمه و هند را بسوزانند، هیچ مشکلی نمی‌بینند [چون زندگی او به خطر نمی‌افتد]. این در حالی است که مسلمانان - اگر واقعاً مسلمان باشند -، دارای «اخلاقی خدایی» هستند و اخلاق آن‌ها هیچ ارتباطی با مصالح زودگذر ندارد، و از دید آن‌ها اینگونه نیست که اهداف و سایل را توجیه کنند، بلکه این اخلاق عهد و پیمانی است که آن‌ها با خدای خود بسته‌اند. به همین خاطر است که اخلاق مسلمان با هجرت از جایی به جای دیگر تغییر نمی‌کند و هیچگاه فضا و جو حاکم بر او آن را دگرگون نمی‌کند؛ زیرا خداوندی که در سرزمین خود می‌پرستد همان خداوندی است که در سرزمین‌های دیگر وجود دارد و او را می‌پرستد، و میثاقش با خدا همان التزام و تعهدی است که با او در سرزمین خود بسته و به آن عمل کرده است.

وقتی «ابو عبیده جراح» شام را تصرف کرد و از اهلش که مسیحی بودند در مقابل حفاظت و حمایت از آن‌ها در برابر امپراطور روم کاتولیک مسیحی که آن‌ها را فقط به خاطر اختلاف مذهبشان اذیت و آزار می‌کرد، به دریافت جزیه قانع شد، بعد از مدتی شنید که هرقل لشکری عظیم برای باز پس گرفتن شام از دست مسلمانان آماده کرده است. ابو عبیده جزیه را به مسیحیان برگرداند و به آن‌ها گفت: ما این جزیه را در مقابل حفاظت و حمایت از شما گرفته‌ایم، اما شنیده‌ام لشکری عظیم برای حمله به ما آماده شده است و دیگر نمی‌توانیم از شما حفاظت کنیم، آن‌چه به ما داده‌اید بگیرید، اگر خداوند ما را پیروز کرد ما بر عهد و پیمان خود با شما وفاداریم. خداوند او را پیروز کرد. اهل شام با رضایت کامل جزیه را عودت دادند و به مسلمانان گفتند: شما با وجود این که با ما هم دین نیستید، رثوف‌تر و مهربان‌تر از هم کیشان ما هستید. بعدها اکثر آن‌ها در اثر چنین برخوردهایی مسلمان شدند.

اسلام در ماوراء هند تا سرزمین اندونزی با اخلاقیات و آداب بسیار والای

تاجران مسلمانی که با دیگران با آداب و تسامح اسلامی برخورد و معامله می‌کردند، انتشار یافت. مردمان این سرزمین‌ها دینی را که چنین نمونه‌های والایی را تربیت کرده بود، دوست داشتند، و چنین افرادی را به خاطر آن‌چه که در دلهایشان بود، نه به خاطر رنگ پوستشان، دوست داشتند. بعدها همین اخلاقیات باعث مسلمان شدن آن‌ها شد.

حالِ اُمّتِ آنگاه که متمسک به مقتضیات «لا اله الا الله» می‌شود، چنین است. این چنین با اخلاقیات و آدابشان تمدن و فرهنگی را در زمین منتشر می‌کنند که بشر سال‌های سال از آن استفاده‌ها می‌برد. از طریق همین تمدن و فرهنگ است که در اروپا انگیزه‌هایی برای بیدار شدن به وجود می‌آید.

اما اروپا - جز آن که خدا به او رحم کند - از اخلاقیات و آداب «لا اله الا الله» تهی و بی بهره است و این در حالی است که جاهلیّت معاصر در کنار خود دین و آیین والا مقامی را با اخلاقیات عالی دارد اما از آن غافل است.

اخلاقیات و آداب اروپا - از جهت شکل - اخلاقیات و آداب اسلامی هستند. اخلاقیاتی چون؛ صداقت، امانت، محافظت بر وعده‌ها، اخلاص در کار، تلاش و فعالیت جدی و احترام به حقوق دیگران، بهداشت و... تنها فرق این اخلاقیات و آداب با آن‌چه در اسلام مطرح است، این است که در اسلام رعایت این امور به خاطر خداست، اما در جاهلیّت معاصر بخاطر مصلحت. در اسلام رعایت این مسایل کل زندگی انسان را در بر می‌گیرد، اما در جاهلیّت معاصر این مسایل تنها در دایره‌ی برخورد‌های اجتماعی محصورند و مسایل دیگری چون سیاست هیچ آداب و اخلاقی را نمی‌شناسند، در آن دروغ و مکر و حيله و فریب دادن دیگران مباح است. اقتصاد بدون اخلاق است. در اقتصاد، خوردن مال مردم به باطل و از راه ربا امری است مباح. فریب دادن مردم به وسیله‌ی رسانه‌ها یا هر وسیله‌ی دیگر با هدف گردآوری سرمایه نزد سرمایه‌داران مباح است. روابط جنسی دچار چنان هرج و مرجی شده است که در تاریخ بشریت نمی‌توان برای آن نمونه‌ای را ذکر کرد.

اُمّت اسلامی، امروز با اخلاقیات اسلامی خود چه فاصله‌ای دارد؟!

ما (مسلمانان) مردم را به سوی اخلاقیات و آدابی چون آداب اروپایی که دارای منفعتی جزئی هستند، نمی‌خوانیم. اما سؤال اینجاست که: اُمّت اسلامی در

چه درجه‌ای از اخلاق به سر می‌برد، چه از لحاظ شکلی و صوری و چه از لحاظ حقیقی و واقعی؟!

هر جاهلیتی برای خود متمسک به اموری اخلاقی بوده است حتی جاهلیت عرب، اما راستی جامعه‌ی اسلامی ما چه بهره‌ای از مسایل اخلاقی دارد؟! امروز امت اسلامی چنان از مسایل اخلاقی خود فاصله گرفته است و در این زمینه چنان دچار شکست شده است که متأسفانه جوامع جاهلی در مقابل او بهترند [و کار به جایی رسیده که جوانان این امت آرزوی داشتن اخلاقیاتی همچون اخلاقیات آن‌ها را می‌کنند].

هیچ چاره‌ای جز برگشت به شناخت اخلاقیات به عنوان جزئی از مقتضیات «لا اله الا الله» و سپس تربیت فرزندان امت بر اساس این اخلاقیات نیست. مسلمانان نباید تنها به شناخت اخلاقیات خود اکتفا کنند آن‌ها این را باید بدانند که شناخت به تنهایی در واقعیت زندگی هیچ پیشرفتی را حاصل نمی‌کند.



مقتضیات فکری و عقیدتی «لا اله الا الله»

مسلمان تصویری خاص از هستی و زندگی و انسان دارد؛ تصویری که همه را به طراح هستی و آفریدگار آن و صورتگر حقیقی متصل می‌کند. او در این زمینه از کتاب خدا و سنت رسولش ﷺ استمداد می‌گیرد. تصویری که در کلیات و اصول و در برخی از جزئیات نیز با تصور جاهلی اختلاف دارد و همین اختلاف سبب شده که چگونگی و کیفیت تفکر و حتی منهج حیات و دیدگاه آن‌ها نسبت به ارزشها و هنجارها و بسیاری از امور با هم متفاوت باشد.^(۱) بر این اساس دعوت به اتخاذ راه و رسم غرب در چگونگی تفکر و تصور درباره‌ی زندگی، با هدف سکونت و ساکن شدن در دهکده‌ی ظالم جهانی، در حقیقت به معنی دعوت به رها کردن و پشت پا زدن و دست برداشتن از باورهایمان و گرویدن به گروهی دیگر از انسان‌ها و سرانجام تحقق بخشیدن به قول شاعر عرب است: - اگر چه محتوا فرق می‌کند :-

وَهَلْ أَنَا إِلَّا مِنْ غُرَيْبَةٍ إِنْ غَوْتُ غَوَيْتُ وَإِنْ تُرُشِدْ غُرَيْبَةً، أُرْشِدُ!!

«آیا من جز فردی از قبیله غزیه هستم که اگر گمراه شود، گمراه شوم و اگر راه یابد،

راه یابم».

با گرویدن به آن دهکده، «دیدگاه جهانی شدن» یا «انقلاب صنعتی» به جای «قبیله‌ی شاعر قدیمی عرب»، پروردگارانی جدید در زندگی ما می‌گردند.



مسائل مربوط به هستی و ترکیبات آن و زندگی و انسان، وقتی به صورت یک حقیقت علمی درآمده باشند، نسبت به مؤمن و کافر هیچ تفاوتی نمی‌کنند؛ زیرا

۱- در این زمینه به کتاب «ویژگیهای ایدئولوژی اسلامی» بخش «ویژگی‌ها» نویسنده «سید قطب» مراجعه کنید.

چنین حقایقی هیچ ارتباطی با دیدگاه و موضع افراد ندارند. نقش علم هم در این زمینه تنها دنبال کردن آن‌ها و ثبت آن‌ها به عنوان حقایق علمی و تلاش در جهت استخراج یک قانون کلی از آن‌ها است.

اما زمانی وضعیت تغییر می‌کند و بین مؤمن و کافر اختلافاتی به وجود می‌آید که علم در صدد تفسیر آن‌ها بر آید.

به منظور تفهیم مطلب، مثالی را ذکر می‌کنیم؛ مثلاً: یک مسئله‌ی علمی و مورد اتفاق این است که تمام مواد در اثر سرما منقبض شده و حجمشان کم و وزنشان سنگین‌تر می‌شود، جز آب که با انجمادش حجمش بیشتر و وزنش کمتر و در نتیجه آب منجمد (یخ) به سطح آب بالا می‌آید.

علم این پدیده را به عنوان یک قانون ثبت کرده و در این مسئله کسی با دیگری هیچ اختلافی ندارد و اصلاً این یک حقیقت علمی است و به فکر و عقیده‌ی انسان‌ها هیچ ارتباطی ندارد. واقعیت این است که این قانون قبل از آفرینش انسان نیز وجود داشته‌گرچه بعدها کشف شده است.

اما وقتی یک دانشمند جامعه‌ی جاهلی به این پدیده می‌نگرد، تنها تفسیری که از آن دارد این است که: این پدیده یک پدیده‌ی موجود در طبیعت است. دیگر چرایی آن را نمی‌داند. یعنی این پدیده را به طبیعت منسوب می‌کند؛ طبیعتی که داروین درباره‌ی آن می‌گوید: «طبیعت، همه چیز را خلق می‌کند و هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را بیافریند». و سپس درباره‌ی همین طبیعتِ آفریدگار می‌گوید: «طبیعت کورکورانه و بی‌هدف در حرکت است».^(۱)

اما انسان مسلمان به این پدیده به گونه دیگری می‌نگرد و در آن تدبیری ربّانی برای حفظ موجودات آبی که خود آفریده است، می‌بیند. او حکمت امر را اینگونه تفسیر می‌کند که: اگر آب هم مثل سایر مواد در اثر سرما منقبض و وزنش سنگین می‌شد به ته دریا سقوط می‌کرد و هر آن‌چه سر راهش بود نابود می‌کرد و از بین می‌برد. حال خداوند (طبق قانونی که بر آب حاکم کرده است) در اثر انجماد آب را گسترش و به سطح آن بالا می‌آورد. با بالا آمدن آب منجمد شده (یخ) سقفی در دریا درست می‌شود که موجودات زنده را در فصل زمستان از نابودی حفظ می‌کند.

این دو دیدگاه نسبت به یک پدیده‌ی علمی چقدر با هم متفاوتند و تأثیرشان در دل‌ها چقدر با هم فرق می‌کند!!

جهان و زندگی و انسان از دید یک مسلمان، همه مخلوق خدا هستند؛ مخلوقی که خداوند با اراده‌ی خود آن‌ها را آفریده و به وجود آورده است و با اراده‌ی خود آن‌ها را سر و سامان می‌دهد و قوانینی را برای آن‌ها وضع کرده است:

﴿قُلْ أَنتُمْ لَكُمْ قُرُونٌ بِأَلَدِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَثْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ. وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلْمَسْأَلِينَ. ثُمَّ أَسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ أُنْتِي طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ. فَفَضَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الْأَدْنَىٰ بِمَصَابِيحَ وَ حِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ (فصلت: ۱۲-۹)

«بگو: آیا به آن کسی که زمین را در دو روز آفریده است، ایمان ندارید، و برای او همگون‌ها و انبازهایی قرار می‌دهید؟ او آفریدگار جهانیان می‌باشد. او در زمین کوههای استواری قرار داد و خیرات و برکات فراوانی در آن آفرید و مواد غذایی زمین را به اندازه‌ی لازم مقدر و مشخص کرد. اینها همه روی هم در چهار روز کامل به پایان آمد، بدان گونه که نیاز نیازمندان و روزی روزی خواهان را برآورده کند. سپس اراده‌ی آفرینش آسمان کرد، در حالی که دود بود، به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید پدید آید. گفتند: فرمانبردارانه پدید آمدیم، آنگاه آن را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رساند، و در هر آسمانی فرمان لازم‌ه‌اش را صادر کرد. آسمان نزدیک را با چراغهای بزرگی بیاراستیم و محفوظ داشتیم. این برنامه‌ریزی خداوند بسیار توانا و بس آگاه است.»

چنین دیدی نسبت به جهان و... از تمام جوانب با دیدی که چنین معتقد است که جهان مخلوقی بدون خالق است، یا مخلوقی تصادفی، یا موجودی است ازلی که نیازی به خلق ندارد، بسیار بسیار متفاوت است.

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ. أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ﴾ (الطور: ۳۶-۳۵)

«آیا ایشان بدون هیچ خالق‌ی آفریده شده‌اند؟ و یا خودشان آفریدگارند؟ یا آنان

آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؟ بلکه ایشان طالب یقین نیستند».

وقتی جهان تصادفی باشد و زندگی نیز به صورت تصادفی انجام گیرد و انسان نیز به صورت تصادفی در این کره‌ی خاکی به وجود آمده باشد پس چه چیزی این انسان را به هستی ارتباط می‌دهد؟ چه چیزی او را به هنجارها و ارزشها ارتباط می‌دهد؟ وقتی او بدون هدف به وجود آمده است، چگونه می‌تواند هدفدار زندگی کند؟! و در نهایت چگونه می‌تواند دارای اخلاقیاتی والا باشد؟! اصلاً مسایل اخلاقی نسبت به هستی و وجودی که تصادفی است معنی نمی‌دهد.

تفاوت بین این دو دیدگاه را ببینید و مشاهده کنید. آیا فاصله‌ی نتایج حاصله از این دو دیدگاه را مشاهده می‌کنید؟! دیدگاه مؤمنی که معتقد است، خداوند طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر آن است، با دیدگاه آن که معتقد است طبیعت همه چیز را آفریده و طبیعت کورکورانه و بدون هدف در حرکت است.

این دو دیدگاه با هم فاصله‌ی بسیار زیاد دارند [داستان آن‌ها داستان آسمان و ریسمان است]. تفاوت این دو دیدگاه بسیار عمیق است به حدی که تمام جوانب زندگی را در بر می‌گیرد. وقتی ارتباط مخلوق (انسان) با خالق که او و جهان و زندگی را آفریده است، قطع شود و همه چیز را بی هدف ببیند، در این صورت او با حیوانات چه فرقی خواهد داشت، آیا غیر از این است که او از آن‌ها گمراه‌تر است: ﴿أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ (اعراف: ۱۷۹)

«اینان همچون چهارپایان هستند، بلکه سرگشته‌ترند، اینان واقعاً بی‌خبر هستند».

چنین فردی با چنین دیدی نسبت به خود و هستی، در زمین گام برمی‌دارد و دیگران را نیز اینچنین می‌بیند. او در جهت بهره بردن از مسایل دنیایی حرکت می‌کند و ممنوعان خود را نیز اینچنین می‌بیند، پس با هم نزاع می‌کند تا مشخص شود که کدامیک بیشتر می‌تواند بهره‌بردار و با چنین نزاعی همچون حیوانات می‌گردند، با این تفاوت که حیوانات از هدایت تکوینی برخوردارند و همین هدایت آن‌ها را از نابودی حفظ می‌کند اما او و امثال او چه؟! او و امثال او وقتی از ارزش‌های انسانی خود بی‌بهره شدند و در همان سطح غرایز حیوانیشان باقی ماندند و با آن‌ها زیستند و پا فراتر نگذاشتند، همین غرایز آن‌ها را گمراه کرده و هرگز از آن‌ها حمایت و محافظت نمی‌کند؛ زیرا از دایره و چارچوب و قانون زندگی انسانی خود خارج شده‌اند.

از دید مؤمن علاوه بر این حقیقت که او و هستی و زندگی، مخلوق خداوند هستند، حقیقت دیگری نیز وجود دارد و آن این که تمام کائنات - جزگروهی از انسان ها - خدا را تسبیح می کنند:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ﴾ (حج؛ ۱۸)

«آیا ندیده‌ای و ندانسته‌ای که تمام کسانی که در آسمان‌ها بوده و همه‌ی کسانی که در زمین هستند و خورشید و ماه و ستاره‌ها و کوه‌ها و درختان و جانوران و بسیاری از مردمان برای خدا سجده می کنند و بسیاری از مردمان هم عذابشان حتمی است.»

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ (اسراء؛ ۴۴)

«هیچ موجودی نیست مگر این که حمد و ثنای او می گویند ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی فهمید.»

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْبِيحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾ (نور؛ ۴۱)

«مگر نمی بینی که تمام آنان که در آسمان‌ها و زمین به سر می برند و جملگی پرندگان در حالی که [در هوا] بال گسترده‌اند، سرگرم تسبیح [خدا و فرمانبر اوامر] او هستند؟ همگی به نماز و تسبیح خود آشنایند و خدا دقیقاً آگاه از کارهایی است که انجام می دهند.»

﴿لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾ (رعد؛ ۱۵)

«آنچه در آسمان‌ها و زمین است خواه ناخواه، خدای را سجده می‌برند، همچنین سایه‌های آن‌ها بامدادان و شامگاهان در مقابلش به سجده می‌افتند.»

بین این دو شعور یک فرق اساسی است؛ شعوری که هستی را تنها اجرام سماوی و کائنات زنده را دارای حیاتی مجرد می‌داند، و شعوری که تمام این اجرام و کائنات را مرتبط با هم و متوجه خالق خود که خداوند متعال است و تسبیح‌گوی او می‌داند.

یکی از این دو دیدگاه، انسان را در چارچوب محسوسات می‌بیند و دیگری عرصه را بر او باز می‌گذارد تا به تمام آنچه که می‌بیند و با حواس درک می‌کند و

نمی‌کند، ایمان داشته باشد. پس افق دیدش را گسترش می‌دهد و توجهاتش را وسعت می‌بخشد. این امر در روابط انسان‌ها با هم نیز تأثیر می‌گذارد و تنها در مادیات محصور نمی‌شود، بلکه علاوه بر مادیات، معنویات را نیز شامل می‌شود.



امر دیگری که علم جدید آن را عرضه می‌کند؛ اما همچنان دل‌ها را تاریک نگه داشته است، مسئله‌ی نظریات مادی محسوسی است که جاهلیت معاصر بر اساس آن پایه‌ریزی شده و در اثر همین امر تصورات و افکارش را فاسد و تباه کرده است. نظام دقیقی که هستی را به هم مرتبط کرده است تنها نظامی مکانیکی محض و مطلقی که علم بدان معتقد است، نیست، بلکه در ماورای آن یک برنامه‌ریزی دقیق وجود دارد که با انسان در ارتباط است.

حرکت زمین به دور خود یا به دور خورشید و فاصله‌ی آن با خورشید و ماه، ترکیبات موجود در فضای اطراف زمین، توزیع آب در سطح زمین، نقش و تأثیر کربن در فضای اطراف زمین و نقش گیاهان و درختان در پخش اکسیژن در فضا و... همه بر اساس محاسبات دقیقی انجام می‌گیرد با این هدف که زندگی و حیات انسان به شکل کامل انجام گیرد. اگر نسبت ترکیبات موجود در فضا کم یا زیاد شود، اتفاقاتی رخ خواهد داد که زندگی انسان را بر روی کره‌ی خاکی مختل و نابود می‌کند. چقدر فاصله بین این دو نوع احساس وجود دارد؛ احساس به فضل خداوندی و تدبیر و برنامه‌ریزی دقیق او در جهان هستی به منظور فراهم شدن شرایط یک زندگی صحیح بر روی زمین برای انسان، و احساس به این که تمام هستی راهی کورکورانه را در پیش گرفته و بدون هدف در حرکت است.

﴿اللّٰهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لِيَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (جاثیه؛ ۱۳-۱۲)

«خداوند همان کسی است که دریا را رام شما کرده است، تاکشتی‌ها برابر فرمان و اجازه او در دریا روان شوند و شما انسان‌ها از فضل خدا بهره‌گیرید، و شاید سپاسگزار گردید. و آنچه در آسمان‌ها و زمین است همه را از ناحیه خود مسخر شما ساخته است. قطعاً در این نشانه‌های مهمی است، برای کسانی که می‌اندیشند».

علی‌رغم این که خود علم بر این هماهنگی دقیق بین نظام هستی و نیازمندی‌های انسان دلالت می‌کند؛ اما دل‌ها همچنان از این حقیقت محروم و بی‌بهره‌اند و همچنان بر آن‌ها قفل‌هایی است:

﴿قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (یونس؛ ۱۰۱)

«بگو: بنگرید در آسمان‌ها و زمین [و ببینید که] چه چیزهایی است؟ آیات و بیم‌دهندگان به حال کسانی سودمند نمی‌افتد که نمی‌خواهند ایمان بیاورند».



علم، علم است اما فرق اساسی در تحلیل مسایل آن است. این مربوط به علوم است که «علوم خالص» نامگذاری شده است. حتی در این علوم خالص نظریات بیشتر از حقایق علمی هستند. یک دانشمند مسلمان در گام نخست تمام نظریاتی که اراده‌ی خداوند در امر خلقت و تدبیر و حفاظت او را مد نظر ندارد و در تفسیر و تحلیل مسایل علمی دخیل نمی‌دهد رد می‌کند.

فرد مسلمان هر آن‌چه نام علم را به خود گرفته است، نمی‌پذیرند، گرچه آفاق را پر کرده باشد و مبلغان آن را تبلیغ کنند؛ مانند: نظریه‌ی داروین، که با وجود فرضیه بودنش و این که هیچ حقیقتی را ثابت نکرد، در برهه‌ای از زمان تمام زمین را پر کرده بود و هر کس با آن مخالفت می‌کرد، او را متهم به جهالت و ارتجاع می‌کردند، و این در حالی است که امروز نظریات علمی جدید فکر داروینیسم را از اساس و پایه رد می‌کنند و تفسیرات جدیدی را از خلقت انسان ارائه می‌دهند.^(۱)

در علوم که به «علوم انسانی» نامگذاری شده‌اند،^(۲) اختلافات [بین مؤمن و غیر مؤمن] بسیار وسیع‌تر است. علوم انسانی، علمی هستند که به شناخت انسان از خود و آن‌چه زندگیش به آن وابسته است، تکیه دارند.

آن‌چه امروز در غرب علوم انسانی نامیده می‌شود، همه متأثر از نظریه‌ی

۱- به کتاب «ما اصل الانسان» تألیف مورس بوکای مراجعه شود.

۲- جایز نیست که مسلمانان اصطلاح «علوم انسانی» را برای این علم به تقلید از غربیان بکار گیرند، چراکه مقصود غربیان از این اصطلاح «علوم متعلق به انسان» نیست، بلکه مقصود «علوم است که علم آن از جانب انسان است، نه از طرف خدا».

داروین یعنی نظریه‌ی، انسان شکل تکامل یافته‌ی میمون است، می‌باشند. این علوم خواه علوم تربیتی باشد یا علم روان شناسی یا تاریخ و ادبیات و اقتصاد و جغرافیای انسانی.

مشکل اصلی این علوم تناقضات موجود بین آن‌هاست. این علوم تنها بر اساس اصل داروینی در زمینه‌ی انسان شناسی خلاصه نمی‌شوند، بلکه طرفداران آن‌ها با وجود پیشرفت تحقیقات علمی همچنان گمان می‌کنند که این نظریه یک اصل تجربی است که باید تسلیم نتایج آن شد!!

این دیدگاه و این گمان نسبت به علم اقتصاد و بحث‌ها و تحقیقات روان شناسی و علوم تربیتی شدت می‌گیرد.

انسان مسلمان در هر حال با توجه به مقتضیات فکری و عقیدتی‌ای که از کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ گرفته است، نظریه‌ی داروینی مبنی بر حیوانی بودن انسان و نتایج حاصله از این نظریه را که در تحقیقات غربی در علوم اقتصاد و روان شناسی و تربیتی و تاریخی و... به عنوان علوم تجربی و خالصی که جدل ناپذیرند و پذیرفته شده‌اند و نظریات مشابه آن را رد می‌کند.

به مثالی در علم اقتصاد توجه کنید؛

علم اقتصاد غربی با این گفتار ناپسند شروع می‌شود: «مشکل اقتصاد، مشکل کمبود است». سبحان الله! خداوند دربارهی زمین می‌فرماید:

﴿وَبَارَكْ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا﴾ (فصلت؛ ۱۰)

«خیرات و برکات زیادی در آن (زمین) آفرید و مواد غذایی آن را به اندازه مقدر کرد».

اما آن‌ها می‌گویند: مشکل، مشکل کمبود است!!

اینان دروغ می‌گویند، مشکل اصلی خود انسان است! انسان جاهل؛ جاهلی که می‌خواهد بیش از حد بهره‌مند شود. وقتی برنامه و دین خدا را می‌شود، وقتی نیرومندان می‌خواهند ضعیفان را به بردگی در آورند، مایحتاج بشری کمتر از نیاز انسان‌ها خواهد بود. پس جنگ و نزاع در خواهد گرفت و بسیاری از مردم زیر خط فقر زندگی خواهند کرد؛ زیرا گروهی اندک ستمگرانه در رفاه کامل به سر می‌برند و تلاش و کوشش و مایحتاج ضعیفان را نابود می‌کنند. چنین عملی خواه در یک ملت

صورت گیرد، خواه در بین ملت‌های مختلف نسبت به یکدیگر صورت گیرد، یکسان است.

مشکل اقتصاد در حقیقت مشکل کمبود نیازمندی‌ها نیست، بلکه آن‌چه در این زمینه باید صورت گیرد تهذیب انسان است، تا آن‌گونه که مورد رضای رازق (خدا) است با رزق و روزی و نعمت‌های او برخورد کند. چنین تهذیبی نیز صورت نمی‌گیرد مگر این که انسان به خدا و روز قیامت ایمان بیاورد و امورات زندگی را بر اساس چنین ایمانی پایه‌ریزی کند.

به مثال دیگری که هشداری در مورد انفجار جمعیت در قرن بیست و یکم است توجه کنید. علم تجربی می‌گوید: «آن‌چه تا امروز از دریاها بهره‌برداری شده است، بیش از یک دهم ذخایر موجود در دریا نیست. زمین با تمام خشکی و آبهای چندین برابر بیشتر از جمعیت امروزی را می‌تواند در خود جای دهد، به شرط آن که از راه صحیح مورد استفاده قرار گیرد».

این فریادها (مشکل اقتصاد مشکل کمبود است)، فریادهای پلیدی هستند که از ناحیه‌ی سفید پوستان^(۱) سر داده می‌شوند و از رنگین پوستان می‌خواهند کنترل جمعیت را در پیش گیرند تا مزاحم لذت‌های ستمگرا نه آن‌ها نشوند. تا آن‌ها بهتر بتوانند در اثر غفلت رنگین پوستان زمین را هر چه بیشتر غارت کنند و ذخایر آن را در جیب خود فرو ببرند. نابودی و هلاکتی که امروز از آن می‌ترسند ازدیاد نسل رنگین پوستان و بازپس‌گیری آن‌چه در دست ایشان است می‌باشد. در نتیجه فریادهای پلیدی را در قالب مسایل علمی سر می‌دهند و آن را در مراکز عالی علمی نیز تبلیغ می‌کنند.

به مثالی در علم روان‌شناسی توجه کنید؛

روانشناسان معاصر چنین ادعا می‌کنند که آن‌ها تجربی گشته‌اند،^(۲) در نتیجه نتایجی که به آن دست یافته‌اند همچون نتایج علمی و منطقی هستند که باید تسلیم آن‌ها شد.

اما مسلمان متفکر در برابر این ادعا سه اعتراض علمی وارد می‌کند:

۱- منظور غربیان است.

۲- یعنی نظرات آن‌ها چون علوم تجربی به اثبات رسیده است.

۱. کدامیک از مسایل درونی و نفسی را می‌توان در کارگاه و آزمایشگاه‌های علمی وارد کرد و بر آن عملیات تجربی انجام داد؟ آیا مسایل درونی، مسایلی محسوس یا نزدیک به آن هستند، یا اموری معنوی و بهترین ارزش‌ها و والاترین مسایل بشری هستند؟

انسانی را در نظر بگیرید که ملحد بوده و سپس مؤمن شده است. کدام آزمایشگاه می‌تواند او را مورد تجربه قرار دهد تا حقیقت ایمان را از او بستاند - یا درجه‌ی آن را مشخص کند - . کدام آزمایشگاه می‌تواند در درون او و احساسات و افکار او دخالت کند و تأثیر بگذارد.

۲. آنچه در تجربه‌های علمی اثبات شده این است که نتایج نمونه‌ی مورد آزمایش بر انواع خود تعمیم داده می‌شود. سؤال اینجاست که: آیا این تعمیم در تجارب علم روان‌شناسی می‌تواند صدق کند؟

آیا نسلی که امروز بر کوه‌ی زمین زندگی می‌کند در تمام توجهات و امورات مهم، و در تمام ارزش‌ها و افکار و عواطف و اخلاقیاتش، نماینده‌ی تمام نسل‌های نوع بشری است، تا نتایج به دست آمده از تجارب و آزمایش‌های او را بتوان بر کل بشر نسبت داد، و وجود و درونیات انسان‌ها را بر اساس این تجربه‌های به دست آمده تفسیر کرد؟

به عنوان نمونه، در مورد نسل صحابه رضی الله عنهم چه می‌گویید و چه نظریه‌ای دارید؟

آیا واقعاً آن‌ها انسان‌هایی نبودند که بتوان از آن‌ها معلومات و اطلاعاتی را درباره‌ی روان‌انسانی در بهترین و پاک‌ترین حالت‌ها به دست آورد؟

۳. اعتراض و اشکال سوم این که: اگر علم روان‌شناسی به گمان آن‌ها علمی تجربی گشته، پس چرا تحقیقات روان‌شناسی در مورد یک تجربه آزمایشگاهی درباره‌ی نسل معاصر تفسیرهای مختلفی دارد؟

هرگز چنین نیست که آن‌ها ادعا می‌کنند. بعید است که علم روان‌شناسی، به عنوان یک علم تجربی پذیرفته شود، و نتایج به دست آمده از آزمایش‌های امروزی بعید است تفسیری شامل ارتباطات درونی ارائه دهد.

علم تاریخ را بنگرید.

وقتی صحبت از مصادر تاریخی موجود به منظور تحقیق در مورد حوادث آن می‌شود، در برخی از موارد حوادث به وجود آمده و درجه‌ی وثاقت آن‌ها مورد اتفاق مورخین است؛ اما آن‌چه در تحقیقات تاریخی مهم است، نوشتن تنها حوادث نیست بلکه آن‌چه از همه مهمتر است، تفسیر حوادث، سپس صدور حکم بر اساس آن تفسیرها است. اینجاست که دیدگاه‌های مختلف نسبت به انسان و این‌که او کیست و از کجا آمده و حدود و توانایی‌های او چه مقدار است؟ و این‌که نقش او در زمین چیست؟ قوانین موجود در زندگیش چه قوانینی می‌باشند؟ با هم فرق می‌کنند. اینجاست که مورخ مسلمان با منهج و روشی منحصر به فرد که از کتاب خدا و سنت رسولش ﷺ اخذ کرده است، تفسیر خاصی از حوادث دارد، و دارای برداشت‌های خاصی از دست‌آوردهای بشری بر اساس معیارهای ویژه‌اش می‌باشد.

حداقل اختلاف بین مورخ اسلامی و دیگر مورخین در نامگذاری اشیاء با اصطلاحات اسلامیشان نیست بلکه فرق اصلی در اصولیات است. در عرف اسلامی و در اصطلاحات تاریخی آن، هر آن‌چه خدا جاهلیت بنامد، جاهلی است، هر چند از دید مورخ غیر مسلمان تمدن نامیده شود. مورخ مسلمان می‌گوید: جاهلیت فرعون، رومانی، یونانی، فارسی، هندی، بودایی و...

دست‌آوردهای مادی و جنگی و علمی از دید یک مورخ مسلمان به تنهایی نمی‌توانند نخستین معیار برای ارزش‌گذاری دست‌آوردهای بشری در تمام تمدن‌ها باشند بلکه معیار پیشرفت در تمام زمینه‌ها این است که: آیا انسان اهدافی را که برای آن خلق شده به انجام رسانیده یا خیر:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات؛ ۵۶)

«جن و انس را جز برای عبادتم نیافریدم».

ادبیات را در نظر بگیرید.

انسان مسلمان روش خاصی برای بیان (ادبیات) دارد. او در زمینه‌ی ارزشیابی دست‌آوردهای ادبی، روش ویژه‌ای دارد که معیارهای آن را از تفکر اسلامی نسبت به هستی و زندگی و انسان گرفته است. او در این زمینه به ارزش‌های اسلامی ملتزم است. او با این وسیله خود را از دیگران و روش‌ها و منهج‌های ارزشیابی آن‌ها که به

هیچ چیز ملتزم نیستند و با منهج‌هایی که شعارشان «فن برای فن و زندگی برای زندگی» (بدون هیچ ارتباطی با هم)، است، و نیز با کسانی که هر چه می‌خواهند در لوای این شعارها می‌بافند، جدا می‌کند.



مجال بحث بیشری در این زمینه نیست. آنچه بیان شد تنها اشاراتی بود که هدف تأکید بر یک نکته‌ی مشخص است و آن مرتبط بودن این امور با «لا اله الا الله» است. مقتضیات فکری و عقیدتی «لا اله الا الله» انسان مسلمان را وادار می‌کند که با روشی خاص بیندیشد و فکر و اندیشه‌اش را با افکار جاهلی آمیخته نکند. اگر چه او در برخی از جزئیات و آنچه متعلق به حقایق علمی و تجارب آزمایشگاهی است با دیگران در ارتباط است، اما برخلاف دیگران از راه و روش ویژه‌ای به آن‌ها دست می‌یابد و با استمداد از کتاب و سنت، آن‌ها را تحلیل و تفسیر می‌کند.

او در علوم‌ی که به انسان مرتبط است (علوم انسانی)، با تفکر و عقیده‌ی ویژه‌اش در این علوم منحصر به فرد است؛ تفکر و عقیده‌ای که از حقایق مهمی درباره‌ی انسان که از کتاب خدا به دست آمده و عبارت است از این که: انسان مشتی خاک آمیخته با روح خدایی است، سرچشمه می‌گیرد. او نخست در قالب و شکل انسان بوجود آمد و هرگز حیوانی نبوده تا بعدها به انسان تبدیل شده باشد. خداوند بر او نعمت‌هایی بخشیده تا هدفی که برای آن خلق شده به خوبی به انجام رساند.

مهمترین این نعمت‌ها بیداری و اراده و آزادی اوست و این که در پیش روی خود دو راه را می‌بیند که توانایی تشخیص آن‌ها و انتخاب یکی از آن‌ها را دارد. چنین ویژگی‌هایی است که او را از عالم حیوانات ممتاز و جدا می‌کند:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ. فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (ص: ۷۲-۷۱)

«وقتی پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی از گل می‌آفرینم، هنگامی که آن را سر و سامان دادم و در آن جان متعلق به خود را دمیدم، در برابرش سجده بزرگداشت و درود بپريد.»

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره: ۳۰)

«زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشین ییافریم».

﴿وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (نحل؛ ۷۸)

«و به شما گوش و چشم و دل داد تا [به وسیله آن‌ها بشنوید و ببینید و بفهمید و

نعمت‌هایش را] سپاسگزاری کنید».

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ (بقره؛ ۳۱)

«سپس به آدم نام‌های همه را آموخت».

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. وَقَدْ خَابَ مَنْ

دَسَّاهَا﴾ (شمس؛ ۱۰-۷)

«سوگند به نفس آدمی و به آنکه او را ساخته و پرداخته کرده است، سپس به او تقوا

و گناه الهام کرده است، کسی رستگار می‌شود که نفس خویش را پاکیزه دارد و کسی ناکام

می‌گردد که نفس خویش را [به معاصی] بیالاید».

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ (انسان؛ ۲)

«ما انسان را از نطفه آمیخته آفریده‌ایم، و چون او را می‌آزماییم، وی را شنوا و بینا

کرده‌ایم».

محقق و ادیب مسلمان با این روش فکری تربیت می‌یابد.

وقتی امت اسلامی به دین و آیین خود ملتزم باشد چنین افرادی به وفور در

امت اسلامی دیده می‌شوند؛ اما اگر امت اسلامی از دین خود غفلت کند، روز به

روز، تعداد چنین محققان و ادیبانی کم و کمتر شده تا جایی که ممکن است امت

اسلامی از چنین افرادی محروم باشد.

ضرورت روی آوری و استقبال از تمدن جهانی مد نظر غریبان، و ضرورت

تبادل فرهنگی^(۱) و ضرورت سکونت با اهل دهکده واحده‌ای که انقلاب صنعتی

آن را بوجود آورده است، به معنی تقلید از اروپا در تمام مسایل است!

روی آوری و استقبال از تمدن جهانی و تبادل فرهنگ‌ها امری مطلوب است.

همزیستی نیز مطلوب اما با عزتی که ایمان آن را در دل مؤمن ایجاد کرده است و با

قوت و استواری تشخیص و تمیزی که منهج اسلامی در فکر مسلمان مؤمن آن را

۱- منظور از تبادل فرهنگی و آنچه در این زمینه مد نظر غریبان است چیزی نیست جز گرفتن تمدن از آن‌ها و این در حالی است که اگر خوب دقت کرد و دچار احساسات نشد به این واقعیت پی خواهیم برد که آن‌ها در این زمینه چیزی ندارند که به کسی ببخشند.

ایجاد می‌کند.

جهان ملحد و علم الحادی معاصر که تمام زمین را پر کرده است، علمی نیست که بشر به آن نیازمند باشد تا خود را به وسیله‌ی آن از نابودی نجات دهد، بلکه بشر به علم ایمانی^(۱) و دانشمند مؤمن نیازمند است، و این همان چیزی است که منهج اسلامی آن را به وجود می‌آورد و آن را خلق می‌کند. و این همان چیزی است که ما آن را مقتضیات فکری و عقیدتی «لا اله الا الله» نامیده‌ایم.

امت اسلامی در حقیقت امتی جهانی بود، امتی بود که اروپا علوم را از او گرفت و روش‌های تجربی در تحقیقات علمی را از او یاد گرفت. امت اسلامی، امتی است که - علاوه بر توجه به مسایل ذکر شده - به مسایل ماوراء طبیعت (جهان غیب) نیز ایمان دارد، و این ویژگی و ممیزه این امت است که در آن واحد به دو جهان غیب و جهان شهادت (محسوس)، بدون کوچک‌ترین تناقضی ایمان دارد.



مقتضیات فرهنگی «لا اله الا الله»

در مورد تمدن و فرهنگی که اُمّت اسلامی در زمان شکوفائیش در مشرق و مغرب زمین و به ویژه در اندلس ایجاد کرد، بسیار بحث کرده، و ویژگی و خصوصیات منحصربه فرد آن و وجوه اشتراک آن را با تمدن‌های دیگر برشمرده و بیان کرده و در این مسیر صادقانه پیش رفته‌ایم.

این تمدن متعلق به اُمّت و ملتی بود که حامل اسلام شد. این امت امتی بود که قبل از آن دخالت و مشارکتی در ایجاد هیچ تمدنی نداشت؛ اما بعد از مسلمان شدنش مصدري از مصادر تمدن‌های دیگر و مؤثر در آن‌ها گردید.

آنچه در این قسمت در صدد بیانش هستیم، این است که: دست آوردهای فرهنگی امت اسلامی، امری اختیاری نبود که اُمّت اگر خواست آن را می‌گیرد و اگر نخواست رهايش می‌کند، بلکه این تمدن و فرهنگ و دست آوردهای آن جزئی از مقتضیات «لا اله الا الله» بوده که اُمّت اسلامی ملتزم به اجرا و انجام آن بوده است و اگر به آن اقدام نمی‌کرد مورد سرزنش قرار می‌گرفت؛ زیرا در این صورت نسبت به ادای یکی از وظایفش که جزو مقتضیات «لا اله الا الله» می‌باشد، کوتاهی کرده است.

امام غزالی وقتی به مسئله‌ی «فرض کفایه» می‌پردازد، به این مطلب اشاره می‌کند که اگر کسی به این امر اقدام نکند، تمام اُمّت مرتکب معصیت می‌شود، و اگر کسی یا کسانی این فرض را انجام دهند، تمام اُمّت از معصیت مبری می‌شود، و گناه انجام ندادنش از آن‌ها ساقط می‌گردد. ایجاد فرهنگ اسلامی یکی از «واجبات کفایی» اُمّت اسلامی است گرچه به نظر من برخی از جزئیاتش «واجب عین» است و بر هر فردی که اقرار بر شهادتین می‌کند، اقدام به انجام آن واجب است.

آیاتی را در این زمینه دنبال می‌کنیم تا روند این تکلیف را مشاهده کنیم و ببینیم که این تکلیف چگونه جزئی از مقتضیات «لا اله الا الله» شده است:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره؛ ۳۱)

«زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشین یافریزم».

﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَ كُمْ فِيهَا﴾ (هود؛ ۶۱)

«اوست که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار کرده است».

﴿وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِّنْهُ﴾ (جاثیه؛ ۱۳)

«و آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین است، همه را از ناحیه‌ی خود مسخر شما

ساخته است».

﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحْوَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا

فَضْلاً مِّنْ رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ﴾ (اسراء؛ ۱۲)

«ما شب و روز را دو نشان قرار داده‌ایم؛ نشان شب را محو گردانیدیم و نشان روز را

تابان کرده‌ایم. تا از فضل پروردگارتان بهره‌مند گردید و تا شماره سالها و حساب را

بدانید».

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولاً فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ

الْتَّسُّورُ﴾ (ملک؛ ۱۵)

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید

و از روزی خدا بخورید و زنده شدن دوباره در دست اوست».

تمام موارد مذکور در آیات - مستقیم یا غیر مستقیم - وظایف و تکالیفی هستند

که متوجه انسان می‌شوند؛ انسانی که خداوند او را خلیفه‌ی خود در زمین قرار داده

است. همه‌ی این تکالیف جزو وظایف و تکالیف آن خلافتی است که انسان به

خاطر انجامش آفریده شده و بارزترین این وظایف آبادانی می‌باشد.

وقتی این تکالیف متوجه عموم مردمی است که خداوند آن‌ها را جانشین خود

در زمین قرار داده، و قسمتی از تکالیف او در زمین محسوب می‌شوند، در این

صورت، چه کسی بر انجام دادن آن شایسته‌تر است؟ بدون شک، خلیفه‌ی

راشده‌ای که مؤمن به خدا و ملتزم به اوامر نازل شده از طرف اوست، بهترین و

شایسته‌ترین فرد بر انجام دادن این مهم می‌باشد.

آنچه در این التزام برای انسان مؤمن مهم است، تنها اقدام به آبادانی زمین نیست؛ زیرا این امر را انسان‌های غیر مؤمن و کافر نیز انجام می‌دهند. آنچه مهم است و وظیفه‌ی انسان مسلمان می‌باشد، اقدام به آبادانی زمین بر اساس منهج خداوند است، که همان مقتضیات فرهنگی «لا اله الا الله» را تشکیل می‌دهد.

انسان فطرتاً مختراع است، به ویژه در زمینه‌ی فرهنگ و تمدن.

انسان فطرتاً شیفته‌ی صنعتی کردن مواد خاصّی است که روی زمین و در اطراف و اکنافش می‌یابد. این خصوصیت یکی از ویژگی‌های است که او را از حیوانات که مواد را به همان شکل اصلی خود به کار می‌گیرند، جدا می‌کند. گرچه حیوانات در کار لانه سازی نظم و هماهنگی خاصّی را به کار می‌برند؛ ولی طبیعت خام و نپخته‌ی آن (مواد) را، آن گونه که انسان تغییر می‌دهد، حیوانات تغییر نمی‌دهند. انسان مواد خام را ذوب می‌کند، سپس تصفیه و بعدها از راه‌ها و عملیات شیمیایی گوناگون از حالت اصلی به حالت‌های جدید آن تغییر می‌دهد. این مسئله به تنهایی در ردّ نظریه‌ی داروین مبنی بر حیوانی بودن انسان کافی است. چنین ویژگی و صفتی در نتیجه‌ی دگرگونی و پیشرفت شکل و صوری انسان اتفاق نیفتاده است، بلکه یک مسئله‌ی فطری و درونی است که در وجود انسان نهفته است.

انسان فطرتاً تنها شیفته‌ی صنعتی کردن مواد خام نیست، بلکه شیفته‌ی اصلاح و بهبود بخشیدن مستمرّ مصنوعات خود و رساندن آن‌ها به نهایت درجه‌ی کمال یا نهایت درجه‌ی زیبایی ممکن نیز هست.

صنعتی کردن، بهبود بخشیدن و زیباسازی مواد، از ویژگی‌های منحصر به فرد انسان است که به وسیله‌ی این خصوصیات از حیوانات ممتاز می‌شود. تمام این عملیات از ارکان تشکیل دهنده و ضروری فرهنگ و تمدن می‌باشند.

اما واقعیت این است که معیار حقیقی یک فرهنگ و تمدن تنها موارد مذکور نیست.

مهارت در صنعتی کردن و اصلاح و بهبود بخشیدن و زیبا سازی، تلاشی است که نشانه‌ی برتری فرد یا گروه و امتی، بر فرد یا گروه و امت دیگر می‌باشد، و به تنهایی معیاری برای قضاوت درباره‌ی دست‌آوردهای افراد و... به شمار نمی‌آید. در قوانین آموزشی، اصلی به نام «تجدیدی» وجود دارد، به این معنی که اگر

کسی در درسی تجدید شد او به عنوان دانش آموز قبول شده محسوب نمی شود گرچه در درس های دیگر نمرات خوبی را نیز کسب کرده باشد؛ زیرا برای قبولی کسب نمرات قبولی در تمام دروس لازم می باشد. چنین افتی، امری جزئی است و با امتحان دوباره در آن ماده - نه تمام مواد - جبران می شود.

قانون تجدیدی در زمینه ی دست آوردهای فرهنگی، جوابی است بر این سؤال که: آیا هر آن چه انسان از صنعتی کردن و اصلاح و بهبود و زیبا سازی انجام داده است هماهنگ با هدف وجودی او یا محقق اهدافش بوده است، یا در جهت عکس اهدافش بوده و حتی تحقق آن ها را به تعویق انداخته است؟

معیار واقعی این است، معیاری که فرهنگ ها و تمدن ها بر اساس آن پایه ریزی و استوار می گردند.

جایگاه فرهنگ در مقتضیات «لا اله الا الله» کجاست؟

گرچه در پاسخگویی به این سؤال آیات بسیاری وجود دارند؛ اما آیه ای از قرآن ما را کفایت می کند:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَيْهِ أُنشُرُ﴾ (ملک؛ ۱۵)

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید و از روزی خدا بخورید و زنده شدن دوباره در دست اوست».

ذکر نشور (زنده شدن بعد از مرگ) در کنار گردش در اطراف و اکناف زمین و بهره مند شدن و خوردن نعمت های خداوندی و ارتباط آن با حساب و جزا و پاداش، یادآوری منهجی است که انسان مسلمان بدان ملتزم است. این منهج، منهج ربانی است. التزام به حلال و حرام، مباح و غیر مباح و التزام به دستورات خداوند مقتضیات «لا اله الا الله» را تشکیل می دهند.

﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾ (قصص؛ ۷۷)

«با آن چه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجو و بهره خود را از دنیا فراموش مکن، و همانگونه که خدا به تو نیکی کرده است، تو نیز نیکی کن، و در زمین تباهی بجوی که خدا تباهکاران را دوست نمی دارد».

به یاد قیامت بودن همراه با گردش در اطراف و اکناف زمین و صنعتی کردن و اصلاح و بهبود و زیبا سازی و التزام به آنچه نجات دهنده‌ی انسان در آخرت است، همه و همه «عبادت» خداوند به حساب می‌آیند. التزام به اوامر نازل شده از طرف خداوند تنها چیزی است که اهداف آفرینش انسان را محقق و تمدن و فرهنگ صحیح را می‌سازد.

تمدن و فرهنگ تنها در مهارت و تخصص در تولیدات مادی خلاصه نمی‌شود، گرچه مهارت و تخصص در موفقیت و قدرت بخشیدن به انسان در زمین مطلوب است؛ اما به تنهایی کافی نیست. بدون التزام و تمسک به منهج صحیح، تمدن و فرهنگ حقیقی شکل نمی‌گیرد و فرهنگ و تمدنی جاهلی بوجود می‌آید (اگر تعبیر درست باشد)؛ تمدن و فرهنگی که قسمتی از اهداف خلقت انسان را محقق می‌گرداند. از طرف دیگر، آن قسمت را هم آن گونه که شایسته است محقق نمی‌گرداند و در نهایت آن را به سوی نابودی و فنا می‌کشانند.

صنعتی کردن و اصلاح در زمینه‌های مادی، نعمت‌هایی هستند که خدا به انسان ارزانی داشته است و او را با آن‌ها بر بسیاری از مخلوقاتش برتری داده است؛ اما آن چه از همه مهم‌تر و باارزش‌تر است و خدا به او بخشیده و بر او منت می‌نهد، عبادت است از: عالم والا و عالم ارزشها و عدم محدود بودن او در مسایل زمینی و عالم مادیات است.

﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (حجرات؛ ۱۳)

«و شما را ملت ملت و گروه گروه قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست».

بدون این تقوا که از ایمان به وحدانیت خداوند و روز آخرت به دست می‌آید، صنعتی کردن و اصلاح و زیبا سازی مادیات امری نابود کننده خواهد بود، آنگونه که امروز در جاهلیت معاصر اتفاق افتاده است. جاهلیت معاصر بیش از حد در گرداب شهوات و بیش از حد در گیرودار به دست آوردن متاع دنیایی است. در نتیجه نابودی و هلاکتی که خداوند آن را بر ستمگران مقدر کرده است اتفاق خواهد افتاد: ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ. فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ

رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿ (انعام، ۴۵-۴۴)

«هنگامی که آنان فراموش کردند آن چه را که بدان متذکر شوند، درهای همه ی [نعمتها] را بررویشان گشودیم تا آنگاه که بدانچه بدیشان داده شد شاد و مسرور گشتند، ما بناگاه ایشان را برگزفیم و آنان مأیوس و متحیر ماندند. نسل ستمکاران ریشه کن شد و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزااست».

فرهنگ حقیقی، فرهنگی است که زمین را بر اساس منهج الهی آباد کند؛ فرهنگی که امور دنیا و آخرت و جسم و روح و کار و عبادت را یکجا جمع کند. فرهنگ حقیقی، فرهنگی است که تمام وجود انسانی را در نظر داشته باشد؛ حسیات و معنویاتش را، فعالیت های جسمی و روحی و عقلیش را، و نیز با ابداعات و اکتشافاتش در جهان مادی خود را به عالم والا ارتقاء دهد. والاترین درجات فرهنگ و تمدن بشری این است که با گامهایش بر زمین راه برود، و در همان حال دلش کرانه های آسمان را بکاود و معلق به آسمان باشد.

فرهنگ و تمدن اسلامی در زمان اوجش، چنین فرهنگ و تمدنی بود. هیچ زمینه ای از زمینه های مطلوب نبود مگر این که مسلمانان در آن فرو رفته باشند؛ شهرسازی، راه سازی، گردش در زمین با هدف کشف مجهولات، بهره برداری از نعمت های الهی و نیروهای آسمانی و زمینی در جهت ساختن و آباد کردن، پیشرفت های علمی، اصلاح رفتارها و سلوک، راستی و صداقت، امانت و تلاش و قدرت و پشتکار و تمام صفتها و ویژگی هایی که یک امت والا و بزرگوار را می سازد. مرکز اسلامی را بنگرید؛ مرکزی که مردم در آن گرد هم می آیند و شروع هر کاری و عملی را از آنجا آغاز می کنند.

این مرکز جایی جز «مسجد» نیست؛ مسجد نه بازار است و نه مکان لهو و لعب دیوانگان. مسجد مکانی است که مردم در آنجا پروردگارشان را یاد می کنند. او را عبادت می کنند. در آنجا علم و دانش دینشان را فرا می گیرند. مسلمانان حرکت و گردش در اطراف و اکناف زمین جهت یافتن رزق و روزی خداوند را از مسجد آغاز می کنند، و بعد از مدتی به آنجا بر می گردند تا نمازشان را ادا کنند و به یاد آخرتی بیفتند که بعد از زندگی کوتاه دنیایی به آنجا باز می گردند. همان جایی که برای کسب سعادت در آنجا تلاش می کنند و اینگونه امر خدا را به تحقق می رسانند.

﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾ (ملک؛ ۱۵)

«و در اطراف و جوانب [زمین] راه بروید و از روزی خدا بخورید. زنده شدن دوباره در دست اوست.»

﴿وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا﴾ (اسراء؛ ۱۹)

«و هر کس آخرت را بخواهد و برای آن تلاش سزاوار آن را از خود نشان دهد، در حالی که مؤمن باشد، این چنین کسی تلاشش بی سپاس و اجر نمی ماند.»

مسجد مکانی نیست که مردم به آنجا بروند و در آنجا سکنا بگزینند و دست از سعی و تلاش در زمین بردارند. از طرف دیگر، سعی و تلاش در اطراف زمین هرگز آن‌ها را از برگشت به مسجد باز نمی دارد و سرگرم نمی کند. آن‌ها به مسجد برمی گردند تا انرژی لازم را برای ادامه ی زندگی برگیرند:

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ﴾ (بقره؛ ۱۹۷)

«توشه برگیرید که بهترین توشه پرهیزکاری است.»

نگاهی به جامعه ی بزرگ اسلامی بیندازید. این جامعه برآورده کننده تمام نیازهای مسلمانان است. این جامعه جایی برای پذیرش مهمانان است. انسان مسلمان بزرگوار است. روابط برادری و محبت، انسان‌ها را به هم ارتباط می دهد، پس مسلمانان یکدیگر را در این جامعه ملاقات می کنند. این جامعه مکانی است برای زیستن، خوردن، مکانی است برای ماندن. فرق اساسی بین این جامعه و جامعه ی جاهلی معاصر در این است که: جامعه ی اسلامی حرم امنی است که هیچ بیگانه ای در آنجا راه نمی یابد و در آنجا دیده نمی شود. اهالی این مرکز همه افراد یک خانواده هستند که بعد از فعالیت های روزانه در آنجا گرد هم آمده اند. این مکان، مکانی است که در آنجا اخلاق رعایت می شود؛ اخلاقی که خداوند آن را واجب کرده است. در آنجا زندگی دنیا با زندگی آخرت به هم گره می خورد.

این مرکز بزرگ اسلامی دارای آداب خاصی است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ آرِجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ. لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ

تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُتَدُونُ وَ مَا تَكْتُمُونَ. قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ. وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لَا يُضْرِبْنَ بِخُمْرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ ﴿ (نور: ۳۱-۲۷)

«ای مؤمنان! وارد خانه‌هایی نشوید که مربوط به شما نیست، مگر بعد از اجازه گرفتن و سلام کردن بر ساکنان آن. این کار برای شما بهتر است. امید است شما [این را] مدنظر داشته باشید. اگر کسی را در خانه‌ها نیافتید بدانجا داخل نشوید تا به شما اجازه داده شود. اگر هم به شما گفتند برگردید، پس برگردید. این [روش] پاکتر برایتان می‌باشد. خدا بس آگاه از کارهایی است که می‌کنید. گناهی بر شما نیست که [بدون اجازه] وارد خانه‌های غیرمسکونی شوید، چرا که شما حق استفاده از آن‌ها را دارید. خدا می‌داند آن‌چه را که آشکار می‌سازید و پنهان می‌دارید. به مردان مؤمن بگو: چشمهای خود را فروگیرند و عورت‌های خویشان را مصون دارند. این برای ایشان زبنده‌تر و محترمانه‌تر است. بی‌گمان خداوند از آن‌چه که انجام می‌دهید آگاه است. و به زنان مؤمنه بگو: چشمان خود را فروگیرند و عورت‌های خود را مصون دارند و زینت خویش را نمایان نسازند مگر آن مقدار و آن چیزهایی که پیدا می‌گردد، و چارقد و روسریهای خود را بر یقه‌ها و گریبانهایشان آویزان کنند».

آداب و اخلاق این است. چنین آداب و اخلاقی فرهنگ و تمدن صحیح را می‌سازند. دین واقعی دارای چنین آداب و اخلاقی است.



در جامعه‌ی اسلامی به مؤسسات فرهنگی بنگرید؛ اداره‌ی نظارت و کنترل، مراکز دادگاهی، مدارس، بیمارستان‌ها، مراکز سالمندان، مراکز حفاظت از حیوانات، گرمابه‌های عمومی، کتابخانه‌های عمومی، اتحادیه‌های صنفی، مؤسسات خیریه، اوقاف و...

تمام مؤسسات مذکور بر تمدن و فرهنگی بودن یک جامعه دلالت دارند. در جامعه‌ی اسلامی آن‌چه از همه مهمتر است وجود انگیزه‌های دینی در چنین مؤسساتی به منظور تحقق اهداف دینی است. اگر مدتی در این جامعه گردش کنی، به هر جاکه می‌خواهی بنگری، چیزها یا افراد یا مؤسسات یا نظامی را خواهی دید

که خدا و روز آخرت را به یاد می آورد، و این که بزرگترین هدف در زندگی عبادت خداوند است، عبادت به معنای شامل و وسیع آن، عبادتی که آبادانی زمین را بر اساس منهج الهی در بر دارد.

علاوه بر این، جامعه‌ی اسلامی، خواه در یک حوزه‌ی کوچک باشد یا در یک حوزه‌ی بزرگ، جامعه‌ای است که در جهان دارای کمترین تخلّفات است، و کمتر دچار فاحشه و اعمال زشت می‌گردد. چنین امری به ایمان به خدا و روز آخرت و اجرای برنامه‌ی خداوند و شریعت او در زندگی برمی‌گردد.

هرگز جایز نیست که از عنصر فرهنگی غافل شد. ما در حالی از مقتضیات فرهنگی «لا اله الا الله» بحث می‌کنیم که زیر سایه‌ی تمدن و فرهنگ وحشتناک جاهلی زندگی می‌کنیم؛ فرهنگ وحشتناکی که هیچ لحظه‌ای از شب و روز در آن تخلّفات قطع نمی‌شود.

به ریشه‌های التزام در زمینه‌ی فرهنگی بر می‌گردیم.

درباره‌ی وظیفه‌ی بشر، به طور عام، به عنوان خلیفه و جانشین خداوند در زمین، در ارتباط با آبادانی زمین بحث کردیم. و درباره‌ی وظیفه‌ی انسان مسلمان در زمینه‌ی آبادانی زمین بر اساس منهج ربّانی نیز بحث کردیم. اکنون می‌خواهیم درباره‌ی یکی دیگر از اصول التزام امت اسلامی بحث کنیم که عبارت است از: «شاهد و گواه بودن» بر تمام بشریت:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يُكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ (بقره؛ ۱۴۳)

«بی‌گمان شما را امت میانه روی قرار داده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر نیز بر شما گواه باشد».

شهادت و گواه بودن بر مردم مقتضی این است که این امت نمونه‌ای صحیح و والا در تمام زمینه‌های خیر باشد:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ (آل عمران؛ ۱۱۰)

«شما [مسلمانان] بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید [مادام که]

امر به معروف و نهی از منکر می‌نماید و به خدا ایمان دارید».

همانا بزرگترین شهادت، شهادت بر حَقَّانیت این دین و تبلیغ برنامه‌ی اسلام به تمام بشر و آگاه کردن و تعلیم دادن آن‌ها با الگوها و نمونه‌های عملی نیک است. مردم را تعلیم دهند که چگونه این دین را در زندگی واقعی خود به طور عملی اجرا کنند. تنها و تنها در چنین صورتی است که بر بشر گواه و شاهد خواهند شد.

شهادت در روز قیامت در برابر خداوند انجام می‌گیرد؛ خواه شهادت اُمّت اسلامی بر غیر یا شهادت پیامبر ﷺ بر اُمّت اسلامی.

در روز قیامت پیامبر ﷺ چگونه بر اُمّت شهادت می‌دهد؟ او ﷺ به وسیله‌ی تلاشها و مجاهدت‌های خستگی ناپذیرش که در طول سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه انجام داد تا اُمّت را با مسائل دین در قالب نمونه‌ای عملی و والا آگاه و بر اساس خواسته‌های دینی تربیتشان کند، امر شهادت را به انجام می‌رساند.

وقتی روز قیامت برپا می‌شود، ایشان ﷺ در مقابل مولای خود قیام می‌کند و چنین می‌فرماید: «خدا یا! آن‌چه امر فرمودی، تبلیغ کردم». او راست می‌گوید و سخنش پذیرفته می‌شود. اُمّتش نیز بر تبلیغ رسالتش شهادت می‌دهند همچون شهادت در «حجة الوداع»، آنگاه که همگان را مخاطب قرار داد و فرمود: آیا دین خدا را به شما نرساندم. همه به او جواب مثبت دادند و او را تصدیق کردند. پس فرمود: خدا یا! شاهد باش.

اُمّت اسلامی نیز بر دیگران شهادت می‌دهند، اما مردم وقتی آن‌ها را تصدیق خواهند کرد که نمونه‌های عملی دین خدا بوده باشند؛ نمونه‌های عملی‌ای که دیگران دین و حقیقت آن را از آن‌ها درک کرده باشند.

اُمّت عملاً یک مدت طولانی اقدام به تبلیغ دین خدا کرد و در راه آن جهاد نمود و در یک قالب عملی به مردم آموزش داد که چگونه دین خدا را به مرحله‌ی اجرا و عمل در آورند.

آیا دین خدا تنها دین آخرت است و هیچ ارتباطی با دنیا ندارد؟ یا دین خدا در برگیرنده‌ی دنیا و آخرت است:

﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾ (قصص؛ ۷۷)

«به وسیله‌ی آن‌چه خدا به تو داده، سرای آخرت را بجوی و بهره خود را از دنیا فراموش مکن».

آیا این دین تنها دین روح بدون جسد است؟
 ﴿وَإِنْ لَيَبْدَنِكَ عَلَىٰكَ حَقًّا﴾. (بخاری رحمه الله)
 «همانا بدنت بر تو حقی دارد».

آیا دین خدا تنها در عبادت به معنای محدود آن (انجام فرایض) خلاصه می شود؟
 ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (جمعه؛ ۱۰)

«آنگاه که نماز خوانده شد در زمین پراکنده شوید و به دنبال رزق و روزی خداوند بروید و خدا را بسیار یاد کنید، تا رستگار شوید».

دین اسلام بر اساس فرمایشات خداوند، دین سیاست، اقتصاد، اجتماع، جهاد و تلاش و فعالیت در جهت آبادانی و عمران زمین، مطابق منهج ربّانی است. پس امت اسلامی اگر خواسته های دین را اجرا نکند، و نمونه ای عملی و مطلوب از خود ارائه ندهد چگونه می تواند به وسیله ای این دین بر مردم گواه باشد؟! این یک مسئله ای اختیاری نیست که از امت خواسته شود، بلکه یک وظیفه و تکلیفی است که باید انجام پذیرد.



در مرحله ی سوم، مسئله ی التزام به دین خدا مطرح می شود.
 ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ (صف؛ ۹)
 «خداست که پیامبر خود را همراه با هدایت و آئین راستین فرستاده است تا این آئین را بر همه ی آئین های دیگر چیره گرداند».

دین در عالم واقع تنها با گفتار غالب نمی آید و پیروز نمی شود، گرچه دارای خطیبان و سخنوران و نویسندگان چیره دستی هم باشد که از قدرت گفتاری و نوشتاری والایی برخوردار باشند. کمتر کسی چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مجرد حق بودن دین خدا مؤمن می گردد. کمتر کسی چون یاران پیامبر صلی الله علیه و آله با شنیدن حق و شناخت آن به نمونه ای بی مثال در مقابل ظلم و ستم تبدیل می شوند و قد علم می کنند. بسیاری از مردم منتظر غالب شدن حق هستند تا گروه گروه وارد آن شوند. حق هم برای چیره شدن به وسایل و افرادی نیازمند است که از او پشتیبانی کنند. دین به

پشتیبانی گروهی از جوانان مؤمن نیازمند است که با ایمانی راسخ پایگاهی محکم برای آن گردند و چنان به آن متمسک و ملتزم شوند که در مقابل ظلم‌ها و ستم‌ها و شکنجه‌ها تاب استقامت داشته باشند، و با تمام وجود و و هر چه دارند در راه آن تا آخرین لحظه‌ی زندگیشان فداکاری کنند.

قدرت و نیروی اسلام از چنین وسایل و ابزارهایی سرچشمه می‌گیرد:

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ﴾ (انفال؛ ۶۰)

«برای [مبارزه با] آنان تا آنجا که می‌توانید نیروی [مادی و معنوی] و [از جمله:] اسب‌های ورزیده آماده سازید، تا بدان دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد».

﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾ (حج؛ ۷۸)

«و در راه خدا تلاش و جهاد کنید، آنگونه که شایسته تلاش و جهاد در راه اوست».

«فرهنگ» نیز یکی از این ابزارها است.

اسلام به وسیله‌ی نمونه‌های فرهنگی که تربیت کرده بود، در مساحت گسترده‌ای از زمین انتشار یافت.

وقتی سخن از فرهنگ و تمدن می‌شود، طغیان فرهنگی موجود در کاخهای باشکوه به ذهن خطور می‌کند، در حالی که هرگز چنین نیست. این فرهنگ، فرهنگی به مفهوم اسلامی و مدنظر اسلامی نیست، بلکه چنین مسایلی در اصل نابود کننده فرهنگ می‌باشند.

﴿وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا﴾ (اسراء؛ ۱۶)

«هرگاه بخواهیم شهر و دیاری را نابود کنیم، افراد دارا و خوشگذران و شهوتران آنجا را چیره می‌گردانیم و آنان در آن دیار شروع به فجور می‌کنند، پس فرمان بر آنجا واجب می‌گردد و آنگاه آنجا را سخت در هم می‌کوبیم».

فرهنگ، قبل از هر چیز یک ارزش و هنجار به حساب می‌آید، سپس دارای یک قالب و تشکیلات مادی می‌گردد.

مسلمانان نخستین که دل‌های مردم را برای پذیرش اسلام گشودند، مالک و

صاحب تمدن مادی بسیار بسیار اندکی بودند. اما در مقابل، صاحب اصول اساسی یک تمدن اصیل و واقعی و حقیقی چون: عزّت نفس، پاکی عواطف و احساسات، عدالت، حبّ، خشوع در برابر خدا، اهداف والا، اخلاقی متین و اصیل، حرکتی منظم و نظامی خاص بودند.

با استقرار امت اسلامی و تمکّن آن در زمین، مظاهر مادی آن نمایان شد، با این تفاوت که این مظاهر مادی در برابر اهداف والای اسلامی خاضع و فروتن شد، در نتیجه، این خضوع نوری شد که دلها و افکار مردم قاره‌های سه گانه آباد آن روز را روشن کرد.

این جریان ادامه یافت تا این که ثروتمندانِ امت راه خوشگذرانی را در پیش گرفتند و فقرا نیز زمین‌گیر شده و در نتیجه سنت تخلف‌ناپذیر خدایی امت را فرا گرفت.

امروز فرهنگ پوچ و کاذب غرب هجوم آورده، و دل‌هایی را که از حقیقت اسلام تهی است مات و مبهوت خود کرده و به خود مشغول نموده است. هرگز چنین نیست، روی آوردن به تمدن غرب چیزی نیست که امت را از عقب ماندگیش نجات دهد. آن‌چه امت را نجات می‌دهد، برگشت به مفهوم واقعی فرهنگ اسلامی است، مفهوم زیبایش؛ مفهومی که در آن هیچ اثری از بیهودگی و لهو و دیوانگی نیست. مفهومی که دارای محتوای والایی است؛ چرا که از «لا اله الا الله» استمداد جسته و جزئی از مقتضیات «لا اله الا الله» به شمار می‌آید.

مظاهر مادی در حدّ معمول یکی از ضروریات زندگی پیشرفته امروزی بشر است؛ اما بدون ارزش‌های حقیقی اخذ شده از منهج ربّانی امتی را ایجاد نمی‌کند و محقق‌کننده‌ی هیچ یک از اهداف انسانی که خداوند از بندگان می‌طلبد نخواهد بود:

﴿وَاللّٰهُ يُرِيْدُ اَنْ يَّتُوْبَ عَلَیْكُمْ وَ يُرِيْدُ الَّذِیْنَ یَتَّبِعُوْنَ الشَّهَواتِ اَنْ تَحْمِلُوْا مِثْلًا عَظِیْمًا﴾ (نساء؛ ۲۷)

«خداوند می‌خواهد توبه‌ی شما را بپذیرد، و کسانی که به دنبال شهوات راه می‌افتند می‌خواهند که [از حق] خیلی منحرف گردید».

مقتضیات بیانی و گفتاری «لا اله الا الله»

«بگو، روح القدوس تو را همراهی می‌کند».

این فرموده‌ی پیامبر ﷺ به حسان بن ثابت رضی الله عنه است. شاعری که با اشعارش از رسول خدا ﷺ و دعوت اسلامی دفاع می‌کرد.

از فرموده‌ی پیامبر ﷺ به حسان بن ثابت رضی الله عنه، علاوه بر تشویق او بر ادامه‌ی کارش، مباح بودن عملش را نیز می‌فهمیم. حتی از کلام پیامبر ﷺ چنین می‌فهمیم که گویی کار حسان بن ثابت یک تکلیف است و حضرت ﷺ به او امر می‌کند.

پس، دعوت بر کسانی که خداوند نعمت بیان به آن‌ها بخشیده است حق دارد و آن دفاع از اوست. البته این نوع از دفاع یک فرض کفایه است و با انجام آن توسط برخی، تکلیف از بقیه ساقط می‌شود. بر دیگران نیز واجب است که در دفاع از دعوت حق، خود را به انجام کارهای دیگر مشغول نکنند.

آنچه در این زمینه (بیان) بر صاحبان بیان و فصاحت کلام واجب و فرض عین است، التزام و پایبندی به اصول و قوانین اسلامی در بیاناتشان می‌باشد. این پایبندی به اصول و قوانین اسلامی همان مقتضیات «لا اله الا الله» را تشکیل می‌دهد.

ما در اینجا قصد نداریم درباره‌ی روش‌های بیانی و خطابه در اسلام بحث کنیم؛ چرا که این مطلب یک بحث تخصصی است. ما در اینجا به اشاراتی در این خصوص اکتفا می‌کنیم.^(۱) در این فرصت اندک به یک مسئله‌ی بسیار اساسی می‌پردازیم که عبارت است از: ارتباط تمام فعالیت‌های انسان مسلمان با عقیده‌ی اسلامی به منظور تحقق این کلام خداوند است که می‌فرماید:

۱- به کتاب «منهج الفن الاسلامی» مراجعه کنید.

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ...﴾ (انعام؛ ۱۶۳-۱۶۲)

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خداست که پروردگار جهانیان است و خدا را هیچ شریکی نیست...».

علاقه به بیان مطالب در یک شکل و قالب زیبا یک علاقه‌ی فطری است. این مطلب در میان هر امتی، دارای آداب و فنون خاصی بوده و می‌باشد.

با توجه به این که متخصصین در این زمینه (شاعران و ادیبان و...) در میان مردم بسیار نیستند، مشارکت بقیه‌ی افراد جامعه در این زمینه با استقبال و استفاده‌ی از دست آوردها و توانائی‌های این متخصصین، انجام می‌گیرد.

چون این توانایی و استعداد یک توانایی و استعداد فطری است و در چارچوب آیه و در قسمت «مَحْيَايَ» قرار دارد؛ بنابراین واجب است در راه خدا که پروردگار جهانیان است به کار گرفته شود. بسیاری از مردم وقتی این سخن را می‌شنوند، چنین تصور می‌کنند که منظور این است که ادبیات باید در چارچوب پند و اندرز و موعظه خلاصه و محصور شود تا ادبی دینی گردد و در جهت رضایت خدا قرار گیرد؛ اما واقعیت این است که چنین چیزی هرگز مد نظر نیست. پند و اندرز در دین خدا دارای جایگاه خاص و ویژه‌ای است. اگر ادبیات تماماً به پند و اندرز تبدیل شود ضررش از نفعش بیشتر خواهد بود.

از یاران رسول خدا ﷺ روایت است که: «پیامبر ﷺ گاه گاهی ما را نصیحت می‌کرد تا احساس خستگی نکنیم».

وقتی حال یاران پیامبر (رضی الله عنهم) چنین است؛ یارانی که کلام پیامبر ﷺ را به سرعت می‌گرفتند تا آن را یاد گرفته و عملی سازند و چنین مطمئن بودند که راه بهشت در گرو یاد گرفتن و عملی کردن آن سخنان است، پس حال ما که مردمانی عادی هستیم چگونه خواهد بود، آنگاه که بخواهیم تمام سخنانمان را در وعظ و پند و اندرز خلاصه کنیم؟!

هنر و فن و تکنیک بیان (فصاحت و بلاغت) هرگز به پند و اندرز و موعظه خلاصه نمی‌شود گرچه پند و اندرز خود نیز تکنیک‌ها و روش‌های خاصی دارد که اگر کلامی بلیغ بیان شود، عواطف و احساسات را بیشتر تحریک خواهد کرد.

تکنیک‌ها و روش‌های بیان و ارائه‌ی مطالب تکنیک‌های غیر مستقیمی هستند که کلام را به دل‌های مردم می‌رسانند و در وجدان و عواطف آن‌ها تأثیر می‌گذارند. وظیفه‌ی مسلمانی که از نعمت فصاحت و بلاغت کلام برخوردار است، چیست؟

واقعیت این است که دعوت اسلامی همیشه و در هر زمانی نیازمند افرادی است متخصص که از او دفاع کنند.

مبارزه‌ی بین حق و باطل هم همیشگی و جاودانه است؛ زیرا ابلیس انسان‌ها را به آن وعده داده است:

﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَا يَنَالُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ (اعراف؛ ۱۷-۱۶)

«اگر من گفتم: بدان سبب که مرا گمراه داشتی، من بر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم، سپس از پیش رو و از پشت سر و از اطراف راست و چپ به سراغ ایشان می‌روم و بیشتر آنان را سپاسگزار نخواهی یافت».

بنابراین وجود افرادی مجاهد در میان مسلمانان امری لازم و ضروری است تا از این طریق خداوند متعال نیروهای شر را از بین برده و زمین را از فساد نجات دهد:

﴿وَلَوْ دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (بقره؛ ۲۵۱)

«و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله‌ی برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرا می‌گیرد، ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد».

امروز در راه مبارزه با دعوت اسلامی تمام شیوه‌های بیانی؛ خواه با هجوم مستقیم بر علیه اسلام و اصول و مفاهیم و عقیده و شریعت و سنت‌ها و رسم و رسومش، خواه با مشوش کردن اخلاق و اصول آن و سرگرم کردن مردم به مسایل بی‌ارزش، بکار گرفته شده و می‌شوند. در هر صورت این تلاش‌ها جزئی از فعالیت‌های بکار گرفته شده در جهت فریب دادن مردم و دور کردن آن‌ها از راه خداست.

در چنین موقعیتی بر آنانی که از نعمت بیانی شیوا و فصیح و بلیغ برخوردارند، واجب است وارد میدان مبارزه شده و پاسخ‌های دندان شکنی به این یاوه‌گویی‌ها بدهند. بر آنان است که با بیان حقیقت اسلام یا معرفی واقعی جاهلیت معاصر و

مفاهیم گمراه و موازین ناهمگون و نامتعادلش، یا با آشکار کردن تلاش‌های ویرانگری که شیاطین این جاهلیت برای منحرف کردن دیگران بکار می‌گیرند، یا با دعوت مردم به دست کشیدن از مسایل پوچ و بیهوده و بی ارزشی که خود را به آن مشغول کرده‌اند و پناه آوردن به ارزش‌های واقعی، حقیقت را آشکار کنند:

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾ (نحل، ۱۰۰-۹۹)

«بی‌گمان شیطان هیچ تسلطی بر کسانی ندارد که ایمان دارند و بر پروردگارشان تکیه می‌نمایند. او تنها بر کسانی تسلط دارد که او را به دوستی می‌گیرند و به واسطه‌ی او [به خدا] شرک می‌ورزند».

وقتی ادیبان به واجب خود عمل می‌کنند، دیگران نیز در این زمینه وظیفه دارند خود را به امور دیگر مشغول کنند و در این زمینه التزام به مقررات و اصول و قوانین اسلامی را هرگز فراموش نکنند.

بر ادیب مسلمان است که افکار و عواطفش چون سایر اعمال و کارهایش از اسلام سرچشمه بگیرد و مطابق قوانین اسلام باشد. ادیب در هر حال بشر است و هیچ انسانی ملائکه نیست و اصلاً واجب نیست که ملائکه باشد (همچون ملائکه باشد)؛ بنابراین او هم مثل سایرین دچار اشتباه می‌شود؛ زیرا: (كُلُّ بَشَرٍ مِّثْلُ ضَلَّالٍ). «هر بنی آدمی خطاکار است». اما بهترین گناه کار کسی است که توبه کند، آنگونه که پیامبر ﷺ فرموده است. (۱) خداوند می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ فَرِحَ بِهِ اللَّهُ وَكَمْ يَصُرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ. أُولَٰئِكَ جَزَاءُ هُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾ (آل عمران؛ ۱۳۶-۱۳۵)

«و کسانی که چون دچار گناه شدند، یا بر خویشان ستم کردند، به یاد خدا می‌افتند و آمرزش گناهانشان را خواستار می‌شوند، و بجز خدا کیست که گناهان را ببامرزد؟ و با علم و آگاهی بر چیزی که انجام داده‌اند پافشاری نمی‌کنند. آنچنان پرهیزگاران پاداششان

۱- حدیث را «امام احمد، ابوداود، ابن ماجه و ترمذی» روایت کرده‌اند. در ادامه ی حدیث چنین آمده است: «وَ خَيْرُ الْخَطَّائِينَ التَّوَّابُونَ». امام ترمذی می‌فرماید: این حدیث غریب است زیرا تنها از طریق علی بن مسعود از قتاده روایت شده است.

آمرزش خدایشان و باغهایی است که در زیر [درختان] آن‌ها جویبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند، و این چه پاداش نیکی است که بهره‌کسانی می‌گردد که اهل عملند».

بر ادیب مسلمان واجب نیست که از خصوصیات انسانی خود دست بکشد. آن‌چه بر او واجب است، این است که جز خیر به مردم نگوید. اگر لحظه‌ای از لحظات زندگی چیزی بر خلاف خیر بیان کرد و بر آن اصرار داشت، - این را بداند که - اصرار مانع بخشش است و خداوند تنها کسانی را می‌بخشد که «با علم و آگاهی بر چیزی (گاهی) که انجام می‌دهند پافشاری نکنند». پس بر این اساس یک ادیب مسلمان متعهد از تمام بیانات بی‌ارزش و دعوت به سوی آن‌ها خودداری می‌کند. البته اشاره به امور بی‌ارزش و اشاره به انسان‌های بی‌مایه و پست، امری حرام نیست؛ زیرا در سوره‌ی یوسف توصیف دقیقی از لحظات سقوط بشری ذکر شده است. قرآن در بیان داستان‌هایش تنها به بیان لحظات سقوط انسان اکتفا نکرده، آن‌گونه که نویسندگان با شیوه‌های فتنه‌انگیزی این کار را می‌کنند. علاوه بر این قرآن با هدف متعجب کردن خوانندگان به بیان داستان نمی‌پردازد، آن‌گونه که داستان سرایان با قهرمانان داستان اینچنین می‌کنند. لحظات پایانی داستان‌های قرآنی لحظات سقوط نیست، بلکه لحظه‌ی برگشتن و پرواز به سوی خداوند است:

﴿قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ اِنَّكَ خَصَصَ الْحَقُّ لَنَا زَاوَدَهُ عَنْ نَفْسِهِ وَاِنَّهُ لَمِنَ الصّٰدِقِیْنَ. ذٰلِكَ لِيَعْلَمَ اَنِّیْ لَمْ اَخْنُهُ بِالْغَيْبِ وَاَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِی الْخٰثِلِیْنَ. وَ مَا اُبْرِئُ نَفْسِیْ اِنَّ النَّفْسَ لَمَّآرَةٌ بِالسُّوْءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّیْ اِنَّ رَبِّیْ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ﴾ (یوسف؛ ۵۳-۵۱)

«زن عزیز مصر گفت: حق آشکار می‌شود. این من بودم که او را به خود خواندم و او از راستان است. این [اعتراف من] بدان خاطر است که بداند من در غیاب [او] بدان خیانت نمی‌کنم، و خداوند بی‌گمان نیرنگ نیرنگ‌بازان را [به سوی هدف] رهنمود نمی‌کند. من نفس خود را تیره نمی‌کنم؛ زیرا نفس به بدیها و نابکاریها می‌خواند، مگر نفس کسی که پروردگارم به او رحمت نماید، بی‌گمان پروردگارم دارای مغفرت و مرحمت فراوانی است».

ادیب مسلمان همچنین به جهان بینی اسلامی نسبت به هستی و زندگی و انسان ملتزم است. این جهان بینی همچنان که در کتاب «منهج الفن الاسلامی»

توضیح داده‌ام، عبارت است از: تصوّر شامِل، وسیع و بسیار عمیق، که وجدان و ضمیر بشریت را از حقّ لبریز می‌کند. تصوّر که هرگاه بخواهد از آن تعبیر نماید، تعبیری زیبا می‌کند. هنر و فنّ حقیقی این است، هنری که شایسته‌ی هنر بودن است. چنین هنری شایسته‌ی این است که هنرهای پوچ و بی‌ارزش را از میدان به در کند، یا آن‌ها را از راه کنار زند.

هرگاه مسلمانان و مؤمنانی که دارای نعمت فصاحت و بلاغت بیان هستند، ملتزم به مقتضیات بیانی «لا اله الا الله» باشند، صداهای ناهنجاری که امروز جهان را پُر کرده است، هرگز ظاهر نخواهند شد. تمام این صداهای ناهموار و ناشیرینی هستند که شایستگی وجود و ظهور ندارند. امروز، با کمال تأسف، به سبب خالی بودن میدان از ادیبان متعهدی که بتوانند با روش‌های تخصصی و تکنیکی زیبایی که یک فنّ خوب آن‌ها را می‌طلبد، مقتضیات «لا اله الا الله» را بیان و بدان‌ها ملتزم باشند، این صداها یافت و منتشر شده‌اند. هر چند قصد و هدف ما در اینجا پرداختن به جنبه‌ی تخصصی مطلب نیست؛ اما ذکر مثال‌هایی که راهنمای راه باشند بدون اشکال خواهد بود.

سخنرانان و - به اصطلاح - ادیبان و هنرمندان جاهلی شعارشان این است که: فن برای فن (یعنی هنر در خدمت هنر)، و زیر لوای این شعار، فساد را در زمین برانگیخته و ترویج می‌دهند. این ادیبان از سوی صاحبان قدرت و مراکز مختلف نیز پشتیبانی می‌شوند و جمهور مردم نیز میل به سوی فساد و لهو و لعب دارند تا رفعت و بزرگی و به زعم خود در مسیر کمال گام بر دارند. دوستان ابلیس از یهود و غیر یهود نیز آن‌ها را فاسد کرده و سقوطشان را به ادعای کسب آزادی برایشان زینت می‌دهند.

اما یک ادیب و هنرمند مسلمان هدفش رفعت مردم به مستوای شایسته‌ی انسانی اوست؛ موجودی که خداوند او را گرامی داشته و او را بر بسیاری از مخلوقاتش برتری بخشیده است. در جاهلیت معاصر، هنرمندانی متعهد نیز وجود دارند که شعار هنر در خدمت هنر را نمی‌پذیرند؛ اما به جای آن شعار جاهلی دیگری را سر می‌دهند که عبارت است از: هنر در خدمت زندگی. سؤال اصلی این است که: کدام زندگی؟ چه کسی معیارها و اصول این زندگی را مقرر می‌کند؟

یک هنرمند مسلمان نه شعار «هنر برای هنر» با مفاهیم جاهلی معاصر را می‌پذیرد و نه شعار «هنر برای زندگی». از نظر او، هنر همانند تمام فعالیت‌های دیگر است و هدف از آن عبادت خداوند به معنای تمام و کامل آن می‌باشد؛ معنایی که در برگیرنده‌ی آبادانی زمین بر اساس برنامه و منهج خداوند است.

وجود ظلم در زمین، با تمام اشکال و در تمام زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعیش، مخالف تعالیم پروردگار جهانیان می‌باشد. خداوند متعال در یک حدیث قدسی چنین می‌فرماید:

(يَا عِبَادِي اِنِّي حَرَمْتُ الظُّلْمَ عَلٰى نَفْسِيْ وَ جَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّمًا فَلَا تَظَالُمُوْا). (مسلم رحمه الله)

«ای بندگانم! همانا من ظلم را بر خود حرام کردم و آن را در بین شما حرام گردانیدم، پس به یکدیگر ظلم نکنید».

بزرگترین ظلم، شرک به خداست؛ زیرا مصدر تمام ظلم‌هاست:

﴿وَ اِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهٖ وَهُوَ يَعِظُهٗ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ

عَظِيْمٌ﴾ (لقمان؛ ۱۵)

«زمانی که لقمان به پسرش - در حالی که او را پند می‌داد - گفت: پسر عزیزم! چیزی را انباز خدا مکن، واقعاً شرک ستم‌بزرگی است».

یک ادیب و یک هنرمند مسلمان به حکم مسلمان بودنش، در برابر تمام ظلم‌ها موضع انکار و جهاد اتخاذ می‌کند. پس فن و هنری را اختراع می‌کند که ظلم را محکوم کند و آن را به مردم بنمایاند، و به وسیله‌ی آن مردم را به مبارزه علیه آن و جایگزین کردن حق دعوت می‌کند. گاهی بین یک هنرمند مسلمان و یک هنرمند جاهلی که می‌خواهد با هنرش با ظلم مقابله کند و آن را از بین ببرد تشابهاتی دیده می‌شود؛ اما واقعیت امر این است که این دو در چندین امور تفاوت‌های اساسی با هم دارند:

۱. در جایگزینی‌ای است که ارائه می‌دهند. واقعیت این است که جایگزین حقیقی ظلم، نه سرمایه‌داری است و نه دموکراسی و نه لائیک و نه شکستن تمام قید و بندهای خودسرانه و بی‌حساب و کتاب و دعوت مردم به سوی هرچ و مرج، و نه تفکر و جود و نه نوگرایی و نه تجدیدی که به سوی نابود کردن سنت‌های قدیمی و میراث گذشته و رها شدن و گسستن ارتباط با آن‌هاست.

جایگزین واقعی ظلم منهج ربّانی است. ظلم نخست از دنبال کردن منهج‌های بشری بوجود آمده است، و تمام جانشینان مذکور ظلم جزئی از منهج‌های جاهلی بشری هستند؛ روش‌ها و منهج‌های جاهلی‌ای که خداوند درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید:

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (مائده؛ ۵۰)

«آیا جوای حکم جاهلیت هستند؟ چه کسی برای افراد پرهیزگار بهتر از خدا حکم می‌کند؟!».

۲. تفاوت دیگر در تفسیر حوادث بوجود آمده در اثر این ظلم‌هاست.

اگر یک ادیب و هنرمند، طرفدار تفسیر مادی از حوادث باشد، تمام اسباب را به اوضاع اقتصادی و حاکمیت طبقه‌ی ثروتمند و خوار کردن طبقه‌ی زحمتکش بر می‌گرداند. حاکمان و ثروتمندان و فئودالیستها و سرمایه‌داران را محکوم می‌کند، و اشک‌هایی نیز برای زحمتکشان می‌ریزد؛ اما واقعیت این است که این اشک‌ها در واقع اشک‌هایی نه اخلاقی هستند و نه انسانی بلکه این اشک‌ها، اشک‌های سرمایه‌داری هستند که انگیزه‌اش ماتریالیسم و تفسیر مادی از تاریخ و دعوت به سوی نابود کردن فئودالها و جانشین کردن زحمتکشان به جای آن‌هاست.

اگر یک ادیب و هنرمند، طرفدار تفسیر و تحلیل درونی از حوادث بوجود آمده باشد، تمام اسباب را به اضطراب و مشکلات درونی بر می‌گرداند، و با مجرم با عطوفت برخورد خواهد کرد؛ زیرا او فقیر و طعمه‌ای است که ربوده شده و نسبت به جامعه‌اش بیگانه شده است.

اگر از طرفداران مرجئه باشد، تمام امور را به این مسئله بر می‌گرداند که انسان خودش را نیافته است؛ زیرا قید و بندهای دین و اخلاق و جامعه و شدیدتر از این‌ها فشارهای دیگران وجود فردیش را نابوده کرده است. بر اوست که ذات خود را بیابد و به فکر خود باشد نه دیگران. دیگران به هر سو می‌روند، بروند، حتی اگر به سوی جهنم! اگر از طرفداران تجدد و نوگرایی باشد، مشکل را در سنت‌های قدیمی و جنایت عدم آزادی می‌داند و تنها راه چاره را رهایی از این سنت‌ها و باورهایی می‌داند که روند را به تعویق انداخته و راه را بر روندگان و انقلابیون بسته است.

اما یک هنرمند مسلمان که با هدایت الهی راه یافته است، حقیقت را برای

مردم روشن می‌کند. همانا حقیقتی ورای تمام این نامتعادلات و ناهنجاری‌های موجود در زمین وجود دارد که عبارت است از: عدم ایمان به خدا و روز قیامت، و به دنبال آن عدم پیروی از منهج الهی و اتخاذ حاکمان زمینی به خدایی به جای خدای واحد. سپس پیروی از منهج‌های خدایان زمینی و برنامه‌های آنان. این خدایان زمینی خواه فتودالیسم‌ها باشند یا سرمایه‌داران و یا کمونیست‌ها. نتیجه یک چیز است و آن چیزی نیست جز سرکوبی مستضعفین زیر قدرت این خدایان. تمام این عوامل در ایجاد فساد موجود دخیل و هر دو گروه نیز در این امر شریکند؛ هم گروه مستکبر که خود را شریک خدا می‌دانند و هم گروه مستضعف که از آن‌ها پیروی می‌کنند. اصلاح در زمین صورت نمی‌گیرد و ظلم نابود نمی‌شود مگر این که خدایان پوچ و دروغین از مقام خود تنزل کرده و آن را رها کنند و به تبع آن مستضعفان نیز از عبادت و پیروی آن‌ها دست بکشند. این امر تنها به وسیله‌ی عبادت خداوند واحد و جهاد مقدس در راه اعلای نام و برنامه‌ی او - جلّ جلاله - و نابودی طواغیت محقق خواهد شد.

آن‌چه بیان شد اشارات سریع و گذرا بر مسئله‌ی مطرح شده بود. هدف بیان جوانب مختلف مسئله نیست، بلکه هدف بیان خواسته‌ها و مقتضیات بیانی «لا اله الا الله» در زمینه‌ی ارائه‌ی بیانی زیبا از درونیات است. اگر به این مسئله، مسئله‌ی «تبلیغات» را نیز اضافه کنیم، با این دید که جزئی از بیان است، در مورد آن می‌گوییم:

«تمام تبلیغات امت اسلامی در پند و اندرز و درس‌های دینی خلاصه نمی‌شود، اگر چه پند و اندرز و دروس دینی جزو لاینفک تبلیغات اسلامی با هدف تذکر مردم نسبت به خدا و روز قیامت می‌باشند».

تبلیغات در امت اسلامی چند هدف را دنبال می‌کند که عبارتند از:

۱. آشنا کردن مردم به حقیقت دینشان، یعنی آشنا کردن مردم با مقتضیات «لا اله الا الله». این یک امر جدی و مستمری است که توقف ناپذیر می‌باشد، به طوری که زندگی پیامبر ﷺ را به مدت سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه در بر گرفت و هرگز در این مدت، آموزش مردم و آگاه کردن آن‌ها با مقتضیات «لا اله الا الله» لحظه‌ای قطع نشد.

۲. آگاه کردن مسلمانان از مکر و حيله و توطئه‌های دشمنان دین تا از آنها برحذر باشند و در دام آنها گرفتار نشوند. در سوره‌های مدنی بحث‌های مفصلی از این دشمنان آمده و به عواملی که آنها را وادار به موضع‌گیری دشمنانه نسبت به «لا اله الا الله» و امت اسلامی کرده و روش‌های مکارانه‌ای که اتخاذ کرده و می‌کنند، و نیز وسایل پیشگیری از این مکرها و حيله‌ها، اشاره شده است.

۳. با دید مؤمنانه به مسایل و اوضاع جهان نگرستن و این که چه نیروهای در حال کار کردن هستند؟ موضع‌گیری برخی نسبت به برخی دیگر چیست؟ در جاهلیتی که زندگی مردم را دچار مشکل کرده، چگونه می‌توان مؤثر بود؟ در بوجود آمدن بحران‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فکری، که جهان را در بر گرفته، جاهلیت چه تأثیری داشته و چقدر تأثیرگذار خواهد بود؟ سنت‌های الهی که بر این حوادث مسلط هستند و می‌توان به وسیله‌ی آنها این حوادث را تحلیل کرد، کدامند؟ راه خروج مردم از این مشکلات چیست؟

در این مانور تبلیغاتی (تبلیغات امت اسلامی) هیچ ذکر و ستایش و تمجیدی از قدرت‌های بزرگ نمی‌شود؛ زیرا این قدرت‌ها، یا قدرت‌های جاهلی هستند یا طاغوت‌هایی هستند که به قدرت خداوند و براساس سنت حاکم او بر زمین قدرت گرفته‌اند:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾ (هود؛ ۱۵)

«کسانی که تنها خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند، اعمالشان را در این جهان بدون هیچ کم و کاستی به تمام و کمال می‌دهیم».

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (انعام؛ ۴۴)

«هنگامی که آنان فراموش کردند آن چه را که بدان متذکر شده بودند، درهای همه چیز را به رویشان گشودیم».

چنین کسانی سرنوشتشان در دنیا و آخرت چگونه خواهد بود؟

﴿حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ. فَقَطَّعَ دَائِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (انعام؛ ۴۵-۴۴)

«تا آنگاه که بدانچه بدیشان داده شده شاد و مسرور گشتند، ما بناگاه ایشان را

بگرفتیم و آنان مأیوس و متحیر ماندند. نسل ستمکاران ریشه کن شد و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است.»

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (هود؛ ۱۶)

«آنان کسانی هستند که در آخرت جز آتش دوزخ بهره و سهمی ندارند و آن چه در دنیا انجام می دهند ضایع و هدر می رود و کارهایشان بوج و بی سود می گردد.»

۴. یادآوری برنامه ای که خداوند برای مردم فرستاده است، که مهمترین دستورات این برنامه عبارتند از: دستور به امر به معروف و نهی از منکر، ایمان به خدا، گواه و شاهد بودن بر تمام بشریت و...، و نیز بیان روش هایی که امت با اتخاذ آن ها رسالتش را به تحقق می رساند، و نیز بیان نقش جهاد در زندگی امت و این که در پذیرش دین هیچ اجباری نیست و هدف از جهاد تنها از بین بردن فتنه و آشوب در زمین است:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ (انفال؛ ۳۹)

«و با آنان پیکار کنید تا فتنه ای باقی نماند و دین خالصانه از آن خدا گردد.»

وقتی چارچوب و اهداف تبلیغات اسلامی چنین است که ذکر شد، پس چنین تبلیغاتی چقدر با ارزش و گرانبها هستند، و چقدر شایسته است که در مقتضیات بیانی «لا اله الا الله» گنجانده شود.



کلام آخر در زمینه ی مقتضیات «لا اله الا الله» در برنامه و رسالت محمدی (اسلام) این که: مقتضیات ذکر شده بسیار بزرگ و مهم و شامل و دربرگیرنده ی تمام جوانب زندگی و هستی و وجود بشری می باشند، و تمام خواسته های امتی را که خداوند مقرر کرده است که هدایت دهنده و پیشوا و شاهد بر کل بشریت، در تمام زمانها تا روز قیامت، باشند را در بر می گیرد.

این که تمام افراد امت اسلامی در یک درجه از ایمان و عقیده نیستند، مسئله ای کاملاً صحیح و درست است؛ اما با این وجود ریشه ها و عوامل سه گانه ای وجود دارند که اگر امت بر اساس آن ها پایه ریزی نشود و حرکت نکند، خبری از ایمان نخواهد بود. این عوامل سه گانه عبارتند از: مقتضیات «ایمانی، عبادی و

تشریعی؛ زیرا انکار این عوامل سه گانه یا انکار یکی از آن‌ها منجر به از بین رفتن ایمان و بروز شک در سه زمینه؛ عقیدتی، عبادی و تشریعی می‌شود. شرک در این زمینه‌ها شرک اکبر خواهد بود که خداوند هرگز آن را نمی‌بخشد مگر با توبه و برگشت به سوی او:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ (نساء؛ ۱۱۶)

«بی‌گمان خداوند شرک ورزیدن به خود را نمی‌آمرزد و بلکه پایین‌تر از آن را از هر کس که بخواهد می‌بخشد. هر کس که برای خدا انباز گیرد، به راستی بسی گمراه گشته است.»

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ. إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّاهُ فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ (بقره؛ ۱۶۰-۱۵۹)

«بی‌گمان کسانی که پنهان می‌دارند آنچه را که از دلایل روشن و هدایت فرو فرستاده‌ایم، بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب بیان و روشن نموده‌ایم، خدا و نفرین کنندگان ایشان را نفرین می‌کنند. مگر کسانی که توبه کنند و به اصلاح پردازند و آشکار سازند [آنچه را که از اوصاف پیامبر و اسلام و دیگر حقایق را که پنهان کرده‌اند]، چرا که توبه چنین کسانی را می‌پذیرم و من بسی توبه‌پذیر و مهربانم.»

اما کوتاهی در مقتضیات دیگر (غیر از سه مورد ذکر شده)، یا عدم عمل به آن‌ها، اصل ایمان را نقض نمی‌کند بلکه با اصل ایمان منافات دارد و کوتاهی در آن‌ها معصیت است.

این از جهت احکام مرتبط به آن‌ها است؛ اما هدف ما در این فصل بحث در این زمینه نبوده^(۱) بلکه هدف ما بیان دو مطلب بود:

۱. تمام مقتضیات ذکر شده مرتبط به «لا اله الا الله» می‌باشند و «لا اله الا الله» بدون استثناء شامل تمام آن‌ها می‌شود و هیچکدام از آن‌ها از چارچوب آن خارج نیستند.
۲. تمام این مقتضیات برای اقامه‌ی اُمت ربانی ضروری می‌باشند و بدون آن‌ها اُمت ربانی بوجود نمی‌آید و هر کوتاهی در اجرای آن‌ها، کوتاهی در اجرای «لا اله الا

الله» و کوتاهی در استفاده کردن از نیروهای امتی خواهد بود که خداوند در روز قیامت درباره‌ی رسالتشان و چگونگی اجرای آن سؤال خواهد کرد:

﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾ (زخرف؛ ۴۴)

«و قرآن مایه‌ی بیداری تو و قوم تو است و از شما [درباره‌ی این برنامه‌ی الهی] پرسیده خواهد شد».



انحرافات وارد شده بر مفهوم «لا اله الا الله»

شمولیت مفهوم «لا اله الا الله» در رسالت و برنامه‌ی محمدی (اسلام) با تمام مقتضیاتش که در فصل گذشته از آن‌ها بحث شد، بهترین امت را در میان مردم بوجود آورد. شمولیت این مقتضیات در اسلام نسبت به ادیان دیگر بیشتر و فراگیرتر است و از این جهت که این دین کاملترین دین است این مسئله طبیعی و منطقی به نظر می‌رسد:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ (مائده؛ ۳)
 «امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آیین خداپسند برای شما برگزیدم».

از این جهت که این دین آخرین دین است این مسئله نیز طبیعی و منطقی است:
 ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ (احزاب؛ ۴۰)
 «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و بلکه فرستاده خدا و آخرین پیامبران است».

و چون رسالتی است برای تمام بشریت، باید هم چنین باشد (شمولیتش فراگیرتر باشد):

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ (سباء؛ ۲۸)
 «ما تو را برای جملگی مردمان فرستاده‌ایم تا مژده رسان و بیم دهنده باشی».
 ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ (اعراف؛ ۱۵۸)
 «ای پیغمبر! بگو: من فرستاده‌ی خدا به سوی جملگی شما هستم».

وقتی دین خدا با این رسالت (رسالت حضرت محمد ﷺ) کامل شد و تمام بشریت را مخاطب قرار داد، و تا روز قیامت نیز باقی خواهد ماند، و بعد از آن، رسالت و دین دیگری نخواهد آمد، در علم خداوند و تقدیرات او چنین مقدر گردید

که مقتضیاتش دارای چنان شمولیتی باشد که مسایل کوچک و بزرگ زندگی را تا روز قیامت در برگیرد. در اشاراتی که به بارزترین مقتضیات این دین شد، چنین مطلبی به روشنی نمایان شد.

اما چرا و چگونه این مقتضیات در نسل‌های متأخر - جز آنان که خدا به آنها رحم کرده است - دچار چنان تغییر و افتی شده که تنها در کلماتی جاری بر زبان خلاصه شدند، سؤالی است اساسی و نیاز به جواب دارد.

چنین مسئله‌ای، تاریخی طولانی دارد که در کتاب «واقعنا المعاصر» درباره‌ی برخی از نکات برجسته‌ی آن بحث کرده‌ام. در اینجا لازم می‌دانم که به بارزترین آن‌ها اشاره کنم تا به این نکته پی ببریم که چگونه «لا اله الا الله» به تدریج از مفاهیم زنده‌اش دور شد و مسلمانان چگونه به اندازه‌ی اهمالشان از مقتضیات «لا اله الا الله» فاصله گرفتند و کارشان به جایی رسیده که «لا اله الا الله» تنها در عبارتی خلاصه شده که بر زبان‌ها جاری می‌شود و در نتیجه‌ی آن امت به آن خس و خاشاکی تبدیل شده که رسول خدا ﷺ از آن خبر داده و درباره‌ی آن فرمودند:

(يُوشِكُ أَنْ تَدَاعِيَ عَلَيْكُمْ الْأُمَمُ كَمَا تَدَاعَى الْأَكَلَةُ عَلَى قَصْعَتِهَا. قَالَ قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمِنْ قِلَّةٍ بِنَا يَوْمِيذٍ؟ قَالَ: أَنتُمْ يَوْمِيذٍ كَثِيرٌ وَلَكِنْ تَكُونُونَ غَنَاءً كَغَنَاءِ السَّيْلِ). (امام احمد رحمه الله و ابوداود رحمه الله)

«نزدیک است که امت‌های دیگر بر شما حمله کنند، چون حمله‌ی خورندگان بر ظرف‌های غذا [در اثر گرسنگی]؛ گفتیم: ای رسول خدا ﷺ آیا به خاطر کمی ما در آن روز است؟ فرمود: شما در آن روز زیاد هستید، اما چون خس و خاشاک روی آب می‌باشید (بی قدرت و بی حرکت).»



بارزترین عاملی که باعث شد «لا اله الا الله» از مقتضیاتش فاصله بگیرد، تفکر «مرجئه» بود. صاحبان چنین تفکری می‌گفتند: ایمان عبارت است از تصدیق قلبی یا تصدیق قلبی و اقرار با زبان، عمل داخل در تعریف ایمان نیست.

بسیار تعجب می‌کنم از نفوذ چنین تفکری در میدان و چارچوب تفکر اسلامی؛ زیرا اسلام تماماً عمل است.

دعوت تنها با عمل و جهاد انجام می‌گیرد.

حکومت اسلامی بدون عمل و جهاد اقامه نمی‌شود.

شریعت اسلامی بدون عمل و جهاد تحقق پیدا نمی‌کند و به اجرا در نمی‌آید.

جامعه‌ای که ملتزم به اوامر خداوند باشد، در عالم واقع، بدون عمل و جهاد نخواهد بود.

مجهز شدن به نیروهایی که خداوند امر فرموده، بدون عمل و جهاد صورت نمی‌گیرد.

آبادانی زمین بر اساس منهج الهی، بدون عمل و جهاد صورت نمی‌گیرد، و... پس چگونه آن فکر وارداتی (مرجئه) به میدان تفکر اسلامی نفوذ کرده و کسانی در این میدان یافت می‌شوند که می‌گویند: ایمان عبات است از: تصدیق قلبی و اقرار با زبان و بس، و دیگر عمل در این تعریف جای ندارد. این مصیبت از جانب دو دشمن یعنی فلسفه و منطق وارد شد.

وقتی می‌خواهیم تعریفی فلسفی یا منطقی از ایمان داشته باشیم، یکی از آن‌ها می‌گوید: تعریف باید به گونه‌ای باشد که قابل تغییر و قابل کم و زیاد نباشد و آن چیزی جز تصدیق و اقرار نیست.

قانون‌های بشری و به ویژه جاهلی ناتوان‌تر از آن هستند که با مشخص کردن چارچوب دین خدا بر بشریت حکومت کنند؛ دینی که قرآن و پیامبر خدا ﷺ چارچوب آن را مشخص کرده و کتاب و سنت تعریفی جامع و مانع از آن ارائه داده‌اند. قرآن نیز بر این امر تأکید دارد که مرجع و مصدر تمام امور خداوند است:

﴿وَمَا اخْتَلَفْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ﴾ (شوری؛ ۱۰)

«در هر چیزی که اختلاف داشته باشید، داوری آن به خدا واگذار می‌گردد».

﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (نساء؛ ۵۹)

«اگر در چیزی اختلاف داشتید، آن را به خدا و پیغمبر او برگردانید، اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید، این کار برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است».

چنین تفکری (مرجئه) با وجود این که متأثر از تهاجم فکری یونانی بود، مدت کمی باقی ماند و در دایره‌ی علم کلام محصور شد، یا به تعریف امروزی تنها در

برج‌های کج باقی ماند و هرگز به میدان واقعیت‌ها تنزل نکرد، و مسلمانان همچنان مسایل دین را از کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ دریافت می‌کردند، و به آنچه علمایان کلام درباره‌ی مسایلی که هیچ ارتباطی با عالم واقع نداشت و آن را مرتب تکرار می‌کردند، هیچ توجه‌ای نمی‌کردند.

اما آنگاه که مردم در انجام واجبات کوتاهی کردند، مصیبت بزرگ شروع شد. انسان از روزی که خلق شده است سستی و تنبلی در انجام واجبات و تکالیف جزو فطرت و طبیعت اوست:

﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ قَنُوسَىٰ وَلَمْ يَجِدْ لَهُ عَظْمًا﴾ (طه؛ ۱۱۵)

«در آغاز کار به آدم فرمان دادیم، اما او ترک فرمان کرد و تصمیم درست و اراده استواری از او مشاهده نکردیم».

اما خداوند داروی این درد را نازل فرموده که عبارت است از: «تذکر و یادآوری»:

﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (ذاریات؛ ۵۵)

«پند و اندرز بده، چراکه پند و اندرز به مؤمنان سود می‌رساند».

در نسل‌های برتر گذشته وقتی مردم کسی را می‌یافتند که آن‌ها را بیدار می‌کرد و آن‌ها را نه تنها با گفتار بلکه با الگوی عملی نیکو تذکر می‌داد، به راحتی او امر او را می‌گرفتند و مشکلات تنها در مسایلی محدود می‌شد که خطر چندانی برای حیات و وجود امت نداشت. اما وقتی سستی اوج گرفت و فاصله با نسل‌های برتر زیاد و زیادتر شد و تذکرات و بیدارگری‌ها با قدوه و الگوی عملی و صالح کم رنگ شد، زمینه برای تفکر مرجئه بوجود آمد و چنین تفکری پا به میدان گذاشت و از برج‌های کج به میدان عمل و واقعیت‌ها تنزل یافت تا میدان عمل به مقتضیات «لا اله الا الله» را بپوشاند.

عمل به مقتضیات «لا اله الا الله» وقتی به صورت کامل یا نزدیک به کامل به وسیله‌ی نسل‌های گذشته انجام می‌گرفت، تفکر مرجئه هیچ جایگاهی در میدان عمل نداشت، اما وقتی عمل به مقتضیات «لا اله الا الله» چند درصدی فروکش کرد، تفکر مرجئه تنزل کرد، تا مساحتی از عمل به مقتضیات «لا اله الا الله» را بپوشاند و به مردم بگوید: علی رغم کوتاهی در عمل به مقتضیات «لا اله الا الله» ایمان شما

همچنان کامل است.

اما وقتی کوتاهی در عمل به مقتضیات «لا اله الا الله» به پنجاه درصد رسید، مساحتی را که فکر مرجئه اشغال کرده بود گسترش و گسترش یافت، تا همچنان به مردم بگوید: ایمان شما علی‌رغم چنین کوتاهی‌ای در عمل باز هم کامل است. اما وقتی این کوتاهی در تمام جنبه‌ها صورت گرفت کسانی یافت شدند که می‌گفتند: کسی که با زبان بگوید، «لا اله الا الله»، اگر چه به دستورات اسلام هم عمل نکند، باز هم مؤمن است.

با تمام انحرافات که در قول اخیر دیده می‌شود، در عصر حاضر بدتر از آن نیز یافت می‌شود و آن این که: تکلم به «لا اله الا الله» مانع تکفیر است، اگر چه در روز متکلم به آن صد بار نیز با گفتار و عمل «لا اله الا الله» را نقض کند.

مشکل اصلی و اساسی در این زمینه کوتاهی مردم در انجام واجبات و عدم تذکر با الگویی عملی و نیز کوتاهی بسیاری از عالمان از وظایف تربیتی و منحصر کردن فعالیت‌هایشان در مسایل آموزشی است، در حالی که وظیفه‌ی اصلی آن‌ها به عنوان وارثان پیامبر ﷺ شامل هر دو قسمت تعلیم و تربیت توأماً می‌شود.

بدون شک تفکر مرجئه مشکل امت اسلامی را دوچندان کرد. وقتی مردم دچار اشتباه شوند، و چنین امری از بنی آدم طبیعی است، و بدانند که در اشتباه قرار دارند، در این صورت انحراف آن‌ها هر چند دامن‌اش وسیع باشد، اما در جایی متوقف می‌شود و به جایی و قسمتی محصور می‌شود؛ زیرا انحراف در رفتار است نه عقیده. اما اگر خطا و اشتباه لباس شرعی به خود بگیرد، در این صورت انحراف هرگز در حدی معین و مشخص متوقف و محصور نخواهد شد؛ زیرا انحراف در این صورت دیگر انحراف در رفتار نیست بلکه انحراف در عقیده است. اگر مردم در انجام وظایف و تکالیف خود دچار کوتاهی شوند و به این امر هم واقف باشند که با این کوتاهی ایمانشان دچار مشکل می‌شود، این علم و آگاهی آن‌ها را وادار به برگشت می‌کند، به ویژه آنگاه که متذکر شوند. اما وقتی مردم در انجام وظایف دچار کوتاهی شوند، سپس کسی بیاید و به آن‌ها اطمینان دهد که علی‌رغم کوتاهی همچنان از ایمان کامل برخوردارند، در این صورت چه کسی رغبتی به بازگشت و جبران کوتاهی و انجام فرایضی دارد که به هر دلیلی از انجام آن‌ها کوتاهی کرده است؟

فکر ارجائی، فکری مخدر است که چنین گمانی را به سرکشان و منحرفان و غافلین تلقین می‌کند که با وجود کوتاهی در انجام واجبات، همچنان در راه خیر گام بر می‌دارند و مادام که در درونشان به وحدانیت خدا معتقد باشند و با زبان جمله‌ی «لا اله الا الله» را تکرار کنند، هیچ خطری ایمان آن‌ها را تهدید نمی‌کند.

بعد از تفکر مرجئه، استبداد سیاسی پا به عرصه میدان گذاشت، تا او هم قسمت دیگری از مقتضیات «لا اله الا الله» را اشغال کند؛ استبدادی که در حیات امت اسلامی چیز جدیدی بود.^(۱)

حکمت شمولیت مقتضیات «لا اله الا الله» که در رسالت محمدی جلوه‌گر می‌باشد، در منهج ربّانی بسیار روشن است. این رسالت با مقتضیات منهج ربّانی در تمام زمینه‌ها بر زمین حکومت خواهد کرد تا:

﴿لَيَقُومَنَّ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (حدید: ۲۵)

«مردمان برابر آن دادگرانه رفتار کنند».

خداوند به خوبی می‌داند که عدالت سیاسی در زمین تنها از طرف حکام محقق نمی‌شود؛ زیرا قدرت صاحبش را دچار طغیان می‌کند، مگر آن که خدا به او رحم کند، به همین دلیل است که این امر (عدالت سیاسی) را به حاکم واگذار نکرده است که اگر خواست عدالت بورزد و اگر خواست طغیان کند، بلکه ملت را در این امر به طور مستقیم مسئول قرار داده است، در حدیث آمده که :-

﴿لَا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ حَتَّى تَأْطُرُوهُمْ عَلَى الْحَقِّ أَطْرًا﴾. (ابوداود رحمه الله و ترمذی رحمه الله)

«نه، سوگند به کسی که جانم در دست اوست [وظیفه شما تمام نمی‌شود] تا این که آن‌ها (حکام) را بر التزام به حق وادار کنید».

این درست است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به شدت نهی کرده است از این که انسان در مقابل حاکمی که بر اساس شریعت خداوند حکم می‌کند، گرچه از او ستمی دیده شود، مسلحانه قیام کند؛ اما این نهی به خاطر ترس از ایجاد فتنه است؛ فتنه‌ای که صف مسلمانان را از هم بگسلد و وحدت آن‌ها را از بین ببرد و آن‌ها را از رسالت و دینشان و هدایت بشری منصرف کند. پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به سکوت در برابر ظلم

امر نکرده است، بلکه به آن‌ها هشدار می‌دهد که اگر در برابر ظلم سکوت کنند عذاب خداوند آن‌ها را در بر می‌گیرد. برای قیام در برابر ظلم راه‌های دیگری غیر از قیام مسلحانه وجود دارد که نتایج مفیدی را هم در بردارد؛ یکی از این راه‌ها، ایستادگی علما به عنوان وارثان پیامبر ﷺ، در مقابل ظلم و برگرداندن حاکمان ظالم به سوی حق و ملتزم کردن آن‌ها بر حق است، گرچه در این راه دچار عذاب و شکنجه‌هایی شوند همانند آنچه امام احمد بن حنبل و ابن تیمیه و عزّ بن عبدالسلام و... دچار آن شدند.

امویان بر مخالفانشان بسیار سخت می‌گرفتند و آن‌ها را با بهانه‌های مختلف زیر شکنجه و فشار قرار می‌دادند، و از این می‌ترسیدند که مردم در مسایل سیاسی آگاه شوند و به آن بپردازند.

بهانه‌های بنی امیه هر چه بود، شکافی را در مقتضیات «لا اله الا الله» بوجود آورد که آثار بسیار خطرناکی را در مسیر حرکت امت اسلامی در طول تاریخ برجای گذاشت. وقتی حکومت به استبداد تبدیل شد، وضعیت چنان شد که گویی این استبداد در زندگی حاکمان یک اصل است و باید همیشه بدان پایبند بود.^(۱)

بعد از امویان، این استبداد در زمان عباسیان نیز دنبال شد، و بعد از آن به حکومت عثمانیان رسید، و هر روز این استبداد بیشتر و بیشتر گردید و امت چنان از مقتضیات «لا اله الا الله» فاصله گرفت که مفهوم دین در میان آن‌ها به تدریج از امور عام به امور خاص منحصر شد، و مفهوم شامل و فراگیر عبادت، تنها در شعایر عبادی چون نماز و روزه و... منحصر شد. درست است که در آموزه‌های دینی تأکید بسیار بر شعایر عبادی شده است اما این را باید دانست که چنین تأکیدی بر این اساس است که این عبادت‌ها پایه و اساس دین و مظهر عملی آن هستند.

تفکر ارجائی و استبداد سیاسی توأماً متعهد شدند که مساحت حقیقی دین را تصرف و آن را در بسیاری از مسایل زندگی خارج کنند که با چنین کاری تأثیرش در زندگی عملی کم خواهد شد و عوامل فسادى که زمین را پوشانده زندگی مسلمانان را نیز در بر خواهد گرفت.

علی‌رغم تمام این فعالیت‌های منفی دین را در میان امت همچنان باقی و

جاوید می‌بینیم و آثار آن همچنان به چشم می‌خورد و این به اجرا در آمدن و عملی شدن کامل آن در زمان نزولش برمی‌گردد.

با وجود تمام انحرافات به وجود آمده در میان امت و با وجود فعالیت‌های منفی که به منظور محو دین و آثار آن در عرصه‌ی زندگی انجام گرفته و می‌گیرد، خواست خداوند این است که این دین تا روز قیامت باقی بماند، و امتی که حامل آن است نیز با وجود سستی و کوتاهی‌هایی که در این راه از خود نشان می‌دهد، همچنان باقی بماند. خداوند در هر قرن افرادی را مبعوث می‌کند که دین او را حفظ کنند، و مردم را به سوی آن دعوت نمایند. آثاری که از دین باقی مانده است، مانع شده است که درصد غالب مسلمانان دچار سستی و کوتاهی ناامیدکننده‌ای شوند. این آثار بیشتر از این هم نقش داشته است به ویژه در مسایل اجتماعی که تهاجم فکری بعدها آن را استثمار کرد تا به مردم بگوید: این است آن دینی که به اجرا در آمد؟! این چه دینی است که با وجود به اجرا در آمدنش همچنان زمین پُر از فساد و ظلم است. به دین توجه نکنید، و امیدی به آن برای اصلاح اوضاع و احوالتان و رسیدن خیری از آن نداشته باشید.

امتی که خداوند امانت خود را به آن‌ها واگذار کرد و آن‌ها را برای حمل آن برگزید، از همان روز نخست، «لا اله الا الله» را به زندگی‌شان مرتبط داد. اما این امت با اهمال در مقتضیات «لا اله الا الله» و فاصله گرفتن از مقتضیات آن، دچار کوتاهی شدند، و نتیجه‌ی این کوتاهی - آنگاه که به خس و خاشاک تبدیل شدند - خسران و زیان بزرگی بود که نه تنها دامنگیر زندگی آن‌ها شد، بلکه کل بشریت را نیز در بر گرفت.



سپس - و در مرحله‌ی سوم - تصوف آمد، تا دایره را تکمیل کند؛ دایره‌ی افت و کوتاهی نسبت به مقتضیات «لا اله الا الله».

تفکر تصوف نیز همچون تفکر مرجئه، وارداتی بود. واردات به دین اسلام؛ دینی که در زندگی، دین عمل و حرکت و دین مبارزه و جهاد در عالم واقع به منظور و با هدف اقامه‌ی آن چه خداوند نازل فرموده است، می‌باشد.

اسلام در حقیقت مردم را به «زهد» نسبت به متاع دنیایی دعوت می‌کند، و

سید زاهدان خود پیامبر ﷺ بود؛ پیامبری که اگر می‌خواست تمام متاع دنیایی را در خدمت گیرد، می‌توانست، اما تنها به مقداری از آن که قوام دهنده‌ی او در امر عبادت باشد، اکتفا کرد. پیامبری که همسر مهرانش حضرت عایشه (رضی الله عنها) وقتی می‌بیند همسر مهرانش ﷺ عبايش را فرش خود می‌کند. عبا را برایش دولا کرده تا مقداری از سفتی زمین که بر آن می‌نشیند کم کند. اما حضرت ﷺ ناراحت می‌شود و دستور می‌دهد که عبا را به حالت اول برگرداند.

زاهد نسبت به مسایل دنیایی و اکتفا کردن به کمترین متاع دنیایی از اصیل‌ترین اخلاقیات اسلامی است؛ اما کمتر از این مقدار، هیچ ارتباطی با زهد و تصوف مورد نظر دین ندارد!

پیامبر ﷺ زاهد بود، اما آیا از مردم فاصله گرفت، تا در صومعه‌ای دور از مردم و دور از میدان زندگی حیات را به سر ببرد؟!

پیامبر ﷺ زاهد بود، اما آیا به خود گفت که خلق را به خالق واگذار، اگر خواست آن‌ها را هدایت می‌دهد و اگر... وظیفه‌ی تو تنها هدایت خود است؟! پیامبر ﷺ زاهد بود، اما آیا لحظه‌ای از جهاد و مبارزه برای اعلای کلمه‌ی الله و دین او آسود، لحظه‌ای از دعوت و تربیت افراد و لحظه‌ای از مبارزه و حکومت دارای و مسایل مربوط به آن دست کشید؟! آیا از برنامه‌ریزی و تلاش و کوشش با تمام نیرو و توانائیش دست کشید؟ حتی کتاب‌های سیره می‌گویند: پیامبر ﷺ چنان با جدیت راه می‌رفت که گویی همیشه در پی انجام کاری می‌رود.

اعمال و روش‌های منفی تصوف و مسئله‌ی عزلت، چقدر از نکات مثبت زهد و کشش و حرکات آن در جهت تغییر واقعیت‌های موجود و رشد مطلوب، فاصله دارد. تفکر «فناء» که صوفی برای رسیدن به آن تلاش می‌کند، اساساً یک تفکر هندی است و ریشه‌ی اسلامی ندارد. تفکر رشد جنبه روحی و تسلط آن بر جسم است. اهمال در رسیدن به خواسته‌های جسم نیز، تفکری است که ریشه اسلامی ندارد.

تفکر «رها کردن واقعیت‌های موجود» با این ذهنیت که واقعیت‌های پستی هستند و دوری گرفتن از آن‌ها مایه‌ی نجات از پستی‌ها می‌شود، و تفکر «طهارت روح از پلیدی‌های جسمی با از بین بردن غرایز شهوانی» به منظور رهایی از آن‌ها و

رسیدن به سعادت در آخرت، تمرینات راهبان مسیحی است که در اسلام هیچ جایگاهی ندارد.

این افکار وارداتی چگونه وارد زندگی مسلمانان شد و با تفکر اسلامی آمیخته شد؟ در تصوف هندی انسان سعی می‌کند به جاودانگی برسد. این امر هم تنها و تنها با فَنای خود (حلول) در «نیروانا» (نرفانا) یعنی «روح الارواح» و متحد شدن با او صورت می‌گیرد. - به نظر آنان - این حلول هم تنها و تنها با شکنجه‌ی جسم و پست کردن آن صورت می‌پذیرد، تا از این طریق روح از موانع و بازدارنده‌های رشدش آزاد شده و در جهان نورانی به پرواز درآید. با این کار انگیزه‌های زندگی تعطیل می‌شوند. این امر زیان و خسارت و از بین بردن و نابود کردن نیرو و توانایی نیست؛ زیرا زندگی دنیا از طرفی پلید و از طرف دیگر دارای قید و بندهای است که از رها شدن روح جلوگیری می‌کنند. اینجاست که باید این پلیدی‌ها را خنثی کرد یا حتی آن را نابود کرد، تا انسان به جاودانگی برسد و با «نیروانا» متحد گردد.

در دین مسیحی انسان این را می‌داند که فطرتاً گناهکار است، و مادامی که غرایز حیوانی او فعال باشند هیچ امیدی به اصلاح او نیست، پس آن غرایز جایگاه شیطان هستند، و جنبه‌های روحانی او در زندگی دنیایی امکان ندارد رشد کنند. مادامی که انسان بر این طبیعت خطا کار بودنش باقی بماند؛ بنابراین واجب است غرایز جسمی و حیوانیش را از بین ببرد تا مغلوب شیطان نشود و روحش خالص خدا گردد و در آخرت با جاودانگی با پیامبران و قدیسین در عالم پاکی که شهوات آن را مکدر نکرده‌اند، به سر ببرد.

چنین تفکراتی در اسلام هیچ جایگاهی ندارند.

جاودانگی در بهشت بزرگترین آرزوی انسان مسلمان است که با «ایمان» و «عمل صالح» و «جهاد» در جهت اعلای نام خدا و دین او به دست می‌آید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفُؤَادِ نُزُلًا. خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا﴾ (کهف: ۱۰۸-۱۰۷)

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، باغهای بهشت جایگاه پذیرایی از آنهاست. جاودانه در آنها می‌مانند و تقاضای نقل مکان از آنها را نمی‌نمایند».

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أَضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَا كُفْرًا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَ لَا دَخَلَتْهُمْ جَنَاتٍ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾ (آل عمران؛ ۱۹۵)

«پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان داد که من عمل هیچ کس از شما را؛ خواه زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد. پاره‌ای از شما از پاره دیگر هستید [و همگی ممنوع و همجنس می‌باشید]. آنان که هجرت کردند و از خانه‌هایشان رانده شدند و در راه من اذیت و آزارشان رساندند و جنگیدند و کشته شدند، هر آینه گناهانشان را می‌بخشم و به بهشتشان در می‌آوردم. بهشتی که رودخانه‌ها در زیر آن روان است. این پاداش از سوی خدا است و پاداش نیکو تنها نزد خداست.»

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنَّ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ يَعْلَمَ الصَّابِرِينَ﴾ (آل عمران؛ ۱۴۲)

«آیا پنداشته‌اید که شما به بهشت در خواهید آمد، بدون آنکه خداوند کسانی از شما را مشخص سازد که به تلاش و پیکار برخاسته‌اند، و بدون آنکه خداوند بردباران را متمایز گرداند.»

این که جسم انسان مکان شهوت است و شیطان در خون انسان جاری می‌شود و شهوت مرکبی است که انسان را اغوا کرده و او را دچار گناه و انحراف از راه خدا می‌کند، شکی نیست؛ اما علاج و درمان این مسایل در اسلام هرگز با کشتن و از بین بردن این شهوت و مصدر آن و تحقیر و تعذیب جسم نخواهد بود. خداوند این غرایز را در انسان خلق کرده است تا مشوق او جهت آبادانی زمین باشد و به تحقق امر خلافت در زمین به او کمک کند. پس اگر انسان آن‌ها را نابود کند، دیگر چه مشوق و چه عاملی وجود خواهد داشت؟ و چه کسی زمین را آباد خواهد کرد؟ درمان چنین مسایلی در اسلام دارای چارچوب مشخصی است که آن‌ها را بدون زندانی کردن کنترل می‌کند:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ، قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ (اعراف؛ ۳۲)

«بگو: چه کسی زیندهای الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب

و روزنهای پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این چیزهای پاکیزه برای افراد باایمان در این جهان آفریده شده است. ولی در روز قیامت اینها در اختیار مؤمنان قرار می‌گیرد (خاص مؤمنان است).

این چارچوب عبارتند از: مسایل حلال و حرام و مباح و غیرمباحی که خداوند در کتاب و سنت رسولش ﷺ مقرر فرموده است. هرگاه نفس به اوامر خدا ملتزم می‌گردد، انگیزه‌ها و غرایزش - که ملتزم به چارچوب ربّانی هستند - نه تنها مباح نمی‌باشند، بلکه در پاسخگویی به آن‌ها اجر و پاداش نیز موجود است:

(قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَإِنَّ فِي بُضْعِ أَحَدِكُمْ صَدَقَةً. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّ أَحَدَنَا لَيَأْتِي زَوْجَهُ شَهْوَةً مِنْهُ ثُمَّ يَكُونُ لَهُ عَلَيْهَا أَجْرٌ؟ قَالَ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ وَضَعَهَا فِي حَرَامٍ، أَكَانَ عَلَيْهِ فِيهَا وَزْرٌ؟ فَأَذَا وَضَعَهَا فِي حَلَالٍ فَلَهُ عَلَيْهَا أَجْرٌ). (مسلم رحمه الله)

رسول خدا ﷺ فرمود: «همانا در همبستری شما با همسرانتان اجر و پاداش است گفتند: یا رسول الله! یکی از ما با همسرش همبستر می‌شود و خود را ارضا می‌کند، اجر و پاداش دارد؟! فرمود: اگر شهوت خود را در راه حرام ارضا کند، آیا بر او گناهی نیست؟ پس اگر در راه حلال ارضا کند دارای اجر و پاداش است.»

غرایز اصلاً پلید و منفور نیستند؛ زیرا پیامبر ﷺ می‌فرماید:

(حُذِّبَ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا النِّسَاءُ وَالطُّيُبُ وَجُعِلَ قَرَّةٌ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ). (امام احمد رحمه الله و نسائی رحمه الله)

«از دنیا سه چیز محبوب من گردیده‌اند: بوی خوش و زنان و قرار داده شده است روشنی و نور چشم من در نماز.»

آن‌چه پلید است، اعمال فاحشه یعنی تجاوز از حد و حدود و مقررات است. بر این اساس انسان مسلمان برای راندن شیطان از خود هرگز سعی در از بین بردن غرایزش نمی‌کند. او به اوامر خدا و به آنچه برایش حلال کرده ملتزم است؛ بنابراین شیطان هرگز نمی‌تواند در امور او نفوذ کند و او را گمراه کند. در این هنگام است که جنبه‌های خدایی انسان رشد می‌کنند.

این که انسان خطاکار است، در این شکی نیست چرا که «هر بنی آدمی خطاکار است»؛ ولی این مانع نمی‌شود که انسان برای دستیابی به صفات خدایی یعنی التزام به اوامر خدا، در زندگی دنیایی تلاش نکند. انسان با این که دچار انحراف و اشتباه

می‌شود اما خداوند او را گرامی داشته و او را بر بسیاری از مخلوقاتش برتری بخشیده است:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾ (اسراء؛ ۷۰)

«ما آدمیزادگان را گرامی داشته‌ایم و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم».

با توجه به نعمت‌هایی که خدا به انسان بخشیده و او را نسبت به علم و دانشش آگاه کرده و آن‌ها را به او آموزش داده، و نیروهای آسمانی و زمینی را مسخر او نموده، او را مکلف کرده است که در زمین جانشینش باشد یعنی اوامر و منہج او را اجرا کند و مطیع او باشد و تنها او را عبادت کند و بس:

﴿قُلْنَا أَهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هَذَا لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (بقره؛ ۳۸)

«گفتیم همگی از آنجا فرود آید و چنانچه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد».

کسانی که پیرو هدایت خداوندی هستند و می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم، همان کسانی هستند که اوامر خدا را در زمین اجرا می‌کنند، و بهشت به آنان تعلق دارد.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (بقره؛ ۳۹)

«و کسانی که کافر شوند و آیه‌های ما را تکذیب کنند، اهل دوزخند و همیشه در آنجا خواهند ماند».

این مؤمنانی که منهج خداوند را در زمین اجرا می‌کنند. هرگز از بشریت و صفات انسانی خود خارج نشده و هرگز به ملایکه تبدیل نشده و با تمام این اوصاف آن‌ها نیز چون دیگران خطا کارند و دچار اشتباه و معصیت می‌شوند. تنها فرقی که در اینجا با دیگران دارند این است که بعد از ارتکاب معصیت توبه کرده و به سوی پروردگارشان بر می‌گردند.

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ

اَلذُّنُوبِ اِلَّا اللّٰهَ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلٰی مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ. اُولٰٓئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ جَنَّاتٍ تَجْرٰی مِنْ تَحْتِهَا اَلْاَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيْهَا وَ نِعَمَ اَلْغَاۤمِلِينَ ﴿ (آل عمران؛ ۱۳۶-۱۳۵)

«و کسانی که چون دچار گناه شدند و یا بر خویشتن ستم کردند، به یاد خدا می افتند و آمرزش گناهانشان را خواستار می شوند و بجز خدا کیست که گناهان را ببامزد؟ و با علم و آگاهی بر چیزی که انجام داده اند پافشاری نمی کنند. آن چنان پرهیزگاران پاداششان آمرزش خدایشان و باغهایی است که در زیر درختان آنها جویبارها روان است. و جاودان در آنجا ماندگارند و این چه پاداشی نیکو است که بهره ی کسانی می گردد که اهل عملند».

این فضل خدا بر بندگانش است که وقتی گناه می کنند و بعد استغفار و توبه می نمایند آنها را از رحمت خود نمی راند، و هرگز به آنها نمی گوید شما به سبب گناهانتان شایستگی خلافت خداوند در زمین را ندارید بلکه از آنها راضی می شود:

﴿رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾ (بنه؛ ۸)

«خدا از ایشان راضی و ایشان هم از خدا راضی و خشنودند این از آن کسی است که از پروردگارش بترسد».

داستان انسان در زمین بر اساس منهج ربّانی چیزی است که بیان شد. این منهج به اندازه ی وسع و توانائی انسان تلاش برای تحقق خلافت خداوند و جهاد دائم در جهت رفع شرّ را از او می طلبد و هرگز از او عزلت و گوشه گیری و ناپود کردن غرایزش را نمی خواهد. پس تصوف با این افکار چگونه و از کجا آمده است؟ و بر چه اساسی گمان می کند که اعمال او آنها را به خدا نزدیک می کند؟!

تفکر دوری گرفتن از مردم و رها کردن آنها به خالقشان که اگر خواست آنها را هدایت می دهد^(۱)، و مغلوب کردن غرایز جسمانی به منظور رهایی روح از جسم و

۱- خداوند به پیامبرش می فرماید: (اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَخْبَتَ وَ لَكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ...) (قصص؛ ۵۶) «تو هر که را دوست داشته باشی نمی توانی هدایتش کنی، بلکه این خداست که هر که را بخواهد هدایت می دهد».

و نیز می فرماید: ﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ﴾ (بقره؛ ۲۷۲) «هدایت آنها بر تو نیست». اما با این وجود به پیامبر می فرماید: تو موظف هستی که تمام تلاشت را در جهت رساندن هدایت به آنها و دعوتشان به سوی این هدایت به کارگیری و هرگز به او نگفته است که تو بنشین، هر کس را که خواستم هدایت می دهم.

رها کردن تمام اسباب و توکل محض بر خدا^(۱)، و قرار دادن «ناتوانی» به عنوان فضیلتی که امید به برکت آن می‌رود، همه‌ی این تفکرات از کجا سرچشمه گرفته و وارد تفکر اسلامی شده‌اند؟!

تمام این تفکرات در تعالیم اسلامی تفکرات ناشناخته‌ای هستند و به عنوان تفکرات وارداتی در اسلام شناخته شده‌اند.

وقتی مصیبت و مشکلاتی که امت اسلامی به آن گرفتار شده است و عبارت است از: انحطاط تدریجی از مقتضیات «لا اله الا الله» به ویژه در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی، و نیز وقتی که به جای توجه به تمام مسایل بیشتر به مسایل شخصی و شعایر عبادی اهتمام داده می‌شود، در این حال و وضعیت تصوف پا به میدان می‌گذارد تا مصیبت را دوچندان کند و این کار را هم کرد. وقتی آمد به دو بخش فردی و شعایر عبادی «لا اله الا الله» تأکید بسیار ورزید و نگاهش را به تمام از مقتضیات سیاسی «لا اله الا الله» و مسئله‌ی جهاد به طور عام؛ خواه در زمینه‌ی مبارزه با دشمنان اسلام و خواه در زمینه‌ی امر به معروف و نهی از منکر در جامعه‌ی اسلامی، برتافت.

«تصوف» وقتی آمد که تفکر مخدر دیگری به نام «مرجئه» قبل از او ظهور کرده بود؛ تفکری که پیروانش چنین گمان می‌کردند که بدون عمل و جهاد و تنها با اوراد و اذکار و توسل به بارگاه صالحین و بهره‌مند شدن از برکات شیوخ و نیز به وسیله‌ی کراماتی که بر اولیاء و صالحان الهام می‌شود، به اهدافشان که همانا رضایت خداست می‌رسند. ***

در پایان این قسمت می‌خواهیم درباره‌ی تهاجم فکری و آثار آن در مقتضیات «لا اله الا الله» بحث کنیم.

۱- عدم اعتماد انسان به قدرت خودش و برگرداندن امور به قدرت و فضل و مشیت خداوند و طلب کمک از او، تمام اینها فضیلت هستند، اما صوفیه سعی می‌کند که اخذ اسباب نکنند و بدون عمل از خداوند درخواست تحقق مرادش را بکنند و تنها دلیلش ناتوانی است، در حالی که خداوند بندگان را دستور به توکل بر او می‌دهد و در همان حال دستور به اخذ اسباب هم می‌دهد: ﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا﴾ «بگو کار کنید و فعالیت کنید» ﴿وَأَعِدُوا﴾ «آماده کنید». البته این را نباید فراموش کرد که زاهدانی هستند که دارای عقیده سالم می‌باشند هر چند در میان مردم به صوفی مشهورند.

لازم و ضروری است یادآور شویم که تهاجم فکری در زندگی امت اسلامی تأثیراتی را بر جای گذاشت.

تهاجم فکری وقتی بر امت اسلامی وارد شد که امت در اوایل جوانی به سر می برد. علت این امر هم به اشتباهی بر می گردد که گروهی از روشنفکران امت بدان گرفتار شده بودند که فلسفه و منطق یونانی ابزار و وسایلی هستند که می توان آن ها را به خدمت اسلام در آورد.

این گمان، مسئله ای بسیار عجیب و شگفت آور بود، اما به هر حال اتفاق افتاد. می گویم عجیب است؛ زیرا امت در یک وضعیت و بیداری و آگاهی قرار داشت که می توانست تشخیص دهد که کدامیک از سنت های یونانی به نفع اوست و کدام به نفع او نیست و می توانست آن چه را که می خواهد تصفیه کند. دلیل این امر هم به این مسئله بر می گردد که علی رغم مطالبی که از یونانی ترجمه می کردند، افسانه های مشهورشان را ترجمه نمی کردند؛ زیرا این افسانه ها که حاوی افکار بت پرستی بود با عقیده ی توحیدی که به آن ایمان داشتند متناسب و سازگار نبود. افسانه های بی هدفی که در آن ها خدایانی ذکر می شد که شایسته ی خدایی نبودند و با خداوند بزرگواری که این امت به او ایمان داشت، سازگار نبود. پس به آن افسانه ها هرگز توجه نکردند و تنها به نقل علوم یونانی اکتفا کردند.

گروهی از روشنفکران فریفته و شیفته ی منطق و فلسفه ی یونانی شدند، با این گمان که اینها وسایلی و ابزاری نیرومند هستند که تنها در خدمت بت پرستی نیستند و می توانند در خدمت اسلام نیز بکار گرفته شوند.

خلفای عباسی یاری دهندگان چنین فکری شدند و با این کار بدعت پستی را پایه گذاری کردند که عبارت بود از: فراخواندن متکلمین یهودی و مسیحی برای مناظره با روشنفکران اسلامی. نتیجه ی این امر این شد که متکلمان مسیحی و یهودی هر آن چه بر علیه اسلام می خواستند بگویند، در این مناظره ها گفتند. سپس خلفای عباسی از مسلمانان خواستند که به آن ها پاسخ دهند. وقتی علمایان یهودی و مسیحی از منطق و فلسفه ی یونانی در شرح عقایدشان استفاده می کردند، روشنفکران مسلمان هم دیدند که بناچار باید آن ها نیز منطق و فلسفه را بیاموزند تا در مناظره ها از آن استفاده کنند و موفق شوند.

به نظر ما این فعالیت‌ها فعالیت‌های بیهوده و باطلی بود که اسلام و مسلمین از آن‌ها بی‌نیاز بودند و بی‌نیاز هستند. دین خدا چقدر بی‌نیاز است از وسایلی که آن را شرح و توضیح دهد، آن هم شرح و توضیحی خلاف قرآن و سنت؛ قرآن و سنتی که پیامبر ﷺ درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید:

(تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا؛ كِتَابُ اللَّهِ وَ سُنَّةُ نَبِيِّهِ). (امام مالک رحمہ اللہ)

پیامبر خدا ﷺ فرمود: «در میان شما دو چیز را بر جای گذاشته‌ام که اگر به آن‌ها چنگ زنید، گمراه نخواهید شد، این دو چیز عبارتند از: کتاب خدا (قرآن) و سنت پیامبرش».

به هر صورت مصیبتی که عقیده‌ی «لا اله الا الله» را هدف قرار داد و منشأش از این بیهوده‌گویی‌ها سرچشمه می‌گرفت، عبارت بود از: «علم کلام». همین علم در میان مسلمانان فرقه‌های مختلفی را به وجود آورد؛ فرقه‌ها و گروه‌هایی که شرح‌ها و تفسیرهای فلسفی - یونانی از «لا اله الا الله» کردند؛ تفسیرهایی که فاقد هرگونه دلیلی از طرف خداوند بود.

این مصیبت در میان گروهی از روشنفکران باقی ماند؛ اما بقیه‌ی امت اسلامی همچنان بر فطرت سلیم خود باقی ماند تا این که کم‌کم فساد در میان امت بوجود آمد، و به تدریج مقتضیات «لا اله الا الله» را از میدان به در کرد. این امر باعث شد که در میان مسلمانان گروه‌هایی رشد کنند که هر کدام سعی در جذب افراد به سوی خود کنند تا از آن‌ها در برابر نقدهای موجهی که از طرف علمایانی که بر دین حق و فطرت سلیم باقی مانده بودند، دفاع کنند. در این زمینه تفکر «مرجئه» از بدترین تفکراتی بود که از آن جدایی و تفرق سرچشمه گرفت و مردمانی را به سوی خود جذب کرد.



اما بدترین حادثه‌ای که در تاریخ امت اسلامی به وقوع پیوست «تهاجم فکری معاصر» است. این تهاجم وقتی متوجه مسلمانان شد که امت چنان فاصله‌ای از دین گرفته بود که قبلاً به خود ندیده بود، و چنان سرگرم زندگی و مسایل دنیایی شده بود که هرگز چنین سرگرم نشده بود.

تهاجم شروع شد، و به تدریج مقتضیات اولیه‌ی «لا اله الا الله» را از امت جدا

کرد. کار به جایی رسید که جز چیزهای پراکنده‌ای از مقتضیات باقی نماند که آن‌ها هم نه عقیده بودند و نه عبادت صحیح و نه اعمال درست، بلکه بیشتر به سنت‌ها و عرف‌ها یا بقایای سنت‌هایی بی‌روح شبیه بودند.

حتی اعمال و واجبات دینی - همچون نماز و... - که دین به صورت مشخص آن‌ها را بیان کرده است به مجموعه اعمال عرفی تبدیل شدند و علی‌رغم تمسک مردم به این اعمال، فاقد آن روح محرکی بودند که روزی دین حقیقی و زنده و حیات بخش از آن بهره‌مند بود.

با وجود چنین تنزلی در زندگی مسلمانان، دو امر همچنان باقی ماند که عبارتند از: تطبیق شریعت خدا در زندگی و اقامه نماز یا حداقل انجام شعایر عبادی.

بر ماست که این مسئله را فراموش نکنیم که تهاجم بعد از انحطاط و تنزل از مقتضیات «لا اله الا الله» وارد میدان شد. این تهاجم خواه تهاجم نظامی باشد یا سیاسی و اقتصادی یا فکری.

اگر چه این انحطاط بر دشمنان جرأت داد که بر جهان اسلامی بشورند و حمله کنند؛ اما آن‌ها شکست مفتضحانه‌ای را در نخستین جنگ‌های صلیبی تجربه کردند. ولی بعد از این شکست، همچنان در کمین مسلمانان ماندند تا از فرصت‌های دیگر استفاده کنند و آن‌ها را نابود نمایند.

وقتی دشمنان، امت اسلامی را در اثر تسلط تفکر مرجئه و صوفیه بر آن‌ها، در خواب دیدند و دیدند که از مقتضیات دینشان غفلت کرده‌اند و در مقابل دشمنانشان خود را با نیرو و قدرتی که خداوند آن‌ها را به مجهز شدن به آن دستور داده بود، مهیا نمی‌کنند، و در جهت آبادانی زمین که خداوند به آن‌ها امر فرموده بود، فعالیت نمی‌کنند، و در جهت کسب علم گام بر نمی‌دارد، و به منظور کسب روزی خداوند به اطراف و اکناف زمین سفر نمی‌کنند، و برای به دست آوردن قدرت در زمین مطابق دستورات خداوند اخذ اسباب نمی‌نمایند، و اصل برادری را در بین یکدیگر رعایت نمی‌کنند، و در جهت رشد این برادری گام بر نمی‌دارند، و در جهت برقراری عدالت خداوند در زندگیشان مطابق فرمان او عمل نمی‌کنند، فرصت را مناسب و مساعد دیدند و با تمام قدرت به جوامع اسلامی حمله‌ور شده و در سرزمین‌های اسلامی شروع به ایجاد فساد و ترویج آن کردند.

تمام آنچه از اسلام باقی مانده بود، همان بقایا و آثار پراکنده‌ای از مقتضیاتی بود که قبلاً به آن اشاره کردیم. اما دشمنان از این آثار و بقایای پراکنده نیز احساس امنیت و آرامش نمی‌کردند؛ زیرا آن‌ها این دین را خوب شناخته بودند و خوب می‌دانستند که اگر قسمت بسیار کمی از آن باقی بماند و در زمین فعال باشد، چه اتفاقی خواهد افتاد:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ﴾ (بقره؛ ۱۴۶)

«آنان که بدیشان کتاب آسمانی دادیم، او را می‌شناسند، بدانگونه که پسران خود را می‌شناسند».

بیشترین ترس آن‌ها از دین اسلام همان چیزی بود که یکی از مستشرقین آن‌ها به نام «گپ» به آن اشاره می‌کند و به آن اعتراف می‌نماید و می‌گوید: «توانایی این دین در برانگیختن افراد به طور ناگهانی به گونه‌ای است که کسی آن را گمان نمی‌کند. اگر دین خدا اجرا شود و شعایر عبادی در میان مسلمانان باقی بماند، این باقی ماندن همچون باقی ماندن میکروبی خواهد بود در بدن بیمار که بدون هشدار قبلی ممکن است دوباره شروع به فعالیت کند»؛ بنابراین باید تمام بقایای این دین را نابود کرد، حتی اگر سایه‌ی دروغینی از این دین هم باشد. دشمنان با تمام مکر و حيله و تلاش، در جهت از بین بردن بقایای این دین از طریق تهاجم فکری در قاهره و استانبول فعالیت خود را شروع کردند. در همان وقت نیز حرص شدیدی نسبت به از بین بردن دولتی که مسلمانان به اعتبار این که دولتی اسلامی است و گرد آن جمع شده بودند، از خود نشان می‌دادند.

هر چند از بین بردن بقایای دین برای دشمنان کار آسانی نبود، اما اگر امت همچون گذشته بیدار می‌بود و چون گذشته شناخت حقیقی از دینش را می‌داشت و به طور صحیح امور دین را در زندگی اجرا می‌کرد، تهاجم فکری دشمنان به آن آسانی هم انجام نمی‌گرفت.

اگر امت همچون سابق بیدار می‌بود، صلیبیان و یهودیان با وجود تمام نقشه‌ها و مکرهایی که انجام دادند تا به هدف مورد نظرشان برسند، محال بود که بدان دست یابند، هر چند که پشتیبان یکدیگر هم بودند؛ زیرا خداوند در کتابش به این مسئله اشاره کرده و می‌فرماید:

﴿وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً. إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ (آل عمران؛ ۱۲۰)

«اگر بردباری کنید و پرهیزید، حيله گری آنان به شما هيچ زبانی نمی‌رساند، [چراکه]

شکی نیست که خداوند بدانچه انجام می‌دهند احاطه دارد».

اما دشمنان توانستند در مدت تنها یک قرن، تمام آن‌چه در مدت ۱۲ قرن از انجامش عاجز و ناتوان بودند، بر این امت وارد کنند. سبب چنین امری هم فاصله گرفتن این امت از حقیقت اسلام و از مقتضیات «لا اله الا الله» بود.

تهاجم دشمن بسیار کوبنده و سیل آسا در تمام زمینه‌ها بود. موفقیت آن‌ها در این تهاجم نیز به صورت سیل آسا در تمام زمینه‌ها صورت گرفت.

انسان وقتی به قرن گذشته مراجعه می‌کند، بسیار متعجب می‌شود که چگونه این امت در طول یک قرن این چنین تغییر و حشمتاکی کرد؛ چنان تغییری که گویی این امت، امت دیگری است که قبلاً وجود نداشته است، و دیگر آن امت سابق نیست. اما وقتی به وضعیت این امت قبل از مسخ شدنش می‌نگری و مقایسه‌ای انجام می‌دهی، مقداری از این تعجب و شگفتی کاسته خواهد شد. در این مقایسه می‌بینی که این امت آن امت برگزیده و آن امتی که خداوند آن را در میان مردم انتخاب کرده بود نیست. این امت بقایای آن امت است و در حقیقت مثالش همچون مرد بیماری است که اطرافیانش گرد او جمع شده و هر آن منتظر نفس‌های آخرش هستند.

این واقعیت تلخ و دردناک (وضعیت امت) خود سندی است در دست مهاجمان فکری که مردم را به وسیله‌ی آن گمراه کنند، به آن‌ها چنین می‌گویند: دین، شما را به این وضعیت و موقعیت نامطلوب کشانده است، پس آن را رها کنید تا آزاد شوید و در تمام زمینه‌ها پیشرفت نمایید.

اینها دروغ می‌گویند. دین خدا جز عزّت، سربلندی، کرامت، دانش، اخلاق، پیشرفت و به دست آوردن قدرت در زمین را به دنبال ندارد.

واقعیت این است که دین موجود در زمین که اسلام نام دارد، دینی است که مردم خود آن را از دین خدا انتزاع کرده‌اند؛ بنابراین جای تعجب نیست که این دین عقب مانده و ضعیف و شکست خورده باشد. با کمال تأسف مردم نمی‌دانند که در اطرافشان چه می‌گذرد، و نمی‌دانند دینی که بر آن حریص هستند و بدان تمسک

می‌جویند دین حق و دین خدا نیست. آن‌ها بر این آگاه نیستند که آنچه بدان فراخوانده می‌شوند عبارت است از: نقشه‌های دشمنانشان برای از بین بردن دینشان، نه دعوت به سوی نجات از مرگ و نابودی و هلاکتی که نزدیک است دچار آن شوند.

نخستین دعوت‌گران به اتخاذ راه غریبان، خواه مخلص بوده باشند یا غیر مخلص، نتیجه‌ی اقدامات آن‌ها عملاً یکی بوده است^(۱) و آن این که به دشمنان دین غیر عمد و از روی غفلت خدماتی کرده‌اند که هیچ خائن اجیری آن را نمی‌کند. چنین افرادی اگر خطرشان از افراد خائن اجیر شده بیشتر نباشد، کمتر نیست؛ زیرا مردم فریب ظاهر پاکشان را می‌خورند، و گمان می‌کنند آنچه آن‌ها را به سوی آن دعوت می‌کنند، راه درست و صحیح است. چنین دعوت‌گرانی، مردم را به تغییر در تمام مسایل؛ از جمله: عادات و سنت‌ها و افکار و حکومت‌ها فرامی‌خوانند، حتی به سوی تغییر ظاهر و... این افراد در آغاز جرأت این را نداشتند که به صورت آشکار به اسلام حمله کنند؛ زیرا جمهور مردم متمسک به بقایای دینی بودند و این امکان وجود داشت که اگر به طور آشکار به دین حمله کنند، مردم دست به ترور آن‌ها بزنند. اما هجوم بر سنت‌های کهن و نیز هجوم بر عقب ماندگی و ارتجاع و جهل و بیماری امری ممکن بود که آن‌ها آن را انجام دادند و آن را به اعمال دینی ربط دادند. نقطه‌ی آغازین هجوم اینجا بود. اما این تنها نقطه‌ای نبود که به آن بسنده کنند و دست از مسلمانان بردارند، بلکه بعد از این، کار را به هجوم آشکار و در برخی موارد به حمله‌های زشت و ناسزاگویی کشاندند.^(۲)

دعوت با شعار آزادی زنان به معنی بی‌بند و باری و کشف حجاب آغاز شد. دعوت به کنار گذاشتن شریعت و محدود کردن آن در دستورات فردی و شخصی،

۱- تمام دعوت‌گران، نوکران اجیر شده نبودند؛ خواه اجیر مالی یا شهرت یا منصب و یا شهوت و بلکه برخی از این دعوت‌گران افراد مخلصی بودند که گمان می‌کردند با کارهای که انجام می‌دهند به اسلام و سرزمینشان خدمت می‌کنند؛ اما همه‌ی آن‌ها در برابر برتری مادی غربی‌ها دچار شکست روحی شده بودند و می‌خواستند اسلام را خاضع مفاهیم غربی کنند.

۲- در اوایل دهه‌ی شصت میلادی، «صلاح جاهین» در روزنامه «الاهرام المصریه» کاریکاتوری را چاپ کرد که شامل مردی بود که در جهت عکس بر الاغی سوار بود که رمز رجعت و ارتجاعی بود. در پایین این کاریکاتور یک خروس و نه مرغ وجود داشت. نام رسم «محمد افندی و نه همسرش» بود، که کنایه از رسول خدا ﷺ و همسرانش بود. با وجود این توهین زشت، با حمایت حکومت آن روز کار به آسانی پیش رفت و هیچ اعتراضی صورت نگرفت.

دعوت به لغو آموزش‌های دینی یا محدود کردن آن‌ها در پایین‌ترین سطح ممکن، دعوت به استقرار «ربا» به عنوان اصل اولیه‌ی بانک‌ها و دعوت به تغییر ظاهر مردان و زنان در پوشیدن و... دعوت به از بین بردن تمام مظاهر زندگی اسلامی و اتخاذ تمام مظاهر زندگی غربی، آغاز شد.

اما مظاهر زندگی اسلامی که در اغلب موارد تنها مظهری بی‌روح و تو خالی بود و بی بهره از حقیقتی که بتواند انسان را از سقوط نجات دهد، کار را بر این داعیان برای تغییر آن آسان کرد. از طرف دیگر مظاهر فریبنده‌ی زندگی غربی کار را بر مدعوین و تقلید محض از آن مظاهر بدون هیچگونه رنگی از حقیقت، آسان کرد. آنچه آن‌ها در پی نابودی آن بودند، حقیقت اسلام بود، نه به دست آوردن آنچه در غرب بود.

در غرب فساد در بسیاری از زمینه‌های زندگی وجود دارد، اما با این وجود پیشرفت‌های علمی، تکنولوژی، نظم، جدیت در کار و پشتکار برای دست یافتن به اهداف مطلوب نیز وجود دارد. آیا داعیان به سوی غرب چیزی از پیشرفت را یاد گرفته‌اند یا توانایی این کار را دارند؟ آیا آن‌ها قادر به یاد دادن آن به دیگران هستند؟ مسلماً خیر. در غرب تنها پیشرفت علمی نیست در آنجا فساد بدون هیچ مانعی و با تمام قدرت، همه جا را در بر گرفته است. هان! لعنت خدا بر بردگان و نوکران. چقدر هم‌شان ضعیف است. نهضت و حرکتی که آن‌ها برپا می‌کنند تا بیماری‌های جهان اسلام را مداوا کند چقدر ناتوان است.

جهان امروز نیازمند بیداری اسلامی است، نیازمند این است که مردم در دینشان تجدید نظر کنند، و آن را به مسیری برگردانند که رها کرده و گم کرده‌اند. مسلمانان امروز - جز آن‌هایی که خدا به آن‌ها رحم کند - بر این کار توانا نیستند. اینها یا مسلمانانی هستند که در زمینه‌ی مقتضیات «لا اله الا الله» دچار آن انحرافات شده‌اند که توصیف کردیم، یا کسانی هستند که لباس دین را از تن بیرون آورده و مجذوب جریانات غرب گرایی شده و به جهتی سیر می‌کنند که خسران و نابودی، آن‌ها را می‌بلعد و از بین می‌برد:

﴿وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾ (اعراف؛ ۳۰)

«در حالی که گمان می‌کنند که راه یافتگانند».

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا. الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا. أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾ (کهف؛ ۱۰۵-۱۰۳)

«بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم بیاگاهانم آنان کسانی‌اند که تلاش و تکاپویشان در زندگی دنیا هدر می‌رود و خود گمان می‌برند که به بهترین وجه کار نیک می‌کنند. آنان کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و ملاقات او بی‌باور و کافرند، و نتیجه اعمالشان باطل و هدر می‌رود، و در روز رستاخیز ارزشی برای ایشان قابل نمی‌شویم».

در جریان غرب‌گرایی تمام وسایل ممکن بکار گرفته شد؛ روش‌های آموزشی، وسایل تبلیغاتی و به ویژه روزنامه و مجلات، سپس سینما و تئاتر و زنان آزاد و مدارس تبشیری، بازیگران و خوانندگان و رقاصان و ترجمه آثار غربی، نشر افکار تطور منسوب به داروین، دعوت به سوی خلوت با زنان بیگانه، دعوت به سوی ناسیونالیسم و وطن پرستی به جای تجمع و اتحاد زیر پرچم اسلام.

در طول یک قرن کار به جایی رسید که نمی‌توانستی بین مسلمان و غیر مسلمان کوچکترین فرقی قایل شوی، نه در ظاهر و نه در...، جز در یک چیز آن هم پیشرفت و عدم پیشرفت در تکنولوژی، که مسلمان مقلد و غیر مسلمان مخترع بود.

از آنجا که محور بحث ما در این فرصت کم درباره‌ی «لا اله الا الله» و مقتضیات آن است و گفتیم که مقتضیات «لا اله الا الله» در دل مسلمانان معاصر تنزل زیادی کرده است و چنان دستخوش دگرگونی شده که به سنت‌های بی‌روح تبدیل گشته، اما علی‌رغم تمام این تنزلات همچنان حفاظی باقی مانده است که امت اسلامی باید به آن توجه کند و آن چیزی نیست جز: «تطبیق شریعت خداوند و اقامه‌ی نماز».^(۱) به نظر ما این همان چیزی است که دشمنان در پی از بین بردن آن و محو کردنش در زندگی مسلمانان هستند، تا دچار شکست شوند و بعد از آن دیگر حکومت اسلامی در زمین اقامه نشود.

۱- منظور استاد از تطبیق شریعت، اسلامی بودن قوانین جوامع و کشورهای اسلامی است گرچه در عمل و در بسیاری از موارد اجرا نمی‌شوند.

دشمنان برای از بین بردن و محو کردن شریعت اسلام در زندگی مسلمانان، وسایل زیادی را بکار گرفته‌اند. قبل از هر چیز جریاناتی را به وجود آوردند که شریعت عملاً نفوذش را از دست بدهد و از میدان عمل خارج شود.

آن‌ها دادگاه‌های که بر اساس شریعت اسلامی در مسایل مدنی و جنایی عمل می‌کردند را لغو کردند، و هیچ دادگاهی جز دادگاه‌های مخصوص مسایل شخصی را باقی نگذاشتند و آن‌ها را دادگاه‌های شرعی و اسلامی نامگذاری کردند. دادگاه‌هایی بوجود آوردند که به جای حکم در مسایل مدنی و جنایی، بر اساس شریعت اسلام، بر اساس قوانین بشری حکم کردند، و با قدرت نظامی، این دادگاه‌ها و حکم آن‌ها را بر مردم تحمیل نمودند. به این هم اکتفا نکردند و از یک طرف صداهای اعتراض آمیز مردم را سرکوب کردند و از طرف دیگر به مردم چنان وانمود کردند که این همان پیشرفتی است که ما را چون اروپا می‌گرداند. آیا این شکست خوردگان این را می‌دانستند که از این که همچون اروپا شوند بسیار فاصله دارند؟ و بعد از این باز هم شریعت اسلامی را به نقض و جمود در پیوستن به پیشرفت‌های عصر جدید متهم کردند. چیزهایی را بر مردم حاکم کردند که بیش از پیش از این شعایر فاصله بگیرند. مسخره کردن دائمی این شعایر در داستانها و نمایشنامه‌ها و سینما و مسخره کردن دینداران و ملتزمین به این شعایر، و متهم کردن آن‌ها به غافل و ساده بودن و گاهی به تحجر فکری و گاهی هم به منافق و فاسد بودن یکی از آن کارهایی بود که در این راستا انجام دادند.

و با انتشار فسادهای اخلاقی با استفاده از تمام وسایل و رسانه‌های گروهی از جمله: روزنامه و مجلات در قالب داستان و سینما و... و اصرار دائم بر ضرورت و پیشرفت و آزادی و محو کردن سنت‌های کهن و رها شدن از قید و بندهای آن و تربیت دادن نسل‌هایی که نماز را از ویژگی و خصوصیات اقوام گذشته بدانند، در این مسیر گام‌هایی برداشتند.

وقتی این مسایل در طی یک قرن در میان امت اسلامی به سادگی محقق می‌شود پس دیگر چه چیزی از مقتضیات «لا اله الا الله» باقی می‌ماند و چه انتظاری در این زمینه می‌توان داشت؟!

پیامبر ﷺ راست فرمود، آنگاه که فرمود:

(لِيُنْقِضَنَّ عَزَىٰ هَٰذَا الدِّينِ عُرْوَةً فَكُلَّمَا نَقَضَتْ عُرْوَةً تَمَسَّكَ النَّاسُ بِأَلْتِي بَعْدَهَا، فَأَوَّلُهُنَّ نَقْضُ الْحُكْمِ وَءَاخِرُهُنَّ نَقْضُ الصَّلَاةِ). (امام احمد رحمه الله)

«احکام دین اسلام [در میان مردم] به تدریج کم رنگ می شوند. پس هرگاه حکمی کم رنگ شد و از بین رفت مردم به حکم دیگری تمسک می کنند، اولین حکمی که نقض می شود حکم بر اساس دین خداست و آخرین آن ها نماز است.»

نواقض «لا اله الا الله»

نمی دانم چرا در مورد مبطلات وضو بسیار بحث می شود، اما به آن اندازه درباره‌ی مبطلات «لا اله الا الله» بحث نمی شود.

علت چنین امری هر چه باشد، بر ماست که بدانیم عالمانی چون ابن تیمیه رحمه الله و ابن قیم رحمه الله از کسانی بوده اند که به صورت گسترده درباره‌ی مبطلات «لا اله الا الله» بحث هایی داشته اند؛ خواه در زمینه‌ی اعمال بیرون یا در زمینه‌ی مسایل مربوط به دل و درون. به هر حال این بزرگواران هیچ جنبه‌ای از جوانب مسئله را رها نکرده اند مگر این که آن را شرح داده اند.

علمایان قدیم با مشکلی که نسل امروز با آن مواجه هستند، روبرو نبوده اند؛ زیرا مبطلات «لا اله الا الله» در نسل های نخست کمتر اتفاق می افتاد.

از طرف دیگر گذشتگان با مرتدین با مجازات هایی که خداوند درباره‌ی چنین افرادی مقرر فرموده است، برخورد می کردند.

با کمال تأسف مسئله‌ی مبطلات و نواقض «لا اله الا الله» در قرون اخیر چنان شدت یافته که نیاز مبرم به شرح و بیان دارد.

قبلاً در کتاب های «واقعنا المعاصر» و «مفاهیم ینبغی ان تصحح» این را بیان کرده ام که هدف ما از بحث درباره‌ی نواقض «لا اله الا الله» صدور حکم درباره‌ی کسی نیست؛ زیرا چنین کاری وظیفه‌ی ما نیست. وظیفه‌ی ما آگاه کردن مردم نسبت به مقتضیاتی است که درباره‌ی آن اطلاعات اندک دارند. اگر مردم این مقتضیات را به خوبی نفهمند، نمی توانند خود را چنان تغییر دهند که خداوند احوال آن ها را به وسیله‌ی خودشان تغییر دهد:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ﴾ (رعد؛ ۱۱)

«خداوند وضع هیچ قومی را تغییر نمی دهد مگر این که آنان احوال خود را تغییر

دهند».

مردم اگر چنین گمان کنند که به خداوند ایمان دارند و با تکرار عبارت «لا اله الا الله» به مقتضیات آن عمل می‌کنند، هیچ گاه نمی‌توانند خود را تغییر دهند!! آنان که از بحث و گفتگو درباره‌ی نواقض «لا اله الا الله» اکراه دارند، گروه واحدی از مردم نیستند.

آنان که در زمینه‌ی مقتضیات «لا اله الا الله» دچار کوتاهی می‌شوند، و از حقیقت آن سرپیچی می‌نمایند، از این می‌ترسند که خود یا مردم تمرّد آن‌ها از مقتضیات «لا اله الا الله» را درک کنند، پس از بحث در این باره اکراه دارند. این خاطره را همیشه بازگو کرده‌ام، و بزرگترین مصیبت نیز آن است که انسان را به خنده وادارد، روزی که کتاب «هل نحن مسلمون» را برای اولین بار چاپ کردم، جوانی پیش من آمد و گفت: شنیده‌ام که کتابی را تحت عنوان «هل نحن مسلمون» چاپ کرده‌ای، دوست دارم آن را مطالعه کنم، ممکن است نسخه‌ای از آن را به امانت به من بدهی؟ به او گفتم: باکمال میل. نسخه‌ای از کتاب را به او دادم. بعد از چند روز برگشت و آن را به من داد و گفت: برادر! کتابت را بگیر، نمی‌خواهم خواندن آن را ادامه دهم. قبل از خواندنش خیال می‌کردم که مسلمانم، اما وقتی چند صفحه‌ای از آن را خواندم، از مسلمان بودن خود شک کردم پس کتابت را بگیر و بگذار همچنان بر این خیال باشم که مسلمانم.

علی‌رغم سادگی و غافل بودن این جوان، و بعد از خودداری او از آگاه شدن و اطلاع بر راه حق، باید گفت: این جوان در این راه تنها نیست. صدها و هزاران مسلمان دیگر چنین فکر می‌کنند، و از روبرو شدن با واقعیتی که در آن قرار دارند فرار می‌کنند و از این که کسی آن‌ها را از این گمراهی و غفلت بیاگاهاند می‌ترسند و سرهایشان را در شن‌ها فرو می‌برند؛ در شن‌های تفکر مخدر ارجائی!

اما بدتینتان و خبیثان، حقیقت موضع و موقف خود را نسبت به «لا اله الا الله» می‌دانند. می‌دانند که دشمنان «لا اله الا الله» هستند، و از کسانی هستند که در جهت نابودی آن تلاش می‌کنند. اما از این که مردم حقیقت نیت و اعمال آن‌ها را درک کند و به آن پی ببرد، اکراه دارند. از این که مردم بدانند آن‌ها نوکرانِ اجیر شده‌ی دشمنان «لا اله الا الله» یعنی یهودیان و مسیحیان هستند، خودداری می‌کنند؛ بنابراین از

نورهایی که حقیقت و واقعیت و ماهیت آن‌ها را آشکار کند متفرنند، و در مقابل کسانی که بر اساس مقتضیات «لا اله الا الله» عمل می‌کنند و حامل آند، چون سگ هار می‌ایستند و آن‌ها را افراطی یا با صفت‌های منفور و زشت دیگر متهم می‌کنند، به این امید که با این اتهامات، خود را همچنان در تاریکی گمراهی سرگرم کنند!!

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ. يَخَادِعُونَ اللّٰهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ. فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ. وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ قَالُوا اِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ. اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ. وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ قَالُوا اَنْتُمْ كَمَا ءَامَنَ السَّفَهَاءُ اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ السَّفَهَاءُ وَلٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ. وَ اِذَا لَقُوا الَّذِيْنَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَ اِذَا خَلَوْا اِلَى شِيَاطِينِهِمْ قَالُوا اِنَّا مَعَكُمْ اِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ. اللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ. اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ اشْتَرَوْا الضَّلٰلَةَ بِالْهُدٰى فَمَا رِبْحٌ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِيْنَ﴾ (بقره، ۱۶-۸)

«در میان مردم دسته‌ای هستند که می‌گویند: ما به خدا و روز آخرت باور داریم. در صورتی که باور ندارند و جزو مؤمنان نیستند. [اینان به نظرشان] خدا و کسانی را گول می‌زنند که ایمان آورده‌اند، در صورتی که جز خود را نمی‌فریبند ولی نمی‌فهمند. در دلهایشان بیماری است و خداوند بیماری ایشان را فزونی می‌بخشد و عذاب دردناکی به سبب دروغگویی و انکارشان در انتظارشان می‌باشد. هنگامی که به ایشان گفته می‌شود: در زمین فساد نکنید، می‌گویند: ما اصلاحگرانی بیش نیستیم. هان! ایشان بی‌گمان فساد کنندگانند و لیکن پی نمی‌برند. و هنگامی که به آن‌ها گفته می‌شود: ایمان بیاورید همانگونه که توده مردم ایمان آورده‌اند. می‌گویند: آیا همانند بی‌خردان ایمان بیاوریم؟ هان! ایشان بی‌خردند و لیکن نمی‌دانند. وقتی که با مؤمنان روبرو می‌شوند، می‌گویند: ما هم ایمان آورده‌ایم. و هنگامی که با رؤسای شیطان صفت خود به خلوت می‌نشینند، می‌گویند: ما با شما هستیم و [مؤمنان را] مسخره می‌کنیم. خداوند ایشان را مسخره می‌نماید و آنان را رها ساخته تا کورکورانه به سرکشی خویش ادامه دهند. اینان رهنمودهای [پروردگار] را به [بهای] گمراهی فروخته‌اند و چنین بازرگانی و معامله آنان سودی در بر ندارد، و راه یافتگان به شمار نمی‌آیند».

بعد از این خبیثان گروه دیگری از علمایان سوء نیز وجود دارند که می‌خواهند

زندگی کنند و بخورند و از متاع دنیا بهره ببرند. این گروه از این می ترسند که دنیا را از دست بدهند، پس اگر کلامی در مورد حقایق «لا اله الا الله» بر زبان آورند، سرورانشان را به خشم خواهند آورد. اینان کسانی هستند که خداوند درباره‌ی آن‌ها چنین می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (بقره؛ ۱۷۴)

«کسانی که آن چه را خدا از کتاب نازل کرده است پنهان میدارند و آن را به بهای کم می فروشند آنان جز آتش چیزی نمی خورند و روز رستاخیز خدا با ایشان سخن نمی گوید و آنان را پاکیزه نمی دارد، و ایشان را عذاب دردناکی است».

گروه سوم نیز وجود دارند که دوست ندارند با آگاه کردن مردم از حقایق اوضاع و احوالشان، موجب نارضایتی آن‌ها شوند، پس آن‌ها را در همان تاریکی نگه می دارند و چنین گمان می کنند که این روش بهترین روش در دعوت به سوی خداست و همان روش حکمت و موعظه حسنه‌ای است که خداوند پیامبرش را به آن امر کرده است:

﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾ (نحل؛ ۱۲۵)

«به سوی پروردگارت با حکمت (تبیین آیات آفاق و انفس) و موعظه‌ی نیکو (ترغیب و ترهیب) [مردم را] فراخوان».

این گروه فراموش کرده‌اند که پیامبر ﷺ که داناترین انسان‌ها به مراد خداوند و عابدترین و مطیع‌ترین آن‌ها بود، به مردم قریش چیزهایی می فرمود که آن‌ها بر او ایراد می گرفتند و می گفتند: محمد خدایان ما را عیب می گیرد و افکار ما را دیوانه می خواند. و...

به هر حال، ما، همانطور که قبلاً گفتیم، در صدد صدور حکم نسبت به کسی در این زمینه نیستیم. اصلاً هدف ما این نیست. ما چنین معتقدیم که امانت و واجبی بر دوش ماست و خداوند روز قیامت درباره‌ی آن از ما سؤال خواهد کرد، پس اگر در راه ادای آن گام بر نداریم، درباره‌ی آن مورد بازخواست قرار خواهیم گرفت. این امانت و واجب چیزی نیست جز این که مردم را نسبت به حقایقی که در آن قرار

دارند، آگاه کنیم تا بدانند که چقدر با دین خدا فاصله دارند، و تا موضع خود را تصحیح کنند و خداوند هر که را خواست، به راه راست هدایت دهد.



بسیاری از کسانی که تحت تأثیر تفکر مرجئه قرار گرفته‌اند چنین گمان می‌کنند که هرگاه عبارت «لا اله الا الله» را با زبان بگویند تا آخر عمر هر چه بگویند و هر چه انجام دهند اگر چه مخالف آن هم باشد باز هم مسلمان و موحد هستند مگر این که نسبت به خدا و پیامبر ﷺ و قرآنی که بر محمد ﷺ نازل شده است، اعلان کفر کنند. طبیعی است که هیچ انسان عاقلی با وجود کفر و الحادش در عقیده، با صراحت اعلان کفر نمی‌کند مگر این که جامعه چنین فضایی را برایش به وجود آورده باشد. پس چنین فردی وقتی کلمه‌ی کفر را بر زبان نمی‌آورد (اعلان کفر نمی‌کند) او مؤمن است و هرگاه معصیتی مرتکب شد، بر اساس تفکر مرجئه، مغفور درگاه حق است؛ زیرا بر اساس چنین تفکری گناه و معصیت هیچ ضربه و ضرری به ایمان نمی‌زند.

در اینجا درباره‌ی بی ارتباط بودن عمل به مسئای ایمان در تفکر مرجئه که صد درصد با اقوال سلف که می‌گویند: ایمان عبارت است از قول و عمل، منافات دارد، بحث نمی‌کنیم. ما می‌خواهیم درباره‌ی چیزی بدتر از این بحث کنیم و آن این که می‌گویند: جز نطق به کفر، «لا اله الا الله» را نقض نمی‌کند.

امام حسن البناء رحمه الله در پاراگراف آخر «رساله‌ی تعالیم» چنین آورده است: «ما هیچ مسلمانی را که اقرار به شهادتین کند و طبق مقتضیات آن عمل نماید و واجبات را انجام دهد، به واسطه داشتن نظر ویژه یا انجام معصیتی تکفیر نمی‌کنیم، مگر این که اقرار به کفر کند، یا آن (شهادتین) را به گونه‌ای تفسیر کند که مطابق هیچ اسلوبی از اسلوب‌های لغت عرب نباشد، یا عملی را انجام دهد که هیچ تأویلی و برداشتی غیر از کفر نداشته باشد».

امام بناء رحمه الله در این رساله به قول سلف در تعریف ایمان ملتزم است. در گفتار ایشان لزوم عمل به مقتضیات «لا اله الا الله» ذکر شده است. به این مطلب هم اشاره شده که «لا اله الا الله» دارای نواقضی است که ممکن است آن را نقض کنند، اگر چه انسان با زبانش به آن اقرار کند و چنان ادعا کند که مؤمن‌ترین مردمان است.

ایمان آنگونه که برخی یا اکثر مردم گمان می‌کنند نه تنها برای آخرت بلکه در زندگی دنیا نیز با ادّعا به دست نمی‌آید.

اما حدیث (أَفْلَأَشَقَّتْ عَنْ قَلْبِهِ). «تو که قلبش را نشکافتی»^(۱) که مرجئه به آن تمسک می‌کنند هیچ گاه دلیل بر آن چیزی نیست که آنان به آن معتقدند، بلکه همانطور که در کتاب «مفاهیم ینبغی أن تصحح» گفته‌ام، اگر کسی آن را بر زبان بیاورد (لفظ لا اله الا الله) کشته نمی‌شود؛ خواه در گفتارش صادق باشد یا کاذب. کشتن هیچ انسانی که کلمه‌ی شهادتین را بر زبان بیاورد جایز نیست. اگرچه آن را تنها به خاطر پناه بردن از کشته شدن هم بگوید. بعد از گفتن شهادتین جایز نیست چنین فردی کشته شود اگرچه مطمئن باشیم که به شهادتین ایمان ندارد. اما چنین فردی تا زمانی که به مقتضیات شهادتین عمل نکند مسلمان محسوب نمی‌شود. اختلاف با کسی که چنین گمان می‌کند فردی با گفتن شهادتین مؤمن می‌شود اگر چه به مقتضیات آن هم عمل نکند، از اینجا شروع می‌شود.

طرح یک سؤال:

اگر فردی شهادتین را بگوید، و از کشته شدن در امان بماند، و مسلمان شناخته شود سپس صدای اذان و وقت نماز فرا رسد، و به ادای نماز دعوت شود اما خودداری کند، در این صورت حکم چنین فردی چیست؟

اگر حکم مرتد که حکم خداست بر او اجرا شود،^(۲) و او در هنگام اجرای حکم بگوید: من شهادتین را قبلاً گفته‌ام آیا گفتن این جمله هیچ سودی به حال او خواهد داشت؟ آیا بار دیگر از کشتن معاف می‌شود، جز آن که به مقتضیات «لا اله الا الله» ملتزم شود و نماز را بر پای دارد اگرچه از روی نفاق هم باشد؟!

این همان چیزی است که جنگ حضرت ابوبکر رضی الله عنه با مرتدینی که شهادتین را می‌گفتند و در همان حال نماز و روزه و حج را نیز ادا می‌کردند، اما نسبت به یکی از

۱- اشاره به جریانی است که اسامه یکی از مشرکین را کشت در حالی که شهادتین را بر زبان می‌آورد. خبر به پیامبر رسید، ایشان به اسامه گفتند: چرا این کار را کردی. جواب داد: او از ترس، شهادتین را گفت. پیامبر فرمود:...

۲- نسبت به تارک نماز یک اختلاف فقهی قدیمی وجود دارد. اختلاف در این است که آیا کشتن تارک نماز به خاطر کفر اوست یا اجرای حدّ. این تیمیه رضی الله عنه می‌فرماید: هیچ تارک نمازی که ذره‌ای ایمان در قلبش باشد وجود ندارد که بعد از سه روز زندانی و طلب توبه از او، محکوم به اعدام شود اما باز هم بر ترک نماز مصر باشد مگر این که کافر باشد.

مقتضیات «لا اله الا الله» که دادن «زکات» بود کوتاهی می کردند، آن را تفسیر می کند. در این جریان وقتی حضرت عمر رضی الله عنه از او پرسید: «چگونه با گروهی جنگ می کنی که شهادتین را بر زبان می آورند، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که شهادتین را بگوید خون و مالش در امان است مگر به حق اسلام؟» حضرت ابوبکر رضی الله عنه فرمود: «زکات حق مال است. به خدا سوگند کسی که بین نماز و زکات فرقی قایل شود با او می جنگم». حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: «سوگند به خدا ندیدم که خدا دل ابوبکر را برای جنگ بگشاید مگر این که دانستم که حق با اوست».

چنین افرادی تنها یکی از مقتضیات «لا اله الا الله» را نقض کردند که جزئی از ضروریات دین است، و مسلمان بودن و در روز حداقل پنج بار نماز خواندنشان هیچ سودی به آن ها نرساند.

به نواقض «لا اله الا الله» بر می گردیم.

نطق به کلمه ی کفر به عنوان نقض کننده ی «لا اله الا الله» هیچ نیازی به گفتن ندارد، و هیچ کسی حتی مرجئه نیز در این امر شکی ندارند، اگرچه مرجئه در این زمینه نیز معتقدند که اگر کسی پیدا شود و کلمه ی کفر را بر زبان آورد باید [کار او را توجیه کرد و] به او گفت: نه برادر! منظور شما گفتن کلمه ی کفر آمیز نیست. شما قصد دیگری دارید که کفر نیست.

اما نقض «لا اله الا الله» به وسیله ی عمل نیز موجب کفر انسان می شود. برخی از علمایان گفته اند: اعمالی که منجر به کفر فاعلش می شود عبارتند از: سجده بر بت، دشنام بر پیامبر صلی الله علیه و آله و اهانت به قرآن، حلال کردن محرمات و حرام کردن چیزهای حلال بدون هیچ دلیلی از طرف خدا.

تمام نواقض ذکر شده، در قدیم و جدید، مورد اتفاق همه بوده؛ زیرا بسی روشن تر از آن هستند که جای شک و شبهه و جای بحث و مجادله ای داشته باشند، جز مسئله ی اخیر یعنی حلال کردن و تحریم امور بدون دلیل و اجازه از طرف خدا. مسئله ی حلال کردن محرمات و بالعکس، بدون اخذ اجازه از خدا مسئله ای است که بحث و مناقشه درباره ی آن آفت عصر حاضر است.

سخن ابن عباس رضی الله عنه را دلیل بر کفر بودن این امر می آورند که فرمود: «این امر کفر است، اما نه آن کفری که انسان را از دین خارج کند».

در کتاب‌های «واقعنا المعاصر» و «مفاهیم ینبغی أن تصحح» در این خصوص بحث کرده‌ام. در اینجا بیان یک نکته لازم است و آن این که: وقتی مردم به ابن عباس رضی الله عنه گفتند: امویان برخلاف امر خدا حکم می‌کنند، این سخن مشهور را گفت: عمل آن‌ها کفر است اما کفری نیست که شما می‌پندارید بلکه کفری است که انسان را از دین خارج نمی‌کند.

ابن عباس رضی الله عنه کلام و سخن حقی را گفت. هیچ کس نمی‌گوید امویان به سبب ظلم و ستمی که می‌کردند کافر شده‌اند. اما سر این سخن هر چه باشد، مصداق این آیه را نقض نمی‌کند که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ (مائده؛ ۴۴)

«هرکس برابر آن چیزی که خداوند نازل کرده است حکم نکند، او و امثال او بی‌گمان کافرنده».

پناه بر خدا که ابن عباس رضی الله عنه چیزی خلاف آیهی مذکور گفته باشد. این آیه تنها در حق بنی اسرائیل نازل نشد؛ زیرا لفظ آیه عام و شامل است. ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ﴾ یعنی هر که بر اساس فرمان خدا حکم نکند. حال چه دلیلی باعث شده که این آیه با این معنای واضح تغییر داده شود و نادیده گرفته شود؟!

اصل مطلب این است که بنی امیه عمل به شریعت را ممنوع نکرده بودند و درباره‌ی شریعت خدا هیچ مناقشه‌ای نداشتند، و هرگز آن را نقض نمی‌کردند و نمی‌گفتند: «مخالفت‌هایی که نسبت به شریعت خداوند انجام می‌گیرد همانند شریعت یا بر شریعت خدا مقدم هستند، یا این مخالفت‌ها بیشتر از شریعت خدا با زمان و مکان موجود تناسب دارند».

بنی امیه تنها با اجرای عملی شریعت خداوند مخالفت می‌کردند. کار آن‌ها همچون کار یک فرد زانی یا دزد است که با اعمالش دچار مخالفت با اوامر و دستورات خداوند می‌شود. دزد یا فرد زانی با این اعمال کافر نشده؛ زیرا دزدی و زنا را مباح نکرده است و نگفته است: دزدی یا زنا مجازاتی ندارد یا مجازاتی غیر از مجازاتی دارد که خداوند مقرر کرده است. اگر فردی چنین چیزی را بگوید، مرتکب کفر شده، اگرچه در طول زندگیش یک بار هم سرقت یا مرتکب زنا نشود.

بنابراین مسئله مسئله‌ی تکفیر فردی که برخلاف حکم خدا عمل کند یا عملی

را انجام دهد که مخالف اوامر خداوند است، نیست؛ زیرا چنین اعمالی گاهی معصیت و گاهی کفر به شمار می آیند. مسئله مربوط به حلال کردن محرمات و تحریم چیزهای حلالی است که خداوند حلال کرده است، یعنی مربوط به مسایل قانونگذاری و حلال کردن و تحریم امور بدون اذن خداست:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ﴾ (نحل؛ ۳۵)

«کافران می گویند: اگر خداوند می خواست نه ما و نه پدران ما، چیزی جز خدا را نمی توانستیم پرستیم، و چیزی را بدون اجازه ی او نمی توانستیم حرام کنیم».

همانطور که قبلاً گفتیم، کسی که مشرکان را مشرک می نامد، به خاطر عملی نیست که مرتکب می شوند، بلکه به خاطر تشریع قانونی است که خدا به آن امر نکرده است؛ یعنی آنان چیزی را مباح کرده اند که خداوند آن را حرام کرده، یا چیزی را حرام کرده اند که خداوند آن را حلال کرده است. آن ها برای خویش و به گمان خویش شریکانی برای خدا قرار داده اند و با این کار گویی گفته اند: خداوند چنین گفته است، و ما غیر آن را می گوئیم، یا بدون دستور خدا در مسئله ای دخالت می کنیم. این همان چیزی است که انجام دهنده ی آن کافر می شود؛ خواه در عالم واقع آن را انجام دهد یا انجام ندهد. اصل این است که به آن معتقد باشد.

پس از روشن شدن مطلب، تلاش آنان که می خواهند کلام ابن عباس رضی الله عنه را بر تشریع امری بدون اذن خدا سرایت دهند، باطل است؛ زیرا این امری است محال و غیرممکن که از ابن عباس صادر شده باشد چرا که مخالف با کتاب خدا است:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾ (شوری؛ ۲۱)

«شاید آنان انبازها و معبودهایی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده اند که خدا بدان اجازه نداده است».

وقتی انجام برخی از اعمال توسط بنی امیه که مخالف اوامر خداوند است بر برخی از مسلمانان مشتبه می شود و آن ها را دچار نگرانی می کند و در نتیجه چنین گمان می کنند که این اعمال موجب اخراج بنی امیه از دایره و محدوده ی اسلام شده است، ابن عباس این مسئله را برایشان توضیح می دهد که کار بنی امیه به حدی نرسیده که آن ها را از اسلام خارج کند؛ زیرا آن ها قانونی مخالف قانون خدا را وضع

نکرده‌اند تا به وسیله‌ی آن کافر شده و از دین خارج شوند. آن‌ها تنها با تأویلاتشان یا بدون هیچ تأویلی، با امر خداوند مخالفت کرده‌اند، بنابراین با این کار دچار معصیت شده، اما همچنان مسلمان هستند. - به عبارت دیگر آن‌ها با تشریع و تدوین اوامری غیر از اوامر خداوند، «لا اله الا الله» را نقض نکرده، بلکه کار آن‌ها تنها گناه و معصیت است که ابن عباس آن را «کفر دون کفر» نامیده است، یعنی کفری غیر از آن کفر اصلی و معروف.

اما اگر زمانی قانونی بدون امر خدا وضع شود،^(۱) وضعیت به گونه‌ای دیگر خواهد بود. ابن کثیر رحمه الله در مورد این آیه که می‌فرماید:

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا يَقُومَ يُوقِنُونَ﴾ (مائده، ۵۰)

«آیا [فاسقان] جویای حکم جاهلیت هستند؟ چه کسی برای افراد پرهیزگار بهتر از خداوند حکم می‌کند؟». می‌گوید: «خداوند مردم را از این که از دایره‌ی حکم و دستورات او که شامل تمام خیرات است، خارج شوند نهی می‌کند و آن‌ها را از هر شر و بدی باز می‌دارد. و نیز افراد را از میل کردن به سوی آراء و نظراتی که بدون استمداد از کتاب او و شریعت او وضع شده باشند (قوانین جاهلیت) باز می‌دارد. قوانین جاهلیتی که بر اساس امیال و هوا و هوس جاهلان وضع شده است. جاهلیتی چون تاتار که بعد از تسلط بر «یاسق» بر اساس قوانینی حکومت کردند که آمیخته‌ای از احکام و دستورات ادیان مختلفی چون یهودی و مسیحی و اسلام و... بود. آن‌ها این قوانین را لازم الاتباع قرار داده بودند، و عمل به آن را بر کتاب خدا و سنت رسولش صلی الله علیه و آله مقدم می‌داشتند. هر کس بر اساس چنین قانونی حکم کند، کافر و قتلش واجب است، مگر به سوی حکم خدا و رسولش صلی الله علیه و آله باز گردد، و بر اساس آن بی‌کم و کاست حکم کند».^(۲)

عمل تاتار و بنی امیه یکی بود و هر دو مخالف امر خدا. فرق آن‌ها تنها در نوع مخالفت بود. مخالفت امیه در اجرا بود و مخالفت تاتار در اصل تشریع و وضع قانون.

۱ یک بار این امر صورت گرفت و آن در زمان تاتار آنگاه که بر «یاسق» حکومت کردند اتفاق افتاد. آن‌ها قوانینی را وضع کردند که قوانین خدا نبود، بلکه مخالف آن بود.
۲- تفسیر ابن کثیر (۶۸/۲)

وقتی وضع قانون و قانونگذاری برخلاف اوامر خداوند، ناقض «لا اله الا الله» است، بیان این نکته نیز لازم و ضروری است که رضایت به تشریع و قانون غیر خدا، با علم و آگاهی به مسئله، ناقض «لا اله الا الله» است.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ (نساء؛ ۶۰)

«ای پیامبر! آیا تعجب نمی‌کنی از کسانی که می‌گویند که آنان بدانچه به تو نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند، [ولی] می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند، و حال آنکه به ایشان فرمان داده شده است که به طاغوت ایمان نداشته باشند، و اهریمن می‌خواهد که ایشان را بسی گمراه کند».

﴿قُلْ لَا رِبَّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (نساء؛ ۶۵)

«اما نه... به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته باشند و کاملاً تسلیم تو باشند».

در حدیثی که مسلم روایت کرده است، پیامبر ﷺ فرمود:
«خداوند هیچ پیامبری را قبل از من برای هیچ قومی و ملتی مبعوث نکرده است مگر این که در میان قومشان یارانی داشته که راه و روش او را در پیش گرفته و مطیع اوامر او بوده‌اند. بعد از آنان نسل‌هایی آمدند که می‌گفتند آن‌چه را که عمل نمی‌کردند، و کارهایی را انجام می‌دادند که بدان امر نشده بودند. پس هر کس با چنین افرادی با دست (عملاً) مبارزه کند، مؤمن است، و هر کس با زیانش با آنان مبارزه کند، مؤمن است، و هر کس با قلبش با آنان مبارزه کند، او نیز مؤمن است. در غیر این صورت ذره‌ای از ایمان در قلبش نیست».

در حدیث دیگری که مسلم روایت کرده آمده است که پیامبر ﷺ فرمود:
(يُسْتَعْمَلُ عَلَيْكُمْ أَمْرَاءُ فَتَعْرِفُونَ وَ تُنْكِرُونَ. فَمَنْ كَرِهَ فَقَدْ بَرِيَءٌ وَ مَنْ أَنْكَرَ فَقَدْ سَلِمَ وَ لَكِنْ مَنْ رَضِيَ وَ تَابَعَ).

«امیرانی بر شما گمارده می‌شوند، از اعمال برخی راضی و از اعمال برخی دیگر

ناراضی هستید. پس هرکس از شما از کار زشت آن‌ها متنفر باشد از گناه آن‌ها مبری شده است و هرکس آن‌ها را از اعمالشان نهی نکند محفوظ مانده است، اما هرکس از آن‌ها پیروی کند و بر اعمالشان راضی باشد...»^(۱)

مسئله اگرچه دارای دو وجه است، اما صورت اصلی آن یکی است.

هرگاه افرادی بر خلاف اوامر نازل شده از طرف خداوند دست به وضع و تشریع قانون بزنند، «لا اله الا الله» را نقض کرده‌اند؛ زیرا بدون دلیل نسبت به خداوند قایل به شریک شده‌اند. خداوند دستوراتی را داده است اما آن‌ها دستوراتی بر خلاف آن تصویب می‌کنند. خداوند اموری را حلال یا حرام کرده، در حالی که آن‌ها برخلاف آن حکم می‌دهند. آنان حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می‌کنند. وقتی چنین افرادی با این اعمال «لا اله الا الله» را نقض می‌کنند، پس آنان که به آن رضایت می‌دهند و از آن‌ها پیروی می‌کنند، به یقین وضع‌کنندگان و مشرعان قوانین را همتای خداوند قرار داده در نتیجه آن‌ها نیز با چنین موضعگیری، «لا اله الا الله» را نقض می‌کنند؛ عبارتی که مقتضی ردّ هرگونه همتا و شریک برای خداوند است.

معمولاً تمام افرادی که به قوانین دیگران راضی هستند و از آن‌ها پیروی می‌کنند، با صراحت اعلان رضایت نمی‌کنند بلکه در توجیه اطاعت و پیروی از آن می‌گویند: ما معتقدیم هرگاه ظروف ایجاب کند، حاکم می‌تواند عمل به شریعت خداوند را باطل کند. برخی دیگر می‌گویند: ما معتقدیم که حاکم می‌تواند متناسب با شرایط، احکام خداوند را تغییر دهد؛ زیرا این عمل یک نوع اجتهاد و اجتهاد نیز برای او مباح می‌باشد. برخی دیگر می‌گویند: حاکم مجبور است که در شرایط ضروری احکام خدا را تغییر یا عمل به آن‌ها را لغو کند؛ زیرا او چندان قدرتی در دست ندارد که با دشمنان اسلام مبارزه کند (یعنی در این صورت باید طبق خواست آن‌ها عمل کند)، و...^(۲)

ما درصدد بررسی و بیان این مسئله و این که در اطاعت از دستورات غیر خدا عذر چه کسی نزد او مقبول و چه کسی مردود است، نیستیم؛ زیرا ما در صدد صدور

۱- پیامبر ﷺ دیگر ادامه نداد، گویی که وضع چنین شخصی مشخص است.

۲- تمام این سخنان باطل را در کتاب «حول تطبیق الشریعه» بیان کرده‌ام.

حکم نیستیم. هدف و وظیفه‌ی ما بیان حقیقت است تا مردم زیر نور حقایق قرار گرفته و خود تکلیف خود را روشن کنند.

حقیقت هم، آنگونه که از کتاب خدا و سنت رسولش ﷺ بر می‌آید، این است که تشریع و تدوین قوانین، برخلاف آن‌چه خداوند نازل فرموده است، نقض کردن «لا اله الا الله» به حساب می‌آید. رضایت به قوانین غیر خدایی نیز نقض‌کننده‌ی «لا اله الا الله» است. ضعیف‌ترین درجه‌ی ایمان در راه مبارزه با این مسئله، مبارزه‌ی قلبی است. هر کس با قلبش با این مسئله مبارزه کند، مؤمن است. چنین فردی اگر توانایی مبارزه‌ی بیشتر را داشته باشد اما آن را انجام ندهد، دچار معصیت می‌شود. اما علی‌رغم این کوتاهی‌ها، مادامی که با قلبش مبارزه کند، از دایره‌ی ایمان خارج نمی‌شود. انکار با قلب که ضعیف‌ترین درجه‌ی ایمان است، به این معنی نیست که انسان دستانش را به سوی آسمان بالا برده و بگوید: خدایا! این کار زشت و این عمل ناپسند است و چون مورد رضایت تو نیست، پس آن را از بین ببر و در مبارزه تنها به این حد اکتفا کند. انکار با قلب آنگونه که امام غزالی رحمته الله علیه می‌گوید عبارت است از این که: انسان در آن مکان هم حضور نیابد (یعنی مکان انجام معصیت).

امر دیگری که با مسئله‌ی تدوین قوانین بر اساس آن‌چه خدا نازل نکرده است و نقض‌کننده‌ی «لا اله الا الله» می‌باشد، مسئله‌ی پیروی کردن از تفکراتی است که در صدد محو کردن دین و آثار آن در زندگی یا محدود کردن آن می‌باشند؛ افکاری چون: کمونیستی، سوسیالیستی، لائیک یا ناسیونالیستی و... بعد از سقوط مفتضحانه‌ی کمونیست و سوسیالیست، در میدان عمل، امروز دیگر نیازی به شرح و نقد آن‌ها نیست، اما با این وجود هنوز هم از گفته‌ی آن مرد ساده لوح تعجب می‌کنم که روزی می‌گفت: کسی که «لا اله الا الله» را بر زبان آورد، تکفیر نمی‌کنم، اگر چه کمونیست هم باشد. (۱)

اما تفکر لائیک و ناسیونالیست و خوددمکراسی نیاز به شرح و نقد دارند. لائیک ادعا می‌کند که نه با دین مخالف است و نه با آن سر جنگ دارد، بلکه تنها آن را از سیاست جدا می‌داند. آن‌ها می‌گویند: «دین از سیاست و از قوانین سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جداست». شاید هر دینی این گونه باشد، اما دین

محمد ﷺ که از طرف خداوند نازل شده، این گونه نیست. دین محمد ﷺ دینی است که خداوند درباره‌ی آن چنین می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ﴾ (انعام؛ ۱۶۳-۱۶۲)

«بگو: نماز و عبادت و زندگی و مردنم از آن خدا پروردگار جهانیان است. خدا را هیچ شریکی نیست».

این دین، دینی است که در برگرفته‌ی ضروریات و مقتضیاتی است که در فصل گذشته آن‌ها را شرح داده‌ایم، و آن‌ها را مقتضیات ایمانی، عبادی یا اخلاقی، فکری، فرهنگی و بیانی نامیدیم. هر مذهبی که بخواهد دین را در چارچوب ایمانی یا عبادی یا اخلاقی و بدون ارتباط با چارچوب‌های دیگر زندگی و به ویژه چارچوب تشریعی و تدوین قوانین (قانونگذاری) محدود کند، «لا اله الا الله» را نقض کرده، و بدون شک چنین دینی، دین خدا نیست. می‌گوییم به ویژه چارچوب قانونگذاری؛ زیرا مسئله‌ی وضع قوانین یکی از عوامل و پایه‌های سه‌گانه‌ی ایمان است؛ پایه‌های سه‌گانه‌ای که با نقض هر یک از آن‌ها، ایمان فرد دچار مشکل اساسی می‌شود و از بین می‌رود.

بی‌دینان (لائیک) خود می‌دانند که با جنگ و مبارزه با اجرای قوانین خداوند و تطبیق آن در جامعه، دین را از ریشه هدف قرار می‌دهند و آن را نقض می‌کنند، اگر چه بر روی مردم بخندند و بگویند: ما با دین نمی‌جنگیم. آن‌ها خوب می‌دانند که وقتی ریسمان و اساس شریعت را نقض کردند، بعد از آن به طور خودکار بقیه‌ی پایه‌های دین نقض می‌شود. اولین کار آن‌ها نقض حق قانونگذاری و حکومت خدایی و آخرین کار آن‌ها نقض نماز است.

اما ناسیونالیست به ویژه ناسیونالیسم عربی (عریسم)...

این نوع تفکر در دید گروهی زرق و برق‌های خاصی دارد. چنین افرادی می‌گویند: کسانی که در راه ملتشان تلاش می‌کنند، با کسانی که در راه دینشان تلاش می‌کنند، هیچ فرقی با هم ندارند.

عرب‌هایی که ناسیونالیست می‌باشند، دارای ادعاهای به ظاهر حق هستند، اما حقی که می‌خواهند به وسیله‌ی آن باطلی را به اثبات برسانند. عرب همان

کسانی بودند که اسلام را پذیرفتند و آن را در چهارگوشه‌ی جهان انتشار دادند، پس چه مشکلی است که انسان هم با دینش و هم با نژادش احساس عزت کند؟! این که انسان عرب یا ترک یا یک فرد هندی یا اندونزیایی و یا متعلق به هر قومی باشد که خداوند برایش اراده کرده است که در میان آن قوم به دنیا بیاید و در زمینی معین سکونت کند، و دارای زبانی مشخص باشد، این‌ها مسایلی هستند که در اراده‌ی فرد نیستند و اسلام نیز در این مسایل هرگز دخالت نمی‌کند، و هرگز از کسی نمی‌خواهد که از یکی از این مسایل دست بردارد. در اسلام به سلمان گفته می‌شود، سلمان فارسی، به صهیب گفته می‌شود، صهیب رومی، و به بلال گفته می‌شود، بلال حبشی. این انتسابات به خودی خود دارای ارزش نیستند بلکه به وسیله‌ی اسلام ارزش پیدا می‌کنند. چنین افرادی علی‌رغم اختلاف در رنگ و زبان و فرهنگ، همگی اسلام آورده و با اسلام آوردنشان نسب هرگز مسلمانی را از مسلمانی دیگر جدا نمی‌کند یا چیزی را در دل یکی نسبت به دیگری بوجود نمی‌آورد تا بر او افتخار کند و تکبر ورزد.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً﴾ (بقره: ۲۰۸)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی به اسلام درآیید».

یعنی همگی با تمام وجود وارد اسلام شوید. همگی مسلمان شوید، و زیر لوای اسلام قرار گیرید. همگی خود را منسوب به آن پرچم واحد کنید:

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾ (انبیاء: ۹۲)

«این ملت یگانه‌ای بوده و من پروردگار همه‌ی شما هستم، پس تنها مرا پرستید».

وقتی اسلام در میان اوس و خزرج ارتباط برادری ایجاد کرد، و آن مرد خبیث یهودی فتنه ایجاد کرد و می‌خواست آتش کینه و تفرقه را در بین آن‌ها بوجود آورد، پیامبر ﷺ با عصبانیت نزد آن‌ها آمد و فرمود: «آیا با احکام [و تفکرات] جاهلی می‌خواهید حکم کنید. در حالی که من در میان شما هستم؟ این تفکرات را رها کنید؛ زیرا این تفکرات، تفکراتی منفور و مضر هستند».

میزان واقعی سنجش و ارزشیابی این است.

جایگاه اقوام امروزی در این میزان کجاست؟ آیا آن‌ها در مسیر خدا و اسلام گام بر می‌دارند؟ یا در میانشان تفرقه بوجود آمده و نسبت به هم کینه ایجاد شده است؟

حکم خداوند نسبت به آن ناسیونالیستی که می‌گوید: مسیحی عرب از مسلمان پاکستانی به من نزدیک‌تر است، چیست؟

آیا مسلمانان نمی‌بینند که دشمنانشان برای ایجاد تفرقه در میانشان و گسستن اتحادشان، به منظور بلعیدن یکدیگر تلاش می‌کنند و وقتی از این کار ناتوان شدند، به برافروختن آتش ناسیونالیستی در بینشان دامن می‌زنند و از این تفرقه و جدایی سود می‌برند و هر آن‌چه که نسبت به آن‌ها بخواهند انجام می‌دهند؟ آیا بعد از این توطئه‌ها کسی در این شکی دارد که این ملی‌گرائی با این تفکرات و شعارها، «لا اله الا الله» را نقض می‌کند؟



اما دمکراسی، خود فتنه بزرگی است؛ فتنه‌ای که بسیاری از داعیان امروز همچون برادرانشان که به فتنه‌ی ناسیونالیستی گرفتار شدند، بدان گرفتار شده‌اند. ما شکی در اخلاص چنین داعیانی نداریم، اما با این وجود می‌گوییم: آن‌ها در این زمینه فریب خورده‌اند. آن‌ها چنین گمان می‌کنند که از این طریق به اسلام خدمت می‌کنند. چنین امری به سبب تشابه ظاهری که بین دمکراسی و مسئله‌ی شورایی که خداوند امت اسلامی را به التزام به آن دستور داده است، بر آن‌ها چنان مشتبّه شده که گمان می‌کنند اسلام و دمکراسی یک چیز واحدی هستند، یا دو چیز هم جنس هستند که ممکن است در کنار هم چیز واحدی را تشکیل دهند.

به نظر من عاملی که آن‌ها را به دمکراسی جذب کرده این است که آن‌ها چنین گمان می‌کنند که دمکراسی شکل اجرایی روح اسلام است، بنابراین تلاش می‌نمایند که حکومت را در یک نظام دمکراسی به دست گیرند. عامل دیگر تضمین‌هایی است که دمکراسی برای افراد در مقابل دولت و حکومت تقبّل می‌کند. پس وقتی این داعیان خود را در یک نظام استبدادی که آن‌ها را آواره و تعذیب و حتی به اعدام محکوم می‌کند، می‌بینند، می‌گویند: ای کاش نظامی دمکراسی می‌داشتیم که دعوت و داعیان را از ظلم و استبداد حمایت می‌کرد.

این درست، اما چنین مسئله‌ای فریب دمکراسی خوردن را توجیه نمی‌کند. مسئله‌ی بسیار مهمی در زندگی مؤمن مطرح است؛ مسئله‌ای که از عقیده‌اش سرچشمه گرفته و از همانجا آغاز می‌شود و در فکر و رفتارش جریان می‌یابد. این

مسئله‌ی بزرگ این است: «معبود کیست»؟ «خدا، یا خدایان دیگر با او همکارند. یا غیر او معبودی نیست»؟ بعد از این مسئله و به دنبال آن، مسئله‌ی دیگری که ارتباط عمیقی با مسئله‌ی ایمان دارد بوجود می‌آید که مسئله‌ی «تشریع» یا تدوین قوانین می‌باشد که «قانونگذار کیست»؟

اما مسئله‌ی اول در دموکراسی «الحاد» است که در لفاف شعار «آزادی بندگان» پیچیده شده است.

مسئله‌ی قانونگذاری در دموکراسی نیز مشخص است، و آن این که حق حلال و حرام کردن و مصدر تمام مسایل و قدرت‌ها امت و پارلمان نمایندگان امت است، صرف نظر از وجود ثروتمندانی که ثقل واقعی و قدرت اصلی جامعه در دست آن‌ها است و در پشت پرده‌ای زیبا قرار دارند؛ پرده‌ای که به نیابت از مردم و به نمایندگی از آن‌ها و به نمایندگی از آزادی اختیار و بیان آن‌ها عمل می‌کنند. وقتی بخواهیم نظریه‌ای را نقد کنیم (بر آن ایراد وارد کنیم)، در پارلمان یک کمیسیون عالی قانونگذار وجود دارد که هیچ معاقبه و سرزنشی متوجه آن‌ها نمی‌شود، اگر چه فساد را نیز مباح کنند - که مباح هم کرده‌اند - و اگر چه فسادهای نادر را نیز مباح کنند - که مباح هم کرده‌اند - و اگر چه...

داعیان مسلمانی که ادعای دموکراسی می‌کنند، وقتی با چنین نقدهایی مواجه می‌شوند می‌گویند: نه، نه، منظور ما شورای اسلامی است؛ شورایی که ملتزم به کتاب خدا و سنت رسولش ﷺ باشد، شورایی که در چارچوب مقاصد شریعت و مصالح امت اجتهاد در آن صورت گیرد.

هیچ شکی نداریم که چنین داعیانی هدفشان از شورا همین است. اما خالصانه و دلسوزانه به آن‌ها می‌گوییم: آن‌چه شما ادعایش را می‌کنید، دموکراسی نیست، بلکه اسلام است، و هیچ اسم دیگری جز اسلام ندارد.

از حکومت‌های دموکراسی اصیل سؤال کنید که: ما می‌خواهیم دموکراسی را اجرا کنیم، اما می‌خواهیم شراب را حرام کنیم. فوراً خواهند گفت: این دخالت در آزادی‌های فردی است که قانون دموکراسی این اجازه را نمی‌دهد.

از آن‌ها بپرسید: ما می‌خواهیم دموکراسی را اجرا کنیم، اما می‌خواهیم زنان محجّب باشند. خواهند گفت: چنین حقی را ندارید. بر اساس قانون دموکراسی

آزادی‌های شخصی محفوظ است.

از آن‌ها بپرسید: می‌خواهیم دموکراسی را اجرا کنیم، و ملتزم به مسایل دینی باشیم و ربا و زنا را ممنوع کنیم، و وسایل اعلان جمعی را از نشر فساد و الحاد منع نماییم. خواهند گفت: تفکر تو تفکر دموکراسی نیست. آن‌چه بر دموکراسی حکومت می‌کند و حاکم است، اراده‌ی مردم است، و شما نمی‌توانید چیزی را بدون رضایت مردم بر آن‌ها تحمیل کنید. این در حالی است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ (احزاب؛ ۳۶)

«هیچ مرد و زن مؤمنی در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند، اختیاری از خود در آن ندارند».

به داعیان مسلمانی که ادعای دموکراسی می‌کنند، دلسوزانه و برادرانه می‌گوییم: دموکراسی موجود هیچ ارتباطی با اسلام ندارد؛ زیرا اساساً مخالف هرگونه مصدر التزامی است؛ التزام به هر شکل و از طرف هر کسی که باشد، حتی خدا. اولین چیزی که این دموکراسی با آن مبارزه می‌کند، التزام به اوامر خداوند است.

به آن‌ها می‌گوییم: دموکراسی هیچ ارتباطی با اسلام ندارد؛ زیرا سردمداران دموکراسی راه را برای هر فاسد و مفسدی در زمین گشوده‌اند؛ امّا برای اسلام و مسلمین هیچ راه و مسیری را باز نکرده‌اند. مسئله‌ی الجزایر برای همیشه در یادها خواهد ماند. هرگروهی در انتخابات اکثریت آراء را به دست آورد حق حضور در پارلمان را دارد، جز مسلمین.

با خودمان صادق باشیم و با مردم نیز. آن‌چه در پی آن هستیم اسلام است و هیچ نام دیگری غیر از اسلام ندارد.

این داعیان گمان می‌کنند که اگر هویت خود را پنهان کنند و لباس دموکراسی بپوشند، به آن‌ها اجازه خواهند داد که فعالیت و رشد کنند، هرگز، هرگز، همانا سنگ شکاری حس بویایی قوی دارد که از فاصله‌های خیلی دور بوها را استشمام و احساس می‌کند.

﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ (حجر؛ ۹۴)

«آشکارا بیان کن آن‌چه که بدان دستور داده شدی و به مشرکان اعتنا مکن».

یکی دیگر از نوافض «لا اله الا الله» مسئله‌ی حامی و مدافع و یار و یاور و پیروی کردن از دشمنان خداست:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (مجادله؛ ۲۳)

«مردمانی نخواهی یافت که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و رسولش دشمنی ورزند. هر چند که آنان پدران یا پسران یا برادران و یا قوم و قبیله ایشان باشند، چرا که مؤمن هستند و خدا بر دل‌هایشان رقم ایمان زده است و با نفخه‌ی ربانی خود یاریشان داده است و تقویتشان کرده است، و ایشان را به باغهای بهشتی داخل گردانیده که از زیر آن‌ها رودبارها روان است، و جاودانه در آن می‌مانند. خدا از آنان خشنود و ایشان هم از خدا خشنود، ایشان حزب خدایند. هان حزب خدا قطعاً پیروز و رستگارند».

علی‌رغم وضوح و روشنی نصّ قرآن و تأکیدش بر این مسئله، جاهلیت معاصر از یک طرف و مکر و حيله‌ی دشمنان اسلام نسبت به امت اسلامی از طرف دیگر، مسلمانان را نسبت به این تأکیدات تا جایی سست کرده که چنین گمان می‌کنند که این تأکید خاص گذشته بوده و امروز وضع و شرایط تغییر کرده است؛ بنابراین در جهان امروز و عصر حاضر هیچ ضرورتی بر عملی ساختن دستورات مذکور در آیه نیست.

جهانی شدن... بشریت... دهکده‌ی واحد...

هرگاه درباره‌ی دهکده‌ی واحد و یکپارچه چیزهایی را می‌شنوم، مسئله‌ی «بوسنی و هرزگوین» و «فسادها و جنایت‌هایی» که حتی وحشیان از انجام دادنش شرم دارند، از یک طرف، و موضع‌گیری جهانیان که فرصت کافی در اختیار جنایتکاران قرار می‌دادند تا با اعصاب آرام این جنایت‌ها را انجام دهند، و مسلمانان را بیشتر و بیشتر نابود کنند، از طرف دیگر، در ذهنم تداعی می‌شود. تمام این جنایت‌ها در یک دهکده‌ی واحد، تحت نظام نوین جهانی انجام می‌گرفت. تمام ساکنان این روستای واحد مجازند که دارای ویژگی‌های خاص به خود

باشند، جز مسلمانان. مسلمانان بهتر است که در جمع ذوب شوند، و نسبت به تمام جهانیان حتی آن‌هایی که شکم‌هایشان را پاره پاره کرده و اجسادشان را تکه تکه و به ناموسشان تجاوز کرده‌اند، اظهار محبت و دوستی کنند؛ زیرا این وحشیان انسان‌های معصوم هستند.

فقرا، شکست خوردگان (کسانی که هویت خود را از دست داده‌اند)، و ذوب شدگان در ذلت، فریاد بر می‌آورند که: «دیگران را به تعصب نسبت به اعمال و تفکرات و حتی احساساتشان آگاه نکنید (دعوت نکنید)، چنین کاری عیب و ناپسند است؛ زیرا مردم همگی چون ساکنان روستای واحد هستند. مواظب باشید از این روستای واحد فاصله نگیرید، وگرنه متهم به متعصب و خشونت‌گرا خواهید شد، اسلام دین تسامح است، پس به جهانیان تسامح اسلامی عرضه کنید، امید که از اسلام راضی شوند».

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ (بقره؛ ۱۲۰)

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خشنود نخواهند شد مگر این که از آن‌ها تبعیت کنی».

﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ أَسْطَأُوا﴾ (بقره؛ ۲۱۷)

«مشرکان پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند».

اسلام دین تسامح است، نه دین ذلت.

اسلام تنها دینی است که در تاریخ بشریت پیروان ادیان دیگر را محترم شمرده و به خاطر داشتن دینی دیگر به آن‌ها ظلم و ستم نکرده است. وقتی ابو عبیده رضی الله عنه داخل شام شد، ساکنانش که مسیحی بودند، به او گفتند: شما در حالی که هم‌کیش ما نیستید از هم‌کیشانمان نسبت به ما مهربان‌تر و رؤوف‌ترید. وقتی اروپای مسیحی به یهودیان ظلم کردند و آن‌ها را فراری دادند، هیچ مکانی جز اندلس نیافتند که به آنجا پناه ببرند. وقتی اندلس سقوط کرد، یهودیان با مسلمانان از دست ظلم و فساد مسیحیان فرار کردند، دولت عثمانی به آن‌ها پناه داد و به منطقه‌ی «سلانیک» منتقل داده شدند. در آنجا زندگی کردند تا زمانی که دولت عثمانی پس از شکست دادن دولت و پیروزی بر آن‌ها، با شکلی زیبا و محترمانه به کشور خود برگرداند.

این که اسلام دین تسامح است، درست است، اما با عزّتی که از ایمان

سرچشمه می‌گیرد.

مسلمانان افتخار می‌کنند که راه هدایت را شناخته و در چنان مسیری گام بر می‌دارند که پیرو و دنباله‌رو گمراهان نیستند.

اسلام رفتار نیکو و حسنه‌ای را با دیگران در پیش می‌گیرد، اما به شرط این که با او دشمنی نکنند:

﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (ممتحنه: ۹-۸)

«خداوند شما را باز نمی‌دارد از این که نیکی و بخشش کنید به کسانی که به سبب دین با شما جنگیده‌اند و از شهر و دیارتان رانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. اما خداوند شما را باز می‌دارد از دوستی ورزیدن با کسانی که به خاطر دین با شما جنگیده‌اند و شما را از شهر و دیارتان بیرون رانده‌اند، و برای اخراج شما پشتیبانی کرده‌اند و یاری داده‌اند، کسانی که ایشان را به دوستی گیرند، ظالم و ستم‌گرد.»

مسلمانان امروز انسان‌های ضعیفی هستند. در اکناف و اطراف زمین مردمان دیگر به گونه‌ای از آن‌ها باج می‌گیرند که نمی‌توانند خود را باز یابند. خداوند بر آن‌ها مباح کرده است که در حال ضعف با دشمنان اظهار دشمنی نکنند، اما در هیچ حالتی بر آن‌ها مباح نکرده که ولایت دشمن را بپذیرند. عدم اظهار دشمنی مسئله‌ای است و پذیرش ولایت مسئله‌ای دیگر. ولایت عبارت است از: دوستی قلبی، و یاری دادن و محبت ورزیدن نسبت به دیگری. اینها مسائلی هستند که مسلمانان تنها باید نسبت به یکدیگر داشته باشند:

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ (آل عمران: ۲۸)

«مؤمنان نباید مؤمنان را رهاکنند و کافران را به جای ایشان به دوستی گیرند و هر که چنین کند [رابطه او با خدا گسسته است و] وی را در چیزی از [رحمت] خدا نیست، مگر آن که [ناچار شوید و] خویشتن را از [اذیت و آزار] ایشان مصون دارید و خداوند شما را از [نافرمانی] خود بر حذر می‌دارد و بازگشت به سوی اوست.»

بله، خداوند شما را از عذاب خود می‌ترساند و او بر دل‌هایتان آگاه است و بر

راههای نفوذ شیطان بهدرون دلها نیز آگاه است. شما را می ترساند از این که شیطان در حالت ترس و ضعف در دلهایتان نفوذ کند و به شما بگوید: تنها راه نجات شما پذیرش ولایت کفار است، پس آن را بپذیرید تا از آن‌ها و اعمال زشتشان در امان باشید.

در اسلام هیچ ولایتی پذیرفته نیست، حتی در حالت ضعف. تنها چیزی که مقبول است عدم اظهار دشمنی نسبت به دشمنان، و عدم تحریک آن‌ها به منظور جلوگیری از تجاوز، آن هم در حالتی که مسلمانان توانایی مقابله با آنان را نداشته باشند (در حالت ضعف).

اما ولایت درونی یعنی اظهار محبت قلبی نسبت به غیر، جایز نیست؛ زیرا «لا اله الا الله» را نقض می‌کند. این محبت قلبی موانع درونی که تمییز مؤمن از غیر مؤمن است را از بین می‌برد، در نتیجه مؤمن به تدریج به سوی دشمنان خدا میل و گرایش پیدا می‌کند و نهایتاً دینش را فراموش کرده و مانند آن‌ها می‌گردد:

﴿الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِيتُوا عَنْهُمْ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا. وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذًا مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا﴾ (نساء؛ ۱۴۰-۱۳۹)

«این منافقان کسانی هستند که کافران را به جای مؤمنان به سرپرستی و دوستی می‌گیرند. آیا عزت را در پیش کافران می‌جویند؟ چرا که عزت و شوکت جملگی از آن خداست. خداوند کتاب بر شما نازل کرده است که چون شنیدید که به آیات خدا کفر ورزیده می‌شود و آیات خدا به بازی گرفته می‌شود، با چنین کسانی منشینید تا آنگاه که به سخن دیگری پردازید. بی‌گمان در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود. شکی نیست که خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد می‌آورد».

این در زمینه‌ی ولایت و محبت قلبی است. حال همکاری با آن‌ها نه بر اساس تقوا، بلکه با تمام شدن جنگ بر علیه اسلام و مسلمین چگونه خواهد بود؟! *

تمام موارد ذکر شده، نواقض «لا اله الا الله» بودند که متأسفانه بسیاری از مردم غافلانه دچار آن‌ها شده‌اند. اگر به موارد مذکور، نواقض عقیدتی و عبادتی را اضافه

کنیم؛ مثلاً: خداوند در تدوین قوانینش پیشوایان و صالحانی را شریک خود قرار داده است یا امورات زمینی را به آنها واگذار کرده که با عقل و فکرشان تدبیر امور کنند. یا مسئله‌ی دعا و استغاثه و نذر و ذبح و... که متوجه مردگانی می‌شود که مالک کوچکترین نفع و ضرری برای خود نیستند، حتی زمانی که زنده بودند. یا اعتقاد به این که جهان تصادفی و بدون هیچ هدف و برنامه‌ای مشخص آفریده شده است. یا طبیعت، خالق همه چیز است و کسی قدرت آفریدن آن را ندارد. یا این که تمام امور زندگی؛ بادهای و باران و گرمی و سردی و آتشفشانها و زلزله‌ها بر اساس قوانین طبیعت اتفاق می‌افتند و اراده خداوند در این امور هیچ دخالتی ندارد و... در این صورت با توده ابر سیاه فشرده‌ای مواجه می‌شویم که «لا اله الا الله» را پوشانده است، و برای زدودنش تلاش دو چندان می‌طلبد تا «لا اله الا الله» نقش مؤثر و زنده‌ی خود را در زندگی ایفا کند و این اولین وظیفه‌ی «بیداری اسلامی» است.



وظایف بیداری اسلام

بیداری اسلامی، امروز با مسئولیت بسیار بزرگی روبرو است؛ مسئولیتی که قبلاً هیچ حرکت اصلاحی با آن روبرو نبوده است. مشکلاتی که امروز دامنگیر بیداری اسلامی است در هیچ برهه‌ای از زمان به این گستردگی و شمولیت نبوده است. در گذشته انحرافات بسیاری به وجود آمده و بر اساس قوانین و سنتهای لایتغیر الهی که کسی توان مقابله با آن‌ها را ندارد، منجر به اثرات ناگواری در بافت جامعه اسلامی شده‌اند.

یک بار صلیبیان آمدند و در بخش‌هایی از جهان اسلام رخنه کردند. یک بار تاتار آمد و دولت اسلامی را نابود کرد و اندلس سقوط کرد و مسلمانان را از آن سرزمین بیرون راندند. امت اسلامی با تمام این مشکلات روبرو شده است؛ اما تمام این مشکلات نسبت به حوادث و مشکلات امروز بسیار جزئی و در سطح بسیار پایینی قرار دارند.

حوادث گذشته گاهی امت اسلامی را هدف قرار می‌داد و گاهی قسمتی از جهان اسلام را، اما حوادث امروز تمام امت اسلام و جهان اسلام را در بر می‌گیرد. به نظر ما سبب این امر (مشکلات موجود) موضع‌گیری امت نسبت «لا اله الا الله» است.

«لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» ریشه‌های اصلی امتی هستند که خداوند در زمین قدرت می‌بخشد:

﴿يُتَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ﴾ (ابراهيم؛ ۲۷)

«خداوند مؤمنان را به خاطر گفتار استوار [و عقیده پایدارشان] هم در جهان و هم در

آخرت ماندگار می‌دارد و کافران را گمراه می‌سازد، و خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد».

قول ثابت در این آیه به معنی شهادت بر وحدانیت خداوند یعنی «لا اله الا الله» و شهادت بر پیامبری محمد ﷺ یعنی «محمد رسول الله» است.

به هر اندازه که امت بر مدلولات «لا اله الا الله» آگاه باشد، به همان اندازه در اجرا و در میدان عمل به مقتضیات آن ملتزم خواهد بود و در نتیجه به همان اندازه در زمین قدرت می‌گیرد؛ زیرا مقتضیات «لا اله الا الله» دربردارنده‌ی تمام وسایل و عواملی است که خداوند به وسیله‌ی آن امتی را که خود بخواهد در زمین قدرت می‌بخشد.

این قدرت بخشیدن، قدرتی مورد رضایت خداوند است. این قدرت قدرت استدراجی نیست که خداوند به کافران، آنگاه که اسباب آن را فراهم کنند، می‌بخشد. چنین قدرت استدراجی در اثر خشم خداوند است که در نهایت سبب نابودی و هلاکت می‌شود:

﴿كُلَّا نَمِيدُ هُوَ لِآيَةٍ وَهُوَ لِآيَةٍ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَخْظُورًا﴾ (اسراء؛ ۲۰)

«ما هر یک از اینان (طالبان آخرت) و آنان (دنیاپرستان) را از بخشایش پروردگارت کمک می‌رسانیم و بخشایش پروردگارت هرگز ممنوع نگشته است».

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ. أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ﴾ (هود؛ ۱۶-۱۵)

«کسانی که خواستار زندگی دنیا و زینت آن هستند، اعمالشان را در این جهان به تمام و کمال می‌دهیم. آنان کسانی هستند که در آخرت جز آتش دوزخ بهره و سهمی ندارند».

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ. فَقَطَّعَ دَابِرَ النَّوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (انعام؛ ۴۵-۴۴)

«هنگامی که فراموش کردند آن چه که بدان متذکر شده بودند، درهای همه چیز را به رویشان گشودیم تا آنگاه که بدانچه به آن‌ها داده بودیم شاد شدند، ما به ناگاه آنان را گرفتیم و آنان مأیوس ماندند. نسل ستمکاران ریشه کن شد و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزااست».

اما وضعیّت مسلمانان کاملاً فرق می‌کند:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُعَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أُمَّناً يَعَبَدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾ (نور؛ ۵۵)

«خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند از شما و اعمال صالح انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً در زمین جایگزین خواهد کرد همانگونه که پیشین را جایگزین قبل از خود کرده است. همچنین آیین ایشان را که برای آنان می‌پسندد حتماً پابرجا و برقرار خواهد ساخت و نیز خوف و هراس آنان را به آرامش و امنیت مبدل می‌سازد. [آنچنان که] مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند».

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾ (بینه؛ ۸)

«خدا از ایشان راضی و ایشان هم از خدا خوشدند، این از آن کسی است که از خداوندش بهراسد».

دلایل ضعف و عقب ماندگی و از دست دادن قدرت و ارزش واقعی در میزان مردم هر چه باشد، در نهایت به یک عامل بر می‌گردد و آن: کوتاهی کردن و عقب نشینی از مقتضیات «لا اله الا الله» است؛ زیرا هیچ دلیلی خارج از چارچوب این مقتضیات نیست.

می‌گویند: علت عقب افتادگی و ضعف به عقب افتادگی نیروهای نظامی بر می‌گردد (مشکل مشکل نظامی است).

می‌گویند: علت عقب افتادگی و ضعف به عقب افتادگی اقتصادی بر می‌گردد. می‌گویند: علت عقب افتادگی و ضعف به عقب افتادگی علمی بر می‌گردد... به عقب افتادگی فرهنگی یا اخلاقی بر می‌گردد. آیا تمام این مسایل جزو مقتضیات «لا اله الا الله» نیستند که قبلاً به آن‌ها اشاره کردیم؟!

آیا مقتضیات «لا اله الا الله» تمام این جوانب و زمینه‌ها را شامل نمی‌شود خواه به صورت فرض عین یا به صورت فرض کفایه؟!

اما فروپاشی و نابودی سالهای اخیر در امت اسلامی به مشکلاتی بر می‌گردد که در خلال قرنهای متمادی آن را در بر گرفته و همین مشکلات مقتضیات «لا اله الا

الله» را پوشانده و ریشه‌های سه گانه و اصلی آن یعنی ریشه‌های ایمانی و بندگی و قانونگذاری را در بر گرفته است. در نتیجه چنین درختی سست شده و اگر لطف خدا نمی‌بود نزدیک بود که از ریشه کنده شود.

به لطف خداوند در بیداری که آغاز شده است، امت به سوی حقیقت «لا اله الا الله» حرکت می‌کند. بیماری اینجاست... شفا و معالجه نیز در همین برگشت و بازگشت است. بیداری اسلامی - چنانچه گفتیم - با مسئولیت بسیار سنگینی مواجه است که باید قبل از هر چیز سنگینی آن را درک کند و مقدار تلاش و جدیت لازم برای رو به روشن شدن با این مشکلات را بسنجد.

یکی از مقتضیات دچار مشکل نشده است که معالجه آسان باشد. تنها گروه کوچک و اندکی از امت اسلامی دچار مشکل نشده‌اند تا امت بدون توقف مشکل را حل کرده و این گروه کوچک نتواند حرکتش را به تعویق بیندازد. مشکل، یک مشکل فراگیری است که تمام مقتضیات را در بر گرفته است؛ مقتضیات فکری، اخلاقی و... بیداری اسلامی در صدد اصلاح قسمتی از زندگی یا قسمت‌هایی از زندگی نیست، بلکه در صدد اعاده‌ی اصل و اساس از دست رفته است.

اقامه‌ی بنا و ساختمان دین، نخست تلاش طاق‌ت فرسایی را می‌طلبد که رسول خدا ﷺ و یاران بزرگوارش آن را از خود نشان دادند. اما برگرداندن اصل و اساس از دست رفته شاید کار بسیار سنگینی باشد. پیامبر ﷺ به یارانش فرمود:

(إِنَّ مِنْ وَزَائِكُمْ أَيَّامَ الصَّبْرِ، لِمُتَمَسِّكِ فِيهِنَّ يَوْمَئِذٍ بِمَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ. قَالُوا: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! أَوْ مِنْهُمْ؟ قَالَ بَلْ مِنْكُمْ). (ابوداود رحمه الله و ترمذی رحمه الله)

«بعد از شما روزگار محنت خواهد بود، هر کس در آن روزها به دین خدا متمسک باشد، اجر و پاداش پنجاه نفر از شما را دارد. گفتند: ای پیامبر خدا! اجر پنجاه نفر از ما یا از خودشان؟ فرمود: اجر پنجاه نفر از شما.»

سختی و مشقت هر چه باشد و هر چند هم بزرگ باشد، به فضل خدا بیداری صورت گرفته است و همچنان پیش می‌رود، تا به اذن خداوند به اهدافش دست یابد و وعده‌های خداوند در زمینه‌ی پیروزی و سلطه بخشیدن امت بار دیگر محقق شود.

اما بر امت اسلامی و بیداری اسلامی است که در این حرکت، شتابزده عمل

نکند و راه را طولانی نگرداند و با این شتاب پیروزی را به تأخیر نیندازد، و فریب برخی بشارت‌ها را نخورد و چنان گمان کند زمان چیدن میوه فرا رسیده است. بر اوست که همه‌ی تلاش خود را بکارگیرد و از جسم و اشک و خونش استمداد جوید، و تمام مشکلات راه را تحمل کند به امید خدا و اراده‌ی او، بعد از تلاش‌ها پیروزی خواهد آمد.



اولین وظیفه‌ی بیداری اسلامی بیان و تبیین مقتضیات «لا اله الا الله» است که به آن‌ها اشاره کردیم. بدون شک بیداری اسلامی در این زمینه تلاش‌های قابل توجه‌ای را انجام داده است. نتیجه این تلاش‌ها بیداری است که به ویژه در میان قشر جوان به وجود آمده است. ویژگی‌های این بیداری این است که: «لا اله الا الله» تنها کلامی نیست که با زبان ادا شود، و ایمان عبارت است از قول و عمل؛ عمل به مقتضیات «لا اله الا الله».

اما چنین گمانی که وظیفه انجام گرفته و آنچه می‌بایستی ادا شود، اداء شده و اکنون نوبت انتقال به مسئله‌ای دیگر و پرداختن به آن است، تنها گمانی است فریب دهنده که واقعیت‌های موجود آن را تکذیب می‌کنند.

وظیفه به طور کامل و به گونه‌ای که مردم نسبت به نواقض «لا اله الا الله» آگاهی کافی داشته باشند انجام نگرفته است:

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره؛ ۲۵۶)

«کسی که به طاغوت کفر بورزد و به خدا ایمان بیاورد، به محکمترین دستاویزی در آویخته است که اصلاً گسستن ندارد، و خداوند شنوا و داناست».

حکمت بزرگی در تقدم ذکر «کفر» نسبت به «طاغوت» بر ذکر «ایمان» به «خدا» در آیه‌ی مذکور نهفته است؛ زیرا وقتی انسان طاغوت را نشناسد و ماهیت آن را درک نکند و سپس آگاهانه نسبت به آن کفر نورزد و بدان پشت نکند، همچنان در ایمانش شکافهایی وجود دارند و ایمانش نسبت به خدا خالص نخواهد بود، و در نتیجه بنای سالمی بر آن اقامه نخواهد شد.

طاغوت به سه ریشه مهم و بزرگ مرتبط است: یا به جنبه‌ی اعتقادی یا به جنبه

بندگی (عبادی) و یا به جنبه تشریعی (قانونگذاری).

وقتی مردم به خوبی نواقض «لا اله الا الله» را در این زمینه‌های سه گانه، آن گونه که خدا بیان کرده، نشناسند، به طاغوت کفر نمی‌ورزند، و دینشان را برای او خالص نمی‌گردانند.

آیا آگاهی دادن به مردم در این زمینه‌ها به طور کامل صورت گرفته است؟ واقعیت می‌گوید: برخی از داعیان در بسیاری از این زمینه‌ها و زمینه‌های متعلق و مرتبط با آن همچنان متردد و مشکوک هستند و این متردد بودن یا با تحت تأثیر قرار گرفتن از تفکر ارجائی است یا با تحت تأثیر قرار گرفتن از تفکر تصوف و یا تفکر لائیک.



وقتی تبلیغ این مسایل و بیان و تبیین آن‌ها اولین وظیفه‌ی بیداری اسلامی است، بنابراین بیان آن‌ها به تنهایی کافی نیست.

درست است که بدون تبیین یک مسئله هیچ کاری روشن و مشخص نمی‌شود، و اولین وظیفه‌ی تمام پیامبران علیهم‌السلام بیان و تبلیغ بوده است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ (ابراهیم؛ ۴)

«ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قومش، تا برای آن‌ها [حقایق را] روشن سازد».

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِيُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل؛ ۴۴)

«و قرآن را بر تو نازل کردیم تا چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است و تا آنان بیندیشند».

اما وظیفه‌ی پیامبران تنها در بیان و تبلیغ خلاصه نشد؛ زیرا خداوند خوب می‌داند که شناخت اگر همچنان در اذهان به صورت معلوماتی جمع شود و به دلها راه نیابد و تبدیل به وجدانی زنده نشود که دلها را بیدار کند و سپس از آنجا به اعضا منتقل نشود و تبدیل به رفتارهای عملی نگردد، به تنهایی هیچ چیزی را در زندگی واقعی مردم اصلاح نمی‌کند.

حقیقت ایمان عبارت است از: اعتقاد، وجدان و عمل.

حرکت سازنده؛ حرکتی است که معلومات را از ذهن به قلب منتقل کند و

سپس آن‌ها را به رفتارهای واقعی و حقیقی تبدیل کند. اینجاست که نیاز به نوعی دیگر از بیان و تبلیغ می‌رود که انبیاء علیهم‌السلام بدان اقدام کرده‌اند و داعیان بعد از آن‌ها هم این کار را انجام داده‌اند و آن «تربیت» است.

در اینجا فرصت بیان برنامه‌ای تربیتی که رسول خدا ﷺ یارانش (رضی الله عنهم) را بر اساس آن تربیت کرده، نیست، و نیز فرصت بیان منهجی که داعیان امروز برای تربیت نیاز دارند نیست؛ زیرا بیان و ارائه‌ی چنین برنامه‌ای مجال و فرصت خاصی را می‌طلبد؛ اما با این وجود در این فرصت کم به نکاتی چند اشاره می‌کنم.

نخست این که: تربیت احتیاج به الگو و اسوه دارد؛ زیرا بدون آن تربیت به طور مثبت و کامل انجام نمی‌گیرد.

پیامبر ﷺ هم برای یارانش و هم برای تمام امت الگو و اسوه بودند:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ (احزاب؛ ۲۱)

«در پیامبر خدا برای شما الگویی نمونه وجود دارد برای هر آن کس که به خدا و روز قیامت امیدوار است و بسیار خدا را یاد می‌کند».

خداوند، او ﷺ را با تمام صفات بشری که بزرگترین مربی تاریخ باید داشته باشد، آراسته کرد، اما الگو بودن پیامبر ﷺ خارج از چارچوب توانایی‌های بشری نبود:

﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (بقره؛ ۲۸۶)

«خداوند هیچ نفسی را بیش از اندازه وسعش مکلف نمی‌کند».

پایین‌ترین درجه از توانایی، پایین‌ترین درجه از مقتضیات «لا اله الا الله» است. مسئله‌ی دیگر این که: تربیت در اولین گامهای سازنده خود ممکن نیست یکباره در یک چارچوب و فضای وسیعی صورت گیرد، بلکه نخست باید از افرادی شروع شود که پایه و اساس دعوت قرار گیرند تا این افراد بتوانند بار سنگین دعوت را تحمل کنند و بعدها برای سایرین الگو شوند. پس باید پایه و اساس چنین حرکتی به گونه‌ای و در سطحی باشد که شایستگی الگو شدن را داشته باشد؛ زیرا اگر در سطحی عادی باشد، کافی نیست، چون نمی‌تواند وظایفش را به خوبی انجام دهد،

یعنی تنها تربیت افراد معدود کفایت نمی‌کند بلکه باید آن‌ها تربیت شوند تا دیگران را تربیت کنند، پس بر آنان است که دارای صفات و ویژگی‌هایی باشند که شایستگی الگو شدن و تأثیرگذاری بر دیگران را داشته باشند.

این اشاره سریعی بود بر وظیفه‌ی بیداری اسلامی؛ وظیفه‌ی تبلیغ و تربیت. بیداری اسلامی باید این را بداند که این دو وظیفه، وظایف ساده و سهلی نیستند، و باید در راه تحقق آن‌ها تعجیل کرد (دچار سهل انگاری نشد).

در زمینه‌ی تبلیغ باید گفت: مردم تحت تأثیر افکار مرجئه و تصوف و حتی لائیک در قرون اخیر، دچار مشکلات فکری شده‌اند و این مشکلات در ذهن و دل آن‌ها رسوب و نفوذ کرده است و به صورت حقایق مسلم و قطعی در آمده است، پس وقتی بیداری اسلامی بخواهد آن مشکلات را از بین ببرد و مردم را به سوی حقایق کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ - مطابق آن‌چه سلف صالح آن را درک کرده - دعوت کند، با تعجب بسیاری روبرو می‌شود و به او خواهند گفت: با این فکری که نابود کننده‌ی دین است از کجا آمده‌ای؟!

تنها موانع، این مشکلات و رسوبات نیستند، بلکه رسانه‌های گروهی با تمام پایگاه‌ها و توانائی‌هایشان مشغول فعالیت هستند؛ پایگاه ایجاد اغتشاش و پارازیت، پایگاه ایجاد تخریب، پایگاه ایجاد فساد و ترویج آن. اما پایگاه ایجاد اغتشاش و تخریب کار خود را بر اساس پارازیت بر علیه بیداری اسلامی و متهم کردن بیداری گاهی به تندروی و افراطی، زمانی به متعصب و ارتجاعی و زمانی به تفکری ایده آلیستی (تفکر خیالی و غیرقابل اجرا) پایه‌گذاری کرده است، و این شگرد و عادت همیشگی جاهلیت در مقابل دعوت «لا اله الا الله» بوده است:

﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾ (غافر؛ ۲۶)

«فرعون گفت: بگذارید من موسی را بکشم و او پروردگارش را به فریاد بخواند. من از این می‌ترسم که آیین شما را تغییر دهد یا در زمین فساد را گسترش دهد».

اما پایگاه ایجاد فساد به گونه‌ای دیگر کار تخریب را انجام می‌دهد و آن سرگرم کردن مردم و منصرف کردن آن‌ها از ذکر خدا و یاد آخرت، و مشغول کردن آن‌ها به آن‌چه غرایز حیوانیشان را تحریک می‌کند. در نتیجه از رشد بی‌زاری می‌جویند و از

ماندن در گل سیاه گندیده لذت می‌برند و در برابر کسانی که بخواهند آن‌ها را از وضع موجودشان رها کنند، مقاومت می‌کنند چون کرمی که از بیرون آمدن از خاک بی‌زاری می‌جوید و در برابر کسی که بخواهد او را از گل گندیده نجات دهد مقاومت به خرج می‌دهد.

اما در زمینه‌ی تربیت باید گفت: موانعی که در این زمینه وجود دارند عبارتند از: واقعیت موجودی که امت اسلامی قرن‌هاست با آن زندگی می‌کند؛ واقعیتی که تمام جوانب زندگی را در بر گرفته است. بازگرداندن مردم به سوی رفتار اسلامی و ضرورت رشد حرکت از سطح عادی به سطح عالی، تلاش خستگی ناپذیری را می‌طلبد.

وضعیت موجود تنها مانع در برابر جریان تربیت نیست، بلکه مانعی در کنار موانع دیگر است. در جهان اسلامی ما، الگو بسیار کم است، به ویژه در پنجاه سال گذشته، اما با وجود این، حرکت اسلامی قبل از این که به تعداد کافی مربیانی را برای تربیت مردم آماده کند، با سرعت زیادی متوجه کار تربیت شده است.

امروز ما با پدیده‌ی کمبود مربیان از یک طرف و استقبال زیاد قشر جوان از دین از طرف دیگر مواجه هستیم. بر بیداری اسلامی است که جبران مافات کند و با جدیت تمام بر تربیت مربیانی که می‌توانند نیازهای جوانانی که به اسلام روی می‌آورند را برآورده کنند، همت گمارد و گرنه در حرکت اسلامی کفهایی به وجود خواهند آمد که بر سطح آب آمده، سپس خلوص و پاکی حرکت از بین می‌رود و با جریان آب کفها دور انداخته می‌شوند:

﴿فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ﴾ (رعد؛ ۱۷)

«اما کفها دور انداخته می‌شود، ولی آنچه برای مردم نافع است در زمین ماندگار می‌ماند».

با وجود کمبود مربی، خود مفهوم تربیت نیز در ذهن بسیاری از کسانی که کار تربیتی و تبلیغی می‌کنند، آنگونه که باید فهمیده شود، فهمیده نشده است.

برخی از گروه‌های اسلامی متهم به تربیت جهادی افراد و اهتمام به این جنبه و غفلت از سایر زمینه‌ها هستند؛ زیرا آن‌چه آن‌ها را به خود مشغول کرده است جنگهایی است که بر علیه حرکت‌های اسلامی راه انداخته می‌شود، در نتیجه مسلح

شدن برای دفاع در برابر این اذیت و آزارها را واجب می دانند.

صرف نظر از دیدگاهی که در این زمینه در کتاب «واقعنا المعاصر» ذکر کرده ام و همچنان هم بر آن معتقدم، اما می گویم: این نوع احزاب در ورود به مسئله مبارزات مسلحانه قبل از رسیدن زمانش بسیار عجله می کنند. من درباره ی منهج بحث می کنم و می گویم: کوتاهی کردن در هر زمینه ای از زمینه های تربیتی؛ خواه زمینه ی جهادی باشد یا هر زمینه دیگر، به جریان تربیت ضربه می زند و آن پایگاه و ستون محکمی که باید ساخته شود، به طور مطلوب ساخته نخواهد شد.

برخی از گروه ها و احزاب اسلامی متهم به تربیت روحی افراد و اهتمام دادن به این جنبه از جوانب تربیتی و غفلت از سایر جوانب به ویژه جنبه ی سیاسی هستند. بدون شک هر حرکتی بر اساس تربیت روحی افراد بنا نشده باشد، بنایش اگر چه بسیار هم خوب ساخته شده باشد، در نهایت منقرض خواهد شد. اما تربیت روحی هدف اصلی نیست، بلکه وسیله ای است برای تحکیم بنا و تقویت ستون حرکت. اگر آن را هدف اصلی قرار دهیم و به مسایل دیگر نپردازیم، حرکتی که آغاز کرده ایم حرکتی مطلوب نیست و ناقص می باشد.

برخی از احزاب اسلامی متهم به تربیت علمی و اهتمام دادن به مسایل علمی افراد و غفلت از سایر جوانب تربیتی هستند. بدون شک توجه به مسایل علمی یکی از ضروریات هر حرکت اسلامی است. علم اساس و پایه و ستون دین است. خداوند پیامبرش را تعلیم می دهد که:

﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ. الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ (علق؛ ۵-۱)

«بخوان به نام پروردگارت، پروردگاری که آفرید. آفرید انسان را از خون بسته. بخوان، پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده تر است. همان خدایی که به وسیله قلم آموخت. به انسان چیزهایی را آموخت که نمی دانست.»

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (محمد؛ ۱۹)

«بدان که جز او فرمانروا و فریادری نیست.»

اما علم به تنهایی و توجه محض به آن، چیزی را در عالم واقع نمی سازد، تنها کاری که در مسایل دینی می کند فارغ التحصیل کردن فقیهان و علمایانی است که به

مسایل حدیثی از لحاظ سقم و صحت آن، و به مسایل احکام موجود در کتاب و سنت آگاه هستند و بس، و کتاب‌هایی را که در این زمینه خواهند نوشت؛ کتاب‌هایی هستند که در قفسهای کتابخانه‌ها گذاشته می‌شود و هیچ حرکتی را در دنیا به وجود نخواهد آورد، اگر هم حرکتی را بوجود آورند، در یک چارچوب محدودی خواهد بود که فساد موجود در زمین را اصلاح نخواهد کرد.

برخی از گروه‌ها و احزاب اسلامی متهم به تربیت سیاسی افراد و غفلت از جوانب دیگر تربیت یا کم توجهی به آن جوانب هستند. بدون شک آگاهی سیاسی یکی از ضروریات و واجبات حرکت اسلامی است، و بسیاری از حرکت‌ها به سبب ضعف در این جنبه، اهداف و توطئه‌هایی که نسبت به آن‌ها انجام می‌گیرد را درک نمی‌کنند؛ توطئه‌هایی که می‌خواهند به تدریج نیرو و توانائی‌های حرکت‌های اسلامی را از بین ببرند و آن‌ها را به مسایل جانبی مشغول کنند، تا از مسایل مهم تربیتی غافل شده و در نتیجه به یک حرکت مضطرب تبدیل شده و در نهایت ضربه بخورند و یا در دامی گرفتار شوند که دشمن برایش چیده است. اما با وجود تمام این مسایل آگاهی سیاسی برای یک حرکت مطلوب، به تنهایی کافی نیست.

هرگاه بیداری سیاسی در یک حرکتی بر جوانب دیگر فایق آید، جوانب دیگر از جمله جنبه‌ی اخلاقی رشد نخواهد کرد یا اخلاصی که باید یک داعی و مربی داشته باشد در آن یافت نمی‌شود، یا افراد چنین حرکت‌هایی بر بلا و مصیبت وارده چندان صابر نیستند، یا دارای چندان قدرتی نیستند که حق مظلومان را از ظالمان بستانند، یا اموراتشان را بدون حکمت انجام خواهند داد. پس چنین آگاهی سیاسی چه فایده‌ای در بر خواهد داشت؟ آیا اساساً سایر ارکان حرکت می‌توانند بر چنین آگاهی سیاسی تکیه کنند؟!

بسیاری از جوانب تربیت در جریان یک تربیت اصیل، اصل و پایه هستند که برخی از حرکت‌ها از آن‌ها غفلت کرده‌اند. دلیل این غفلت یا به خاطر اهتمام بیش از حد به جوانب دیگر است یا به علت عدم احساس نیاز به آن می‌باشد.

در کتاب «واقعنا المعاصر» به برخی از این جنبه‌ها که توجه کافی به آن‌ها نشده است اشاره کرده‌ام. علت این بی‌توجهی عدم احساس نیاز به آن‌ها بوده است. در اینجا به برخی از این جنبه‌ها که به مقتضیات «لا اله الا الله» مرتبط هستند، و بر

بیداری اسلامی است که به منظور زنده کردن آن‌ها در دل پیروانش به آن‌ها توجه کافی داشته باشد، اشاره می‌کنم.

اعتقاد راسخ به این که: تنها خداوند «روزی دهنده» و «صاحب قدرت» است و تنها او می‌تواند «جلب کننده نفع» و «دفع کننده هر ضرری» باشد. اعتقاد به این که: «مرگ و حیات تنها در دست اوست»، مسایلی هستند که در امر تربیت بسیار کم به آن‌ها توجه می‌شود. ما اغلب به اعتقاد نظری و یقین ذهنی که در اولین مراحل ایمان حاصل می‌شود اکتفا کرده‌ایم، اما این یقین ذهنی در زمان مشکلات دچار تزلزل می‌شود، در حالی که مصیبت و مشکلات یکی از سنت‌های خداوند است که همیشه متوجه مخلوقاتش می‌شود:

﴿الْم. أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يَبْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا إِيَّانَا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ. وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾ (عنکبوت؛ ۳-۱)

«الم. آیا مردمان گمان می‌کنند همین که بگویند ایمان آوردیم به حال خود رها می‌شوند و ایشان آزمایش نمی‌گردند؟ ما کسانی را که قبل از ایشان بوده‌اند آزمایش کرده‌ایم، آخر باید خدا بداند چه کسانی راست می‌گویند و چه کسانی دروغ می‌گویند». چقدر به رسوخ چنین ایمانی اهمیت داده‌ایم تا از یقین ذهنی به یقین قلبی تبدیل شود، و دل را چنان فراگیرد که به «قدر» خداوند مطمئن گردد و با یقین ثابت و گام‌های استواری که حوادث و مشکلات آن را متزلزل نکنند، با آن‌ها مواجه شود؟ وضعیت ناگوار سرزمین‌هایی که بیشتر مسلمانان در آن زندگی می‌کنند چیزی جز هرج و مرج و اضطراب شخصیتی که گاهی شعله‌ور می‌شود و بعد از مدتی به سرعت خاموش می‌شود، نیست. در کتاب «واقعنا المعاصر» به تفصیل به این مطلب اشاره کرده‌ام. این در حالی است که اسلام مردم را با واقعیت‌های زندگی روبرو کرده و در میان آن‌ها بهترین اُمت را به وجود می‌آورد. هرگاه نور اسلام در دل‌های مردم رو به ضعف نهاد، مردم به آن وضعیت ناگوار بر خواهند گشت. ما مسلمانان برای علاج چنین مشکلی که به مشکلات فرهنگی مشهورند، چقدر تلاش کرده‌ایم؟

ما می‌گوییم: علاج این مشکلات در توجه به مقتضیات «لا اله الا الله» است و با آن مرتبط می‌باشد؛ زیرا یکی از مقتضیات «لا اله الا الله»، مقتضیات فرهنگی است.

بهرتر است برخورد‌های شدیدی که متوجه حرکت‌های اسلامی می‌شود، و نیز مکر و حيله‌هایی که مسیحیان و صهیونیست‌های جهانی و نوکران دست پرورده‌ی آنان در سرزمینهای اسلامی با هدف تنگ کردن فضا برای فعالیت حرکت‌های اسلامی بکار می‌گیرند را در لیست مشکلات و موانع موجود در مسیر تربیت قرار دهیم.

تمام موارد ذکر شده، موانع و مشکلاتی هستند که در مسیر تربیت قرار دارند. با وجود تمام این مشکلات و موانع، آیا باید دست روی دست گذاشت و هیچ کاری انجام نداد؟!

چه کسی از ما مسئولیت این سکوت را در روز قیامت در مقابل خداوند بر عهده خواهد گرفت؟!

هرگز نباید سکوت کرد. بر ماست که موانع را شناسایی کرده، تا تلاش و کوشش لازم را جهت مقابله با آن‌ها بکار گیریم، و پیروزی را به تأخیر نیندازیم. بر ماست که با شتاب گام بر نداریم، و از تلاش و کوشش خسته نشویم، و راه رسیدن به اهدافمان را طولانی نکنیم. این را نیز باید بدانیم و به آن معتقد باشیم که بشارت خداوند بزرگتر از هر مشکل و مانعی است.

با وجود تمام مشکلات و انحرافات که دچار امت اسلامی شده است، و با وجود تمام مکرها و حيله‌هایی که دشمنان ما نسبت به ما به کار گرفته‌اند و می‌گیرند، بیداری اسلامی یکی از نعمت‌های بزرگ خداوند و نشانه‌ای از قدرت اوست.

اگر فردی به وسعت انحرافات که امت دچار آن‌ها شده است خوب بنگرد و ببیند که «لا اله الا الله» چگونه از محتوای اصلی خود افول کرده و تنها به یک کلام خشک و بی‌روح تبدیل شده است؛ کلامی که تنها با زبان ادا می‌شود. و اگر به مکر و حيله‌هایی که دشمنان امت اسلامی در قرون اخیر و به ویژه در قرن اخیر نسبت به امت اسلامی به کار برده‌اند، نگاهی بیندازد، یقین پیدا می‌کند که امت اسلامی و دین اسلام از بین رفته و دیگر بر نخواهد گشت. اما آن‌چه در تقدیر خداوند است چیز دیگری است و بیداری اسلامی دلیلی بر این مطلب است. مسافتی که بیداری اسلامی طی کرده تا از مرگ تدریجی به یک حرکت زنده و پویا رسیده، مسافتی بس

طولانی بوده است.

اگر امروز پرسیده شود: آیا تا رسیدن به هدف فاصله‌ی زیادی داریم؟ در جواب خواهیم گفت: اهدافمان دورتر از حقیقتی نیست که به آن رسیده‌ایم. تلاش برای بیدار کردن کسی که چرت زده، و راهنمایی او بر قرار گرفتن در مسیر صحیح، با تلاش در جهت راهنمایی فردی که بیدار است و تشویق او در جهت گام برداشتن مطلوب و تحریک او بر فعالیت بیشتر، با هم بسیار تفاوت دارد. بشارت دیگر که شایسته‌ی توجه است، این که بیداری اسلامی زمانی شروع شده است که جاهلیت غربی در منتهی درجه‌ی خود قرار دارد، و تمام کره‌ی زمین در حال بیداری است و بیداری اسلامی صدای خود را به تمام جهانیان رسانده و دشمنانش مقهور او شده و در برابر او ذلیل و ناتوان شده‌اند. آن‌چه مسلم است این که امروز تغییر اوضاع بیشتر از قبل صورت می‌گیرد.

نصف جاهلیت سقوط کرده است. به فضل و قدرت خداوند ریشه‌ی این بیداری به اعتراف «نیکسون» در کتاب «اغتنموا الفرصة»^(۱) در جهاد افغانستان^(۲) می‌باشد که یکی از عوامل مهم در سقوط این نصف از جاهلیت بوده است، اگر چه رسانه‌های غربی متأسفانه به طور کامل آن را بیان نکرده، بلکه در سانسور کردن جهانی مسئله نیز شرکت کردند؛ اما با این وجود قسمت دیگر این جاهلیت همچنان فعال است و راهی به سوی فروپاشی و سقوط طی می‌کند. علت این سقوط هم عوامل فساد است که با خود حمل می‌کند که بر اساس سنت خداوند غیر ممکن است که زیاد دوام بیاورد.

جاهلیت در مقابل قدرت غالب و چیره‌ی خداوند متعال چیزی نیست و مغلوب است.

دشمنان اسلام نمی‌توانند مانع تحقق قدرت خداوند شوند و هرگز نمی‌توانند آثار قدرت خداوند و واقعیت اسلام را محو کنند.

مسلمان شدن صدها هزار نفر در اروپا و آمریکا که اکثریت آن‌ها پزشکان و مهندسان و دانشمندان تحصیل کرده می‌باشند یکی دیگر از بشارتها و مؤدها است.

۱- Seize the moment

۲- جهاد و تلاش خالصانه‌ی سالیان متمادی مجاهدین افغانی نتیجه‌ای تأسف بار به دنبال داشت. (م)

ما نمی‌گوییم اوضاع و احوال امت اسلامی آن‌ها را به اسلام جذب کرده است؛ زیرا اوضاع کنونی امت اسلامی بیشتر تنفرزا است تا جذب‌کننده، بلکه آن‌چه آن‌ها را جذب اسلام کرده است، خود اسلام است، و آن هم به پاکی و واقع‌گرائیش بر می‌گردد. امروز که جاهلیت در تاریکی فرو رفته است، پاکی و واقع‌گرایی اسلام بیش از پیش نمایان است. جاهلیت معاصر از این که فرزندان هر روز بیشتر از گذشته به دامن اسلام روی می‌آورند بسیار متعجب است و از این که در بدبین کردن آن‌ها از اسلام موفق نشده بسیار خشمگین است. آن‌ها علی‌رغم فشارهایی که بر فرزندان‌شان و به ویژه بر زنان وارد می‌کنند، نمی‌توانند از روی آوری به اسلام منعشان کنند. هر چند که زنان برای هر ادعای جاهلی بر ضد اسلام مهره‌ای تمام عیار می‌باشند.

ما نباید این بشارت عظیم را فراموش کنیم که تمام مکرهای وحشیانه؛ از کشتار و آواره کردن گرفته تا شکنجه و اذیت و آزاری که نسبت به اسلام بکار می‌گیرند، ثمره‌اش چیزی جز گسترش اسلام در تمام زمین نیست و نبوده است:

﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (یوسف؛ ۲۱)

«خدا بر کار خود چیره و مسلط است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

اسلام در حال پیشروی و رشد است، و ما در این گفته تنها نیستیم، بلکه اروپا نیز به این مسئله اعتراف می‌کند.

غریبان این را از ترس می‌گویند اما ما از خوشحالی و دلیلی بر تحقق وعده‌های خداوند.

پیامبر ﷺ در حدیثی که مسلم روایت کرده است چنین می‌فرماید:

(لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَقَاتِلَ الْمُسْلِمُونَ الْيَهُودَ فَيَقْتُلُهُمُ الْمُسْلِمُونَ حَتَّى يَخْتَبِئَ الْيَهُودِيُّ مِنْ وَرَاءِ الْحَجَرِ وَالشَّجَرِ فَيَقُولُ الْحَجَرُ وَالشَّجَرُ: يَا مُسْلِمُ يَا عَبْدَ اللَّهِ! هَذَا يَهُودِيٌّ خَلْفِي فَتَعَالَ فَاقْتُلْهُ).

«قیامت برپا نمی‌شود مگر این که مسلمانان و یهود با هم جنگ می‌کنند، پس مسلمانان یهودیان را [به حدی] می‌کشند که فرد یهودی خود را زیر سنگ و درخت پنهان می‌کند و سنگ و درخت می‌گویند: ای مسلمان! ای بنده ی خدا! این یهودی

است که پشت من خودش را مخفی کرده است، بیا و او را بکش».

و نیز در حدیثی که امام احمد روایت می‌کند، آمده است که:

(تَكُونُ فِيكُمْ النَّبُوءَةُ، فَيَبْقَى فِي الْأَرْضِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَبْقَى ثُمَّ تَرْفَعُ. ثُمَّ تَكُونُ خِلَافَةُ زَائِدَةٍ فَيَبْقَى فِي الْأَرْضِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَهَا أَنْ يَبْقَى ثُمَّ تَرْفَعُ. ثُمَّ مُلْكًا عَاصًا فَيَبْقَى فِي الْأَرْضِ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَبْقَى ثُمَّ يَرْفَعُ. ثُمَّ تَكُونُ خِلَافَةُ زَائِدَةٍ عَلَى مِنْهَاجِ النَّبُوءَةِ).

«در میان شما نبوت خواهد ماند تا زمانی که خدا بخواهد، سپس بعد از آن از میان شما می‌رود (دیگر پیامبر ﷺ میان شما نمی‌ماند)، و خلفای راشده خواهند آمد. آن‌ها نیز در میان شما خواهند بود تا زمانی که خداوند بخواهد، بعد از آن‌ها نیز می‌روند (دوران خلافت راشده تمام خواهد شد)، سپس حکومتی که به رعیت ظلم می‌کند می‌آید و تا زمانی که خداوند بخواهد در زمین باقی خواهد ماند، و بعد از مدتی می‌روند و در آخر خلافت راشده بر اساس منهج پیامبران بر سر کار خواهد آمد».

با وجود چنین بشارت‌هایی بیداری اسلامی دارای مسئولیت سنگینی است. بر اوست که مفهوم زنده‌ی «لا اله الا الله» را به دلهای مردم برگرداند؛ مفهومی که روزی در زمین مؤثر بود.

بر بیداری اسلامی است که توده ابرهای سیاهی که «لا اله الا الله» را در طول قرن‌ها در اثر کوتاهی‌ها و سستی‌ها و انحرافات پوشانده است، کنار بزند و انوار نورانی آن را مشاهده کند و به مردم بنمایاند.

بر بیداری اسلامی است که امروز خود را چون روزهای آغازین نهضت اسلامی نشان دهد؛ روزی که با تمام مقتضیاتش در زندگی امت اسلامی تأثیر گذاشت، و برای بشریت نوری شد که آن‌ها را از گمراهی نجات داد، حتی کسانی که بر دین خود باقی مانده بودند، از این نور استفاده‌ها بردند.

این دین چون روز نزولش از طرف خداوند محفوظ است، و خداوند حفظ آن را خود متعهد شده است.

برماست که دلهایمان را بر روی «لا اله الا الله» بگشاییم و به مقتضیات آن عمل نماییم. تنها در این صورت است که دلهای شعله‌هایی از نور را دریافت خواهند کرد و مشعلهای راه مردم و هدایتگر آن‌ها خواهند شد.

واجبات و وظایف بیداری اسلامی همان چیزی است که ذکر و بیان شد.

برخی که قادر به طی کردن مسیر درست و صحیح نمی باشند می گویند: آیا زمان انتقال و پرداختن به موضوع دیگر فرا نرسیده است؟ بحث در مورد «لا اله الا الله» تا کی باید ادامه داشته باشد؟

هدف از نگارش این کتاب این بود که با تأکید بگویم: هنوز فرصت پرداختن به موضوع دیگر نیست. هر آن چه مردم آن را موضوع دیگر می دانند، جزو مقتضیات «لا اله الا الله» است، اگر چه در آغاز بسیار دور به نظر برسد.

کسانی که روند حرکت بیداری را کنند می بینند می گویند: ما را از بحث درباره ی «لا اله الا الله» رها کنید، از این بحث ها خسته شدیم. به آن ها می گوییم: ما شما را از کار و دعوت باز نمی داریم. هر طور که دوست دارید کار و فعالیت کنید. هر روشی که به نظر تان شما را به اهداف تان زودتر می رساند، بکار گیرید. اما ما یقین داریم که بر خواهید گشت و در نهایت خواهید گفت: تمام تلاش ها و فعالیت هایمان به هدر رفت. مردم هیچ اخلاق و منهج صحیحی ندارند. آن ها دزدی می کنند و به مکر و حيله نسبت به یکدیگر دست می زنند، رشوه خواری می کنند، به یکدیگر ظلم می کنند، به یکدیگر تمت های ناروا می زنند، مصالح شخصی را بر مصالح جمعی ترجیح می دهند. تمام تلاش و کوشش ما به هدر رفت. اکنون می خواهیم به آغاز کار برگردیم یا حتی به عقب و عقب تر از آن.

ای برادرانی که چنین فکر می کنید و چنین معتقدید! ^(۱) ما شما را باز نمی داریم و مانع کارتان نمی شویم. تنها چیزی که به شما می گوییم این است که: آن چه از کتاب خدا و منهج پیامبر ﷺ یاد گرفته ایم، این است که باید کار را با مقتضیات «لا اله الا الله» شروع کرد، و مردم را بر اساس این مقتضیات تربیت نمود. سپس باید هدفمان را هدفی ایمانی قرار دهیم؛ هدفی که از «لا اله الا الله» سرچشمه گرفته و با خون و پوست مردم عجین شده باشد. بعد از این بنگرید که کار و فعالیتی که در چارچوب «لا اله الا الله» انجام می گیرد با غیر آن چه تفاوت هایی دارد.

ما هرگز نمی گوییم: تا زمانی که ریشه ی «لا اله الا الله» را در دل های مردم نکاشته و آن را تحکیم نبخشیده اید، زمین را با تمام انحرافاتش رها کنید! ما به شما

۱- اعتقاد به انتقال به موضوع دیگر غیر از «لا اله الا الله».

واقعیت موجود را می‌گوییم که عبارت است از این که: دشمنان شما نمی‌خواهند زمین آباد شود، تا همچنان در برابرشان ذلیل و در برابر امیال و آرزوهایشان مطیع باشید.

شما از این دشمنان نجات نخواهید یافت مگر به «لا اله الا الله» برگردید، و خودتان را بر اساس مقتضیات آن تربیت نماید و برای جهاد تحت لوای آن آماده شوید. تنها در این صورت است که اوضاع و احوال زمین تغییر خواهد کرد. وقتی زمین آباد می‌گردد که اتخاذ اسباب کنید و دلهایتان به «لا اله الا الله» مؤمن گردد و سربازانی زیر پرچم آن گردید.

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ (اعراف: ۹۶)

«اگر مردمان این شهر و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیز می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر روی آن‌ها می‌گشودیم، ولی آنان به تکذیب پرداختند و ما هم ایشان را به کفر اعمالشان گرفتار و مجازات نمودیم».



بر بیداری اسلامی است که وظیفه‌ی خود را بشناسد و به اظهارات کسانی که می‌خواهند با طرح سؤالاتی چون: برنامه‌ی عملی شما برای حل این مشکلات چیست؟ و... او را به تدریج از اهدافش غافل کنند، توجه نکنند.

تنها برنامه‌ی عملی این امت برگشت به اسلام است.

این که خداوند مقرر کرده است که اسلام در زمین منتشر شود و آن را در زمین به امانت گذاشته است، بزرگترین نعمت است. اما وقتی مسلمانان نسبت به مقتضیات «لا اله الا الله» کوتاه آمدند، این نعمت ضایع شد و از دست رفت و تنها زمانی می‌توانند این امانت را بازگردانند و حق آن را اداء نمایند که به سوی «لا اله الا الله» و مقتضیات آن برگردند و کار تربیتی خود را از مقتضیات ایمانی آن آغاز و به ترتیب یکی پس از دیگری پیش بروند و از هیچ یک از مقتضیات آن و به ویژه مقتضیات جهادی غفلت نکنند.

ما وقتی به مردم می‌گوییم به «لا اله الا الله» برگردید، در حقیقت آن‌ها را به یک برنامه‌ی عملی و واقعی که وجود و هویتشان را به آن‌ها بر می‌گرداند راهنمایی می‌کنیم. با این کار مشکلات را از دوش آن‌ها بر می‌داریم و قدرت واقعی‌شان را در

زمین به آن‌ها باز می‌گردانیم، به شرط این که به مقتضیات «لا اله الا الله» بر اساس منهج ربّانی عمل نمایند:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ، وَ لِيُعَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا. يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ (نور: ۵۵)

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد همانگونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است. همچنین آیین (اسلام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد، [آنچنان که] من را می‌پرستند و چیزی را انباز نمی‌گردانند».

آینده از آن اسلام است، خواه دشمنان را خوش آید یا ناخوش:

﴿إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ (طلاق: ۳)

«خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند و او برای هر چیزی زمان و اندازه‌ای را قرار داده است».

می‌خواهم بگویم: دشمنان یقین دارند که اسلام برخواهد گشت. اما آیا مسلمانان نیز چنین یقینی دارند؟!

وظیفه‌ی بیداری اسلامی است که بذر این یقین را دل مردم (مسلمانان) بکارد تا به حقیقت تبدیل شود و تنها راه مردم این است که بذر را از نو در دل‌هایشان بکارند؛ بذر «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله».

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ. تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ (ابراهیم: ۲۵-۲۴)

«بنگر که خدا چگونه مثال می‌زند: سخن خوب به درخت خوبی می‌ماند که تنه آن استوار و شاخه‌هایش در فضا [پراکنده] باشد، که بنا به اراده و خواست خدا هر زمانی میوه خود را بدهد. خداوند برای مردم مثالها می‌زند تا متذکر شوند».

حمد و سپاس تنها پروردگار جهانیان را سزااست.

ترجمه: پاوه، ۱۳۸۱/۹/۲۳

ویراستاری جدید: سنندج، ۱۳۸۶/۳/۱۴



آن چه مد نظر است و در این چند صفحه در صدد ارائه آن هستم عبارت است از: عدم انحصار «لا اله الا الله» در مسایلی که تاکنون به آن ها عادت کرده ایم؛ این مسایل خواه مسایلی اعتقادی باشند یا شعائر عبادی و یا ...

با تمام اهمیتی که خداوند به این مسایل می دهد و نقض آن ها یا یکی از آن ها را نقض در اصل «لا اله الا الله» می شمارد، می خواهم بگویم: این جمله در بردارنده تمام جوانب زندگی است؛ کوچک یا بزرگ، نهان یا آشکار و...

اگر از لحاظ اعتقادی مشکلی نداشته باشیم و از شرک در عبادت محفوظ باشیم و دوایر و مراکز ما بر اساس شریعت و اوامر خدا حکم کنند؛ اما با این وجود هم چنان در زمینه های علمی، اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی دچار انحراف باشیم و در مقابل انحرافات موجود سکوت کنیم و هیچ تلاش و کوششی در جهت حل آن ها از خود نشان ندهیم نمی توانیم بگوییم حق «لا اله الا الله» را به صورت کامل ادا کرده ایم؛ زیرا همه این امور از مقتضیات «لا اله الا الله» هستند و...

